پندار نیک   گفتار نیک   کردار نیک

سرودهای مقدس پیغمبر ایران حضرت سپنتمان

قدیمترین قسمتی است از نامه مینوی

تألیف و ترجمه

پور داود

باانضمام ترجمه انگلیسی

دینشاه جی جی باهای ایرانی

از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و ایران لیگ

از نفقه پشوتن مارکر

بدوست دانشمند محترم

آقاي دينشاه فريدون جی ملاّ

(وکيل وقاضي قديم عدليّه بزرگ بمبئی) تقديم گرديد

Dedicated

TO

MY ESTEEMED FRIEND

DINSHAH FARDUNJI MULLA, ESQ., M.A., LL.B.

ADVOCATE, HIGH COURT, BOMBAY,

EX-JUDGE, HIGH COURT, BOMBAY.

فهرست مندرجات

جزو اول

صفحه

فهرست مندرجات جزو اول

تصاویر

جزو دوم

صفحه

جزو سوم قسمت انگلیسي

کتابهائی که استفاده شد

(The following works and authors have been consulted in the preparation of this book :)

1	Bartholomae, Christian	Altiranisches Wörterbuch, Strassburg 1904
2	„ „	Die Gathas und Heiligen Gebete des Altiranischen Volkes (Metr. Tex. Gram. Wörterzei.) Halle 1879
3	„ „	Handbuch des Altiranischen Dialekt, Leipzig 1883.
4	„ „	Arische Forschungen 1 Heft, Halle 1882. 2 Heft Halle 1886.
5	„ „	Zarathustra's Leben und Lehre, Heidelberg 1924
6	Barbier de Meynard.	Dictionnaire géographique historique et litteraire de la perse.
7	Christensen, Arthur.	L'Empire des Sassanides, le peuple, l'état, la cour, Copenhague 1907
8	Cumont Franz.	Die Mysterien des Mithra. Deutsche ausgabe Von George Gehrich, Leipzig und Berlin 1923
9	Darmesteter, James.	Le Zend Avesta 1 Vol. Paris 1892 2 „ „ „ 3 „ „ 1893
10	„ „	Etudes iraniennes, Paris 1883.
11	De Harlez, C.	Avesta livre sacré du Zoroastrisme Paris 1881
12	„ „	Des Origines du Zoroastrisme Paris MDCCCLXXIX
13	Geiger, Wilhelm.	Handbuch der Avestasprache, Erlangen 1879
14	„ „	Vaterland und Zeitalter des Avesta und seiner Kultur
15	„ „	Zarathushtra in den Gâthâ
16	Geldner, K. F.	Avesta litteratur, (Grundriss der iran. Philologie herausgegeben von Wilh. Geiger und Ernst Kuhn), Strassburg 1895-1901
17	Haug, Martin.	Die fünf Gathâ's des Zarathuštras, Leipzig 1858
18	„ „	Essays on the Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis edited by E. W. West, London 1878.
19	„ „	Gegenwärtigen stand der Zendphilologie, Stuttgart 1868
20	Horn, Paul	Grundriss der Neupersischen Etymologie, Strassburg 1893

21 Hübschmann, H. — Persische Studien, Strassburg 1895
22 Irani, D. J. — The Divine Songs of Zarathushtra, London 1924
23 Jackson. — Zoroaster the Prophet of Ancient Iran 1901
24 ,, — Die iranische Religion (Grundriss der irani. Philologie)
25 Justi, Ferdinand. — Iranisches Namenbuch, Marburg 1895
26 ,, ,, — Handbuch der Zendsprache, Leipzig 1864
27 ,, ,, — Geschichte des Alten Persiens, Berlin 1879
28 Mills, H. — The Gâthas of Zarathushtra, Leipzig 1900
29 Nöldeke, Th. — Ausfsätze zur Persischen Geschichte, Leipzig 1887
30 Rapp. Adolf — Die Religion und sitte der Perser and übrigen Iranier Nach den griechischen und römischen Quellen
31 Reichelt, Hans — Avestisches Elementarbuch, Heidelberg 1909
32 Scheftelowitz — Die altpersische Religion und das Judentum, Giessen 1920
33 Spiegel Friedrich — Avesta die Heiligen Schrieften der Parsen 3 Bände, Leipzig 1852–63
34 ,, ,, — Commentar über das Avesta 2 Bände, Wien 1864–68
35 ,, ,, — Eranische Alterthumskunde 3 Bände, Leipzig 1871–78
36 ,, ,, — Über das Vaterland und Zeitalter das Avesta
37 Tiele, C. P. — Geschichte der Religion im Altertum II Band Die Religion bei den iranischen Völkern, Deutsche Ausgabe von G. Gehrich, Gotha 1903
38 Weissbach, F. H. — Die keilinschriften der Achämeniden, Leipzig 1911
39 West, C. W. — Pahlavi Literature (Grundriss der irani. Philologie)
30 Whitney, Loren Harpe. — Life and Teachings of Zoroaster The Great Persian, Chicago 1925
41 Windischmann — Zoroastrische Studien herausgegeben von Spiegel 1863.

در دیباچه از ترجمه های معروف مستشرقین و پارسیان هندوستان که از برای گاتها موجود و از هر یک کم و بیش در این ترجمه فارسی استفاده شده است صحبت کردیم پس از طبع این کتاب ترجمه دیگری از دانشمند المانی پول ابرهاردت Paul Eberhardt بدست نگارنده افتاد چون متأسفانه وقت استفاده از آن گذشته بود فقط در اینجا بذکر ترجمه مذکور اکتفا نموده تا بعدها اگر موقعی بدست آمد عقیده خودرا در خصوص آن بنگاریم:—

Paul Eberhardt, Das rufen des Zarathushtra (Die Gathas des Awesta), Jena 1200,

بنام هرمزد پاک

دیباچه

بگفتار وخشور خود راه جوی دل از تیرگیها بدین آب شوی [1]

اینک چند سال است که گاه گاه در ایران هم نامی از زرتشت و اوستا برده میشود گذشته از زرتشتیان ایران که هنوز رشته مهر و پیمان نگسستند و از اهورامزدا دل بر نگرفتند واز نامه وی چشم نپوشیدند ایرانیان دیگر نیز برخلاف پارینه از خدای یگانه نیاگان خویش و پیمبر برگزیده و نامه فرخنده وی یادی میکنند امّا جز از چند کلمه کسی اطلاعی از آئین باستان ندارد همه میخواهند که زرتشت سپنتمان را بهتر بشناسند و از مُندرجات اوستا چیزی بخوانند ولی دسترس بآن ندارند خود زرتشتیان ایران تا چند سال پیش طوری گرفتار تعصّب هموطنان خویش بودند که آنچه داشتند از دست دادند و هرتن از آنان که توانست وطن مقدس پیغمبر خویش را وداع گفته به برهمنان هندوستان پناه برد چه رسد بآنکه بتوانند در خصوص آئین خود کتابی بنگارند و ضمناً حقانیّت خود را بایرانیان دیگر نشان دهند هیچ یک از نویسندگان هم بخیال نیفتاد که درزمینه آئین ایران تحقیقاتی نماید با آنکه در علم لغت وادب و تاریخ بغایت محتاج آن بوده اند از کتب عربی و فارسی که از پیش مانده است واتفاقاً درآنها ذکری ازمذهب قدیم ایران شده است جز یک مشت موهومات مخلوط بغرض وتعصّب چیز دیگری بدست نمیآید مثلاً فرهنگها اوستا را صحف ابراهیم میدانند در کتب تاریخ شادمانی میکنند حمد و سپاس خدای را بجای میآورند ازآنکه لشکر دشمن از عربستان بایران تاخته خاک آباد آبا و اجداد ما را غارت و ویران نمودند و زنهای خانوادهٔ سلطنتی ساسانیان را در بازار مدینه بخرید و فروش در آوردند و ره و رسم

---

[1] فردوسی

گبرگان آتش پرست را برانداختند ولی چون ترقّی علم و معرفت بسته بمیل مابنود و تعصّب مانتوانست که درِ دانش رابروی دیگران هم به بندد‌های بینش در پروازِ خویش آزاد و بی نیاز ازاذنِ این و آن ارو پائیان زنده دل رابرآن داشت که از برای توسعه علم و هنر در زمینه تاریخ و زبان و دین ایران دور افتاده نیز کار وکوشش کنندازهمان دینیکه روزی یک قسمت مهم دنیای متمدّن را فرا گرفته بود و هنوز هم صدهزار از پیروان آن اهورا گویان در دو مملکت اریائی ایران و هندوستان درمیان گروه انبوه مسلمانان و برهمنان پیروی گفتار زرتشت اسپنتمان رانجات روز رستاخیز میشمرند

آغاز اوستاشناسی در اروپا

امروز ایران شناسی و در جزو آن آئین مزدیسنا در اروپا علم بسیار بزرگی گردید ممکن است تمام مدّت عُمر دانشمندی رافرا گیرد اکنون صد و پنجاه و پنج سال از تاریخ انتشار ترجمه فرانسوی اوستاکه بتوسط انکتیل دو پرون Anquetil-Duperron انجام گرفت میگذرد گرچه هفتاد سال پیش از انکتیل دانشمند انگلیسی توماس هید Thomas Hyde کتابی درخصوص مذهب ایران انتشار داد [۱] و این کتاب سبب شد که انکتیل بانداشتن سرمایه و مخارج بازحمت زیاد خود رابهندوستان رساند و بتوسط پارسیان سورت بااوستا آشنا گردید درواقع درِ این علم بدستیاری فرانسویها گشوده شد شصت و دوسال پس از انتشار اوستای انکتیل دانشمند دیگرفرانسوی برنوف Burnouf ترجمه

---

۱ Veterum Persarum et Parthorum et Medorum religionis historia Oxford 1700.

۲ انکتیل در ۷ ماه فوریه ۱۷۵۵ (جمادی الاول ۱۱۶۸ هجری) از فرانس بکشتی نشسته عازم هندوستان شد پس از ششماه مسافرت در ۱۰ اوت همین سال به پوندیشری Pondichéry رسید درسال ۱۷۵۸ رفت بسورت تا سال ۱۷۶۱ در این شهر ماند در مدت سه سال در آنجا از اوستاد خود دستور داراب یکی از شاگردان دستور جاماسب کرمانی که از برای سرکشی پارسیان بهندوستان آمده بود زبان فارسی آموخت و اوستا را ترجمه نمود پس از مراجعت بفرانس چندین سال دیگر در ترجمهٔ مذکور کار کرد تا در سال ۱۷۷۱ میلادی آنرا منتشر ساخت

و توضیحات یسنارا منتشر ساخت (۱۸۳۳ میلادی) ازاین تاریخ به بعد اوستاشناسی پایهٔ محکم علمی گرفت هرچند که درمیان انکتیل و برنوف گروهی ازمستشرقین آمدند و رفتند ولی هیچکدام یک اساس علمی بآن نداد آنچه بافرانسویها شروع شد بتوسط آلمانها بحدّ کمال رسیدگرچه درتمام ممالک متمدن اروپا علمای بزرگ ایران شناس بوجود آمدند ولی آلمانها کلیه درعلم ادیان و تاریخ و لغت برتری پیداکردند و بخصوصه نسبت بایران خدمات شایان نمودند ایران امروز از پرتو کوشش مغربیان زنده است در مدت صدوپنجاه سال عمر چندین صد نفر دانشمند بزرگ در سر کتب راجعه بایران سر آمد و هریک بنوبت خویش چندین جلد کتاب برای مستشرقین آینده بمیراث گذاشت ایرانیان را هیچ خبری ازاین آمد و شد ها نیست ازاین کتابهای گرانبها کسی بهره مند نشد گو آنکه فهم آنها مشکل باشد بخصوصه آنچه متأخرین نوشته اند چه غالباً تنقید و اصلاح است در واقع کتب مستشرقین امروزی یک میدان زورآزمائی علمی است از این رو خواننده آنها خود باید بُنیه و قُوه داشته واز اساس واصول آگاه باشد چون تصادف روزگار نگارنده را اندکی با چند جلد از این کتب آشنا نمود امیدواریم که زمینه‌ای از برای این علم حاضر نمائیم که بتوانیم بهتر از مندرجات کتب مستشرقین برخوردار گردیم و از این راه خدمتی بزبان و تاریخ ایران کرده باشیم

فائده تحصیلات اوستائی

دین و تاریخ و زبان هر سه مربوط بهم است قسمتی از وقایع تاریخی قومی را دین اوسبب است بخصوصه که اساس سلطنت ساسانیان بروی مزدیسنا بود قسمتی از وقایع تاریخی ایران نا معلوم است زیرا از اسبابیکه آنها را برانگیخت اطلاعی نداریم قسمتی از لغات زبان ما ازمعنی اصلی خود منحرف شده است قسمتی درست معنی بعکس پیدا کرده است مثل کلمه منترَ Mąthra که اصلاً بمعنی کلام ایزدی است ولی امروز در زبان عامیانه منتر شده که بمعنی فریب و مسخره است

کتابهای فرهنگ و اشعار نویسندگان پُراست از لغات مذهبی ولی تعصّب و جهل همه آنها را دگرگون کرده است مثلاً در ایران قدیم معمول بود وقتیکه بنزدیک شاه میرفتند بایستی پردهٔ کوچکی در روی بینی و دهان اندازند تا نفس وبخار دهن بشاه نرسد این پرده ویا بقول زرتشتیان ایران رو بند موسوم است به پنام ودر اوستا پایتی‌دانَ میباشد این طرزادب در دربار امپراطور چین هم تا در این سالهای اخیر مجری بود کسی بدون پنام بنزد پسر آسمان نمیرفت [۱] هنوز مُوبدان مانند پارینه در وقت سرودن اوستا بنزدیک آتش مقدّس این پرده را بکار میبرند در اشعار قدماء نیز این کلمه بسیارآمده است ولی فرهنگها فقط آن را تعویذ تصوّر کرده اند [۲] گمان نمیکنم بتوسط فرهنگهائیکه حالا در دست داریم بتوانیم مقصود فردوسی را از این اشعار بدانیم که چیست

چو از دور جای پرستش بدید — شد از آب دیده رخش ناپدید
فرود آمد ازاسب برسم بدست — بزمزم همیگفت لب را به بست

گذشته از این ها چه خوب است بدانیم لغاتیکه اکنون در سر زبانهای ماست در چند هزار سال پیش ازاین هم در سرزبانهای ایرانیان عهد ماد و بسا بیشتر از آن هم بود نگفته نگذریم که ازبرای حال افسرده و پریشان ایران کنونی لازم است که فرزندان خاموش آن خاک باروزگاران گذشته همین سرزمین آشنا گردند و بخود آیند و بیاد عهد درخشان پارینه سرافرازند و ازدروغ و تملّق که از ضعف است روی گردانند مانند نیاگان دلیر و راستگوی خویش زندگانی را یک کشمکش دائمی خوبی و بدی شمرند نه آنکه دست بسته تسلیم قضا و قدر شوم گشته بکنجی آرمیده از نشاءِ تریاک جهان‌را با آنچه در آن است هیچ دانند وخود را تا دامنهٔ رستاخیز گرفتار چنگال دیو سستی و اهریمن دریوزی سازند

---

1 China. seine Dynastien, verwaltung und verfassung von Ferdi. Heigl Berlin 1900 S. 25

۲ بتا نگارا از چشم بد بترس همی — چرا نداری با خویشتن همی تو پنام — شهید

حالیه اطبای اروپا در وقت جراحی و عملیات بزرگ نیز چنین پرده ای در پیش دهان میآویزند تا باسیل Bacille آب دهان بجراحت نرسد و مایهٔ فساد نگردد

موضوع این نامه سرودهای مقدس زرتشت سپنتمان است که باسم گاتها در جزو اوستا برای ما بیادگار ماند گاتها قدیمترین آثار ملّی ماست از زبان بزرگترین ایرانی ، زرتشت درمیان اقوام هند واروپائی نخستین ویگانه پیغمبری است که آئین یکتاپرستی آورد بجاست پاره ای ازسخنان چنین کسی را که در مدّت چندین هزار سال با هزاران آسیب زمان مقاومت نموده بما رسید با دقّت تمام و تعظیم و تکریم فراوان بخوانیم

ترجمه گاتهای بارتولومه وسایر مستشرقین

اساس این ترجمه فارسی گاتهای بار تولومه Bartholomae آلمانی میباشد [۱] عجالةً نوتر و بهتر از آن ترجمه ای از گاتها در دست نداریم پروفسور بارتولومه ازمشاهیر علمای اروپا بود تمام عمر خود را در سر اوستا سر آورد در صرف ونحو ولغت وآئین اوستا دارای تألیفات بزرگ و مهم است در سال گذشته برحمت ایزدی پیوست اهورامزدا روان او را در کشور جاودانی خویش شاد و خرّم کناد نگارنده برای تألیف این نامه ازسایرکتب همین دانشمند استفاده کرده ام و نیز تنقیدهائیکه علمای دیگر بگاتهای بار تولومه نوشته اند مطالعه نمودم از آن جمله است کتاب مختصر پروفسور آلمانی هرتل (Hertel) [۲] و باز نوتر از آن کتابچه پروفسور فرانسوی میّه (Meillet) [۳] میّه در خصوص ترجمه بار تولو مه گوید « ترجمه گاتهای بار تولومه یگانه ترجمه کاملی است که رویهم رفته میتوان بآن اعتماد کرد بنای این ترجمه درروی یک اساس محکم علم لغت است (Philologie) ازآغاز تا انجام بهم مربوط و درست بمعنی اصلی متن پرداخته است» فقط ایرادیکه مستشرق فرانسوی ببارتولومه دارد این است که او خودرا مجبور ساخته از برای هریک از لغات گاتها معنی پیدا کند در صورتیکه مقداری ازلغات بواسطه طول زمان و انقلاب

---

۱ Die Gatha's des Avesta Zarathushtra's Verspredigten übersetzt von Christian Bartholomae Strassburg 1905

۲ Yohanes Hertel, Die Zeit Zoroaster Leipzig 1925

۳ Trois conférences sur les Gathas de l' Avesta par A Meillet Paris 1925

زبان و تغییر خط ترکیب اصلی خود را باخته است و امروز بهیچ وجه نمیتوان
از برای آنها معنی پیدا کرد گذشته از ترجمه بارتولومه ترجمه گاتهای سایر
علمای المان و فرانس وانگلیس و هند را نیز مطالعه کردم و برخی از قطعات
را با بارتولومه مطابق نمودم از آنجمله است هارلز (Harlez) هوگ (Haug)
اشپیگل (Spiegel) دار مستتر (Darmesteter) میلز (Mills) کانگا (Kanga)
و دینشاه جی جی باهای ایرانی و از ترجمه چند قطعه از گاتها که در جزو
کتب پول هورن (Paul Horn) وروت (Roth) و گلدنر (Geldner) و هوبشمان
(Hübschmann) و گیگر (Geiger) یافت میشود نیز استفاده شد فقط از
چیزیکه افسوس دارم این است که از چند قطعه ترجمه آندرآس (Andreas) و
واکرناگل (Wackernagel) بی بهره ماندم چه بآنها دسترس نداشتم بی شک
ترجمه این داشمندان المانی گران بهاست ولی فقط درمیان هفده فصل گاتها
چهار فصل را ترجمه کردند پروفسور میه ترجمه این چند قطعه را نیز دلیل
درستی گاتهای بارتولومه میشمارد چه از حیث معنی با او موافق است فقط آنان
برخلاف بارتولومه بسیاری از لغات را ترجمه نکرده جارا سفید گذاشتند [1]

مندرجات این نامه و طرز تحریر آن

برای آنکه بهتر از سخنان موزون گاتها برخوردار شویم
لازم دانسته در هشت فصل شرحی از زرتشت، اوستا، گاتها،
آئین زرتشت، چند لغت از گاتها، اسامی خاص در گاتها،
ملحقات گاتها و توضیح یسنای ۲۹ بطور اختصار بنگاریم چه تصوّر میکنم
که پیش از دانستن این مقدمات مطلب درست بدست نیاید گاتها کتابی است
بسیار قدیم و بیک سبک مخصوصی سروده شده است خود امروز جداگانه
شعبه ای از علم ایران شناسی است دارای تعبیرات و فکر و اصطلاحات و
لغات مخصوص میباشد

---

[1] Ces traductions ont paru dans les Nachrichten de l' Académie de Gottingen en 1909 (p. 41—49), 1911 (p. 1—34) et 1913 (p. 363—385)

نگارنده در ترجمه خود پیرامون عبارت پردازی نگشتم از آرایش دادن و زینت کردن قطعات دوری جستم آنچه ازگفتار پیغمبر ایرانی مفهوم میشود تقریباً بدون کم وبیش نگاشتم مگر آنکه در معنی برخی از لغات بسنّت متوسل شدم کلماتیکه درمیان ابروان نوشته شد (   ) در جزو متن نیست برای فهم کلام افزوده گردید سادگی نگارنده در ترجمه برای این است که نخواستم معنی کلام پیغمبر کهن ایران فدای الفاظ یکی از فرزندان کنونی آن آب و خاک شود اگر نه از زبان خود زرتشت میدانیم که سرودهای گاتها دارای فصاحت و بلاغت ایزدی است چه خود در نخستین گاتا یسنا ۲۹ قطعه ۸ فرماید « یگانه کسیکه آئین ایزدی پذیرفت زرتشت سپنتمان است اوست که فکر راستی بگستراند ای مزدا ازاین رو باو گفتار شیرین ودلپذیر داده شد» درترجمه فارسی برای آنکه آسانتر پی بمعنی بریم ازافراد شعر نیز رعایت نشد یعنی که مطالب را نبریده مندرجات یک قطعه را روی هم نوشتیم ولي در متن زند ترکیب اصلی بهم نخورده افراد شعر در هرقطعه منفصل از هم نگاشته شدمخصوصاً درطیّ قرائت گاتها همیشه باید در نظر داشت که این سرودها اقلاً درسه هزار سال پیش ازاین سروده شد و باید نیز درنظر داشت که بنامه مقدس ایرانیان‌در طیّ روزگاران مصائب فراوان وارد آمد اگر سخن پریشان بنظررسید باید از کشاکش روزگار گله نمود نه از سراینده و مترجم آن زهی شادو سرافرازم که پس از بیشتراز هزار سال انقراض دولت زرتشتی اوّل کسی هستم که معنی سرود هاي پیغمبر ایران را بزبان امروزی آن مرز و بوم در آورده بمعرض مطالعه عموم میگذارم

پورداود

مهابلشور (۱) ۲۹ مه ۱۹۲۶ مطابق ۷ خورداد شمسی ۱۳۰۵

---

۱ مهابلشور Mahableshver کوهی است واقع در ایالت مراته در سمت جنوب در ۴۰۰میلی بمبئی ۴۷۱۰ پی ارتفاع آن است

دین دبیره [1]

(الفبای زند)

چندی است که در ایران بنقصان الفبای عرب برخورده درصدد چاره آن هستند دسته ای طرفدار اصلاح همین الفبای کنونی است دسته دیگری میخواهد که اصلاً آن را بکنار گذاشته الفبای لاتین اختیار کند نتیجه کار طرفداران اصلاح الفبای کنونی تا آن مقداریکه بنظر نگارنده رسید بیمصرف و مضحک است البته الفبای لاتین بسیار ساده و کامل است اما اتخاذ آن از برای مملکتی که تمام شئونات ملی خودرا باخته است و فقط دارای یک زبان شکسته است صلاح نمیباشد

همه کس میداند که بواسطه الفبای عرب این همه لغات سامی داخل فارسی گردید بطوریکه امروز فقط یک ثلث لغات ما اریائی است فردا پس از برگزیدن الفبای لاتین دسته دسته لغات السنه اروپائی وارد زبان ما خواهد شد صدها لغات مثل رولیسیون کونستیسیون پارلمان کاندیدات کمسیون بودجه وغیره با همان الفبای لاتین باملاء درست فرانسه نوشته میشود

Révolution—Constitution—Parlement — Candidat —Commission— budget etc.

باین ترتیب زبان آلوده ما آلوده تر خواهد شد همانطوریکه متفکرین ما میخواهند که در تغییر الفبا بعلم و معرفت ما ترقی و توسعه بدهند باید ترقی دادن ملیت ما نیز منظورشان باشد باید طوری کنند که از درخت کهن سال مادگرباره شاخ و بری سرزند نه آنکه تیشه بریشه آن رسد ملّیت ما باید دوش بدوش باشیمی و فزیک و هندسه ترقی کند نه انکه یکی از آنها فدای دیگری گردد یگانه نجات ایران احیای سنّت ملّی آن است چه خوب است که ترقیخواهان ما در تغییر الفبا نیز بدین دبیره که بفتوای مستشرقین دانشمند اروپائی یکی از الفبا های خوب بشمار است نظری افکنند این الفبای ساده و آسان را که در مدت چند ساعت میتوان فرا گرفت بکلّی فراموش نکنند گذشته ازآنکه دین دبیره برگزیده آباء واجداد ماست بوسیله آن نیز خدمات شایان بزبان و

---

[1] بمناسبت انکه متن گاتها بخط زند در مقابل ترجمه مندرج است لازم دانسته الفبای آن را نیز جداگانه بنگاریم تا آنانیکه میل بخواندن آن دارند باین وسیله بتوانند از عهده بیرون آیند

ملّیت خود خواهیم نمود و نفوذ لغات عرب و ترکی و اروپائی در فارسی کمتر خواهد شد همانطوریکه درپارینه الفبای عرب لغات سامی را داخل زبان ما کرد درآینده دین دبیره لغات فراموش شده را دوباره بیاد ما خواهد آورد و نیز بتلفظ درست کلمات فارسی که بواسطه نقصان الفبای عرب دگرگون شد موفق خواهیم شد ازانجمله است اسم خود وطن ما ایران که تا در این قرون اخیر تلفظ درست آن Eran محفوظ بود

بواسطه نقصان الفای عرب لازم دانستیم که کلمات غیر مأنوسه این کتاب را باحروف لاتین بنگاریم تا آنانیکه باحروف مذکور آشنا هستند از عهده تلفظ صحیح آنها بر آیند گذشته از آنکه متن گاتها بخط اوستا در مقابل ترجمه فارسی نگاشته و بیشتر از کلماتیکه در طّی مقالات و ترجمه گاتها استعمال گردید در متن نیز موجوداست

برای آنکه قرأت مقالات مشکل نشود تا بهر اندازه که دست رس داشتیم در مقابل کلمات اوستائی لغاتیکه در فارسی معمول و از همان کلمات اوستائی مشتق است استعمال گردید از برای لغاتیکه مقابل آن را در فارسی نداریم متّوسل بلغات پهلوی شدیم که نزدیک تر بزبان فارسی است

دگر آنکه در طی مقالات از استعمال کلمات یونانی برای شهرها و پادشاهان ایران مثل مد وسیروس و ساتراپ وغیره اجتناب شد همانطوریکه این کلمات در کتیبه های پادشاهان هخامنشی آمده است نگاشتیم (۱) برای سهولت و اختصار حروف لاتینی ذیل در مقابل برخی از حروف اوستائی و فرس و پهلوي انتخاب گردید

a بسته = اَ . ā باز = آ . č = چ . ǰ = ج ž = ژ . g = گ . gh = گه (غ) . s = س . š = ش . th انکلیسی = ثَه . v فرانسه = و . u المانی مثل ou فرانسه = اُو . x = خ . z فرانسه = زَ .

مثل هُوَخشترَ Huvaxšatra دومین پادشاه ماد

خشترَ پاوَنْ Xšathrapāvan شهربان حاکم مرزبان (ساتراپ)

وَچسْ تَشتیَ vačas-tašti یک قطعه شعر

اَنغرَه رَوْچَ anaghra raoča روشنائ بیکران فروغ بی پایان

---

۱ رجوع کنید بکتاب دیگر نگارنده خرمشاه صفحه ٤٥

English	معنی امثال	املاء لاتین	املاء فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا	
a	اهورا، خدا	ahura	اَهورَ	𐬀𐬵𐬎𐬭𐬀	اَ	𐬀	۱
ā	آذر، آتش	ātar	آتَر	𐬁𐬙𐬀𐬭	آ	𐬁	۲
i	اینجا	idā	اِیدا	𐬌𐬛𐬁	اِیْ (کوتاه)	𐬌	۳
ī	حمله، قوه	īra	اِیرَ	𐬍𐬭𐬀	اِیْ (کشیده)	𐬍	٤
u	اُشتر، شُتر	uśtra	اُوشْتْرَ	𐬎𐬱𐬙𐬭𐬀	اُوْ (کوتاه)	𐬎	٥
ū	چرب	ūtha	اُوثَ	𐬏𐬚𐬀	اُو (کشیده)	𐬏	٦
e (medial)	میهن، خانه	maetha-na	مَئِثَنَ	𐬨𐬀𐬈𐬚𐬀𐬥𐬀	اِ (دروسط کلمه)	𐬈	۷
ĕ (broad)	راست، درست	ĕrĕš	اِرِشْ	𐬆𐬭𐬆𐬱	اِ (کوتاه)	𐬆	۸
ê (long)	توانا، زورمند	ēma-vant	اِمَوَنت	𐬇𐬨𐬀𐬬𐬀𐬧𐬙	اِ (کشیده)	𐬇 (۱)	۹
ŏ (broad)	پرُ، بسیار	pouru	پاوورُو	𐬞𐬊𐬎𐬭𐬎	اُ (کوتاه در وسط کلمه)	𐬊	۱۰
ô (long)	یک	ōyūm	اُوْیُوم	𐬋𐬌𐬏𐬨	آوْ (کشیده)	𐬋 (۲)	۱۱
ao	پور، پسر	puthrao	پُوثْراوْ	𐬞𐬎𐬚𐬭𐬂	آوْ	𐬂	۱۲
ñ	اندر، میان	antarĕ	اَنترِ	𐬄𐬥𐬙𐬀𐬭𐬆	آن	𐬄 (۳)	۱۳
ã	آگام	ãxna	آخنَ	𐬅𐬑𐬥𐬀	آ (در بینی تلفظ میشود)	𐬅	۱٤
k	کام، کامه	kāma	کامَ	𐬐𐬁𐬨𐬀	کَ	𐬐	۱٥
kh	خرد	xratu	خَرَتو	𐬑𐬭𐬀𐬙𐬎	خَ	𐬑	۱٦
kh^{v} or q	خواب	xafna	خْوَفْنَ	𐬓𐬀𐬟𐬥𐬀	خو	𐬓 (٤)	۱۷
g	گام، قدم	gāma	گامَ	𐬔𐬁𐬨𐬀	گَ	𐬔	۱۸
gh	موج زدن، جاری شدن	ghžar	گْهژَر	𐬖𐬲𐬀𐬭	گْهَ (غ)	𐬖	۱۹
ṅ (ang)	فراخی، بزرگی	frathaṅh	فْرَتَهنگه	𐬟𐬭𐬀𐬚𐬀𐬢𐬵	آنگ (در وسط و آخر کلمه در بینی تلفظ میشود)	𐬢	۲۰

۱ 𐬇 این حرف معمولاً در وسط کلمه میآید چنانکه در 𐬔𐬇𐬎𐬱 گئوش geuš بمعنی گاو فقط در گاتها چند لغتی مصدر باین حرف است در سایر قسمتهای اوستا مثال فوق (𐬆𐬨𐬀𐬬𐬀𐬧𐬙) با 𐬁 و یا 𐬆 نوشته میشود

۲ مثال فوق (𐬋𐬌𐬏𐬨) بمعنی یک در مفعول به (accusatif) استعمال شده است

۳ 𐬄 در توی بینی گفته میشود (nasal) خیشومی

٤ این حرف بمنزله خ فارسی است که پیش از واو معدوله نوشته میشود مثل خوار، خواهر، خواهش

	اوستا	فارسی	مثال از اوستا	آملاء فارسی	املاء لاتین	معنی امثال	English
۱٤	𐬯	س	𐬯𐬙𐬎	سْتُو	stu	ستُودن	s
۲٤	𐬴	شُ مشدد	𐬴𐬁𐬙𐬀	شات	šāta	شاد	sh
۳٤	𐬱	ش	𐬵𐬬𐬀𐬭𐬱𐬙𐬀	هُوَرْشْتَ	hvaršta	کردار نیک	š
٤٤	𐬵	ه	𐬵𐬁𐬬𐬀𐬥𐬀	هاوَنَ	hāvana	هاون	h

𐬫 (ی بزرگ) و 𐬎𐬎 (واو بزرگ) مثل حرف ماژوسکول majuscule الفبای فرانسه و المانی در سر کلمه نوشته میشود در وسط کلمه 𐬌 (ی کوچک) و 𐬬 (واوکوچک) میآید در بعضی از نسخ بجای 𐬫 این حرف دیده میشود 𐬪

در کلمه 𐬎𐬎𐬀 که بمعنی هر دو میباشد برخلاف معمول ی کوچک در صدر کلمه واقع است این کلمه اصلاً 𐬛𐬬𐬀 دُوَ بوده آست بمرور 𐬛 افتاد

بسا در نسخ خطی دو حرف را باهم نوشته شکل مخصوص پیداکرده است مثلاً این طور 𐬱 (ش) و 𐬀(آ) = 𐬱𐬀 و حروف 𐬱 و 𐬗 (چ) = 𐬱𐬗 و حروف 𐬱 و 𐬙 (ت) = 𐬱𐬙 و حروف 𐬀 و 𐬵 (ه) = 𐬀𐬵

زرتشت

سبب نا معلوم بودن سیرت حضرت زرتشت

برای آنکه خوانندگان این نامه را فوراً از انتظار بیرون آوریم باید در سر مقاله اقرار کنیم که تحقیقاً نمیدانیم محل ولادت و زمان زندگانی زرتشت کجا و کی بود چرا برای آنکه زرتشت متعلّق بیک زمان بسیار قدیم است که دست تاریخ بآستان بلند آن نمیرسد دگر آنکه مرز و بوم پیغمبر ایران گزند و آسیب بسیار دید در مدت هشتاد سال در زیر تسلط اسکندر و سلوکیدها جا نشینان یونانی وی بود که بخصوصه در ترویج تمدّن خود میکوشیدند لابد در این مدّت بسیاری از کتب مذهبی و کلّیه آثار ملّی ایران از دست رفت در سنّت بسیار قدیم زرتشیان نیز چنین آمده است که آئین مزدیسنا مخصوصاً از اسکندر ملعون لطمه دید و حتّی اوستائی که در قصر سلطنتی هخامنشیان بود بفرمان فاتح یونانی سوخت

پس از دورهٔ سلوکیدها زمان سلطنت اشکانیان فرا رسید هرچند که آنان ایرانی نژاد و زرتشتی کیش بودند ولی تسلّط هشتاد ساله یونانیها بکلّی در آنها اثر کرده خودرا دوستار هلاس میخواندند در خصوص رسوم و آداب و آثار ایرانی بی قید بودند مگر آنکه در اواخر این سلطنت متمادی چهار صد و هفتاد و شش ساله دوباره ملّیت ایران قوت گرفت تا آنکه زمام شهریاری بدست اردشیر پاپکان سپرده شد و دین زرتشتی رونق تمام گرفت کتب پراکنده و پریشان مذهبی را گردآوردند ولی افسوس که ذخیره چهار صد ساله ساسانیان بیکبار از دست رفت آنچه ایران داشت چه معنوی و چه مادّی دستبرد عرب وفدای تعصّب او گردید دین و زبان و خط و آداب ایران رنگ و روی دیگر گرفت و یا بکلّی نابود شد

چند صد سال پس از این فاجعه اردوی مغول و تتار چنگیز و تیمور مانند سیل بنیان کن از ایران گذشت آنچه را که عرب نتوانست پایمال کند و یا آنچه

را که در دورهٔ صفاریان و سامانیان دوباره جانی گرفته بود غرقه سیل فنا گردید بنا چار در این گیر و دارها کتب و آثار مذهبی مانند سایر چیزها نابود شد باین ترتیب ایران از وقایع تاریخی خود هم نسبةً محروم ماند

دینکرد [۱] که یکی از کتب مهمّ و بزرگ پهلوی است و در قرن نهم میلادی تدوین شد از مندرجات اوستا مفصّلاً صحبت میدارد و میگوید که اوستا دارای ۲۱ نسک است نسک سیزدهم آن موسوم است به سپند نسک در شرح حال زرتشت میباشد بعدها از دینکرد صحبت خواهیم داشت عجالةً در این جا متذکّر میشویم که بنابراین اوستای عهد ساسانیان درقرن سوم هجری هم موجود بود اگر سپند نسک را امروز در دست داشتیم بهتر میتوانستیم از پیغمبر ایران سر وسامانی جوئیم

معنی اسم زرتشت

انیک چند کلمه درخصوص اسم گفته میرویم بسر محل و زمان زرتشت بیشتر از ده شکل برای اسم وخشور باستان در زبان فارسی موجود است ازاین قبیل زارتشت زارهشت زاردشت زارهوشت زردهشت زراتشت زرادشت زرتهشت زره‌تشت زره‌دست زره‌هشت معمول تر از همه زرتشت میباشد پیغمبر خودرا در گاتها زَرَتُشْتَرَ مینامد و گاه نیز اسم خانواده را که سپیتمه باشد افزوده، میشود زَرَتُشْتَرَ سپیتَمَهْ (اوستایی) این اسم اخیررا امروز سپنتمان و یا اسپنتمان گوئیم ظاهراً معنی آن از نژاد سفید و یا از خاندان سفید باشد از بیشتر از دو هزار سال تا بامروز هرکس بخیال خود معنی از برای کلمه زرتشت تصوّر کرده است دینون یونانی (Deinon) آنرا بستاینده ستاره ترجمه کرده است آنچه محقّق است این است که این اسم مرکب است از دو جزء زَرَتْ و اشترا در سر زَرَت اختلاف بسیار است انواع و اقسام معنی از برای آن درست کردند شرح همه آنها موجب طول کلام خواهد

---

۱ دینکرد کتابی است در خصوص تاریخ و ادبیات و سنت و رسوم آئین زرتشتی پیشوای بزرگ آترفرن بغ پسر فرخ زات در عهد خلیفهٔ مامون (۱۹۸ — ۲۱۸ هجری) در بغداد شروع بجمع آوری آن نمود موبد دیگر آتر پت پسر هومت آنرا بانجام رسانید

شد [1] بمعنیکه بیشتر حدس زده اندزرد و زرین و پس از آن پیر و خشمکین میباشد دارمستتر جزء اول را زراتو دانسته و بمعنی زرد گرفته است بارتولومه زرنت ضبط نموده و دارنده شتر پیر معنی کرده است شاید هیچکدام درست نباشد چه کلمه زر در خود اوستا زیریت (Zairita) میباشد واست است زرنت بمعنی پیر آمده است ولی چطور شد که در ترکیب با اشترا زرت شد در جزء دومی این اسم اشکالی نیست چه هنوز کلمهٔ شتر ویا اشتر در زبان فارسی باقی‌است هیچ شکی نیست که اسم پیغمبر مانند بسیاری ازاسامی ایرانی که با اسب و شتر و گاو مرکب است با کلمهٔ شتر ترکیب یافته و بمعنی دارنده شتر زرد و یا شتر خشمگین‌است چنانکه‌اسم پدرزن زرتشت فراشستر میباشد جزء اول آن فراشا و شکل دیگرآن هم فرا در خود اوستا بهمان معنی است که امروز در فارسی میباشد مثل فردر کلمه فرسوده و فرمان بنابر این بمعنی مقدّم و پیش است و فراشستر یعنی دارنده شتر راهوار ویا تند رو اسم پدر زرتشت پوروش اسپ مرکب است از پوروش که بمعنی دو رنگ و سیاه و سفید و پیر است و اسب، پوروش اسپ میشود دارنده اسب پیر

محل ولادت زرتشت و آذر گشسب شیز

در خصوص محل ولادت زرتشت نیز اختلاف است مستشرقین پیش با ختر (بلخ) را ولادتگاه او میپنداشتند و در سر آنها انکتیل اما امروز عموماً با سنّت زرتشتیان موافقت نموده او را از مغرب ایران میدانند آذربایجان بیش از همه احتمال میرود و بخصوصه گزن که عربها شیز گفتند و حالا بتخت سلیمان معروف است بهمین ملاحظه است که آب دریاچه ارمیّه مجاور گزن را کتاب بندهش مقدّس میشمرد آتشکده معروف گزن موسوم به آذرخش ویا درخش زیارتگاه معتبری بود این پرستشگاه باسم آذرگشنسب معروف بود گزن همان است که یاقوت مفصّلاً ازآن صحبت میدارد میگوید درمیان مراغه

---

[1] ویندشمن Windischmann و مولر Fr.Muller آنرا بدارندهٔ شتر با جرأت ترجمه کرده اند کاسل Cassel معنی آنرا پسر ستاره تصور کرده است هارلز Harlez بمعنی رخشان مثل طلا نوشته است

وزنجان نزدیک شهر زور و دینور واقع است وخود بشخصه در آغاز
قرن هفتم هجری آتشکده آنجا را دیده که در بالای گنبد آن هلال نقره
نصب بود سایر مورّخین و جغرافی نویسان غالباً از آذر گشنسب جزن
و یا جزنق (گزن) صحبت میدارند ابن‌خوردادبه مینویسد پادشاهان
پس از تاجگذاری پیاده از تیسفون بزیارت آن میرفتند بخصوصه برخی
از مورّخین یونان از خزینه آن که دارای اشیاء بسیار نفیس و گرانبها
بود ذکر کرده اند خود کلمه جزن در اوستا چئچستَ (čaēčasta)
دریشت ۵ فقره ٤۹ استعمال شده است کلیّه مورّخین ایرانی و عرب
مانند ابن خورداد به و بلاذری و ابن الفقیه و مسعودی و حمزه اصفهانی
و یاقوت و قزوینی و ابوالفدا زرتشت را از آذربایجان ذکر کرده
وبخصوصه ارمیّه را محل ولادت او دانسته اند و باین مناسبت شرحی
از آذر گشنسب شیز و مقام تقدّس آن ضبط کرده اند مگر طبری و پیروان
او ابن الاثیر و میرخواند زرتشت را اصلاً از پلستین نوشته و از آنجا
بآذربایجان مهاجرت میدهند درسنّت است که در آغاز آفرینش آتش نیز هستی
یافت و سه بخش گردیده از جنبش باد گرد جهان همیگردید تا آنکه هریک
بجائی آرام گرفت آذر گشنسب در آغاز پادشاهی کیخسرو در گزن فرود آمد
آتش شهریاری و جنگیان شمرده میشد پادشاهان ساسانی پس از تاجگذاری
بزیارت آن میرفتند و آذرگشنسب را سرچشمهٔ کلّیه آتشهای مقدّسی که
در ایران قدیم داشتند میدانستند آتش دوّمی موسوم است به آذر فرن بغ
(فروبا) آتش پیشوایان دین بود و آن در فارس فرود آمد محل آن
کاریان (فارس) بوده است بقول یاقوت از اطراف واکناف از جاهای بسیار
دور بزیارت آن میآمدند و آتش آنرا برای آتشکدهای دیگر میبردند قلعه
کاریان بجنگ عربها نیفتاد هرچند که کوشیدند و محاصره طولانی نمودند فایده
نه بخشید آتش سوّم آذر برزین مهر نام دارد و آن آتش برزیگران است که در
خراسان بمحلّ ریوند نیشاپور فرود آمد این سه آتشکده معروف که مخصوصاً
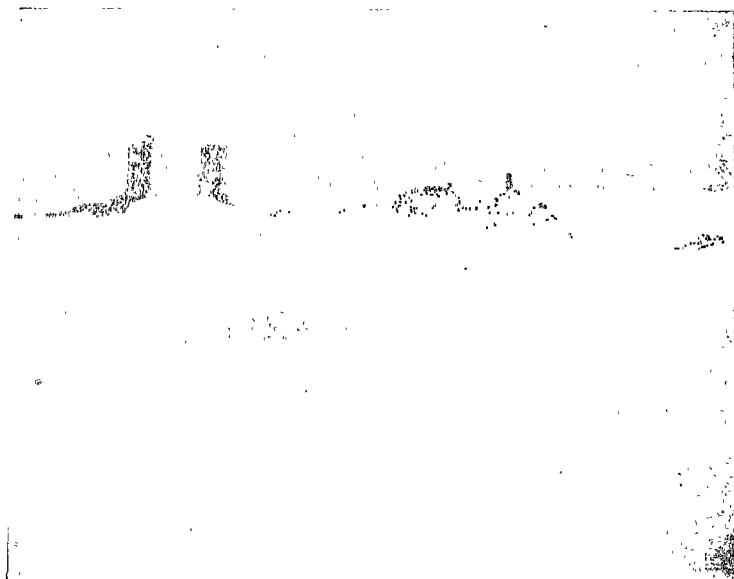
تخت سلیمان خرابه آتشکده معروف آذر گشسب در شیز
برف آن را احاطه کرده است

THE RUINS OF THE FAMOUS FIRE-TEMPLE OF AZARGOSHASP IN SHIZ
NOW KNOWN AS TAKHT-I SULEIMAN BURIED IN SNOW

خرابه آتشکده آذرگشسب (۱)

THE RUINS OF THE FIRE-TEMPLE OF AZARGOSHASP.

(۱) دو نقش فوق از کتاب پروفسور جکسن Jackson برداشته شد
Persia Past and Present

متبرک و زیارتگاه شمرده میشد از برای هریک سبب و جهتی باید تصوّر نمود که آنهمه محلّ توجه بود آذرگشنسب گزن بی شک بواسطه تولد زرتشت در انجا مقام بزرگ پیدا نمود جغرافی دان یونانی استرابون Strabon که در یک قرن پیش از مسیح میزیست و مورّخ رُمی پلینیوس که در قرن اوّل میلای زندگانی میکرد گزن را گنزگا پایتخت آذربایجان ذکر کرده اند

ری مرکز روحانیت ایران قدیم و مسمغان

بنا بسنّت دیگری ری محلّ ولادت پیغمبر ایران است ری همان است که در کتیبه داریوش در بهستان (بیستون) باسم رگا شهری ازماد شمرده شد اوستا یسنا ۱۹ فقره ۱۸ آن را رغه‌زرتشت میخواند در جای دیگر اوستا در فرگرد اوّل وندیداد فقره ۱۵ نیز ازآن اسم برده گوید « درمیان این کشور های با شکوه رغه دوازدهمین است که من اهورامزدا بیافریدم » در تسفیر پهلوی این فقره مفسر آن را ری آذربایجان میداند وبعدخود گوید برخی ازما آن را همین ری میدانند از این عبارت چنین معلوم میشود که دوری داشته ایم بهر حال ري معروف و مشهور که‌بطلیموس منجّم و جغرافی دان یونانی قرن دوّم میلادی از آن اسم میبرد همان است که امروز خرابه اش در نزدیک طهران موجود است ری در قدیم از شهر های بسیار مقدّس شمرده میشد مرکز روحانیّت ایران بود موبدان موبد بزرگ که عنوان زرتشتر و تمه (Zarathuštrō.tema) داشت یعنی مانند زرتشت [1] در همین ری اقامت میگزید مانند پاپ ایتالیا در سابق یک قسم سلطنتی داشت ایالت ری مرکز فرمانفرمائی مادی و معنوی او بود ابوریحان بیرونی ازموبدان موبد ری اسم برده بدو عنوان مصمغان میدهد و از ملوک دنباوند میشمردش یاقوت نیز در معجم البلدان ازبرج و باروی استوناوند در ناحیه دنباوند (دماوند) در ایالت ری صحبت میدارد و میگوید آن را جرهُد نیز گویند از جمله جاهائیکه عربها نه توانستند فوراً فتح کنند همین استوناوند است در عهد خلیفه مهدي پس از چندی زدو خورد مرکز روحانیّت ایران نیز بدست دشمن افتاد بقول طبری فتح استوناوند

[1] این کلمه در پهلوی زراتشت توم Zarathuštitum میباشد

در سال ۱۴۱ هجری صورت یافت مسمغان با برادرش در سرلشکریان خویش گرفتار عربها شدند دو دختر مسمغان برسم ارمغان به بغداد نزد خلیفه فرستاده شد [۱] مس در پهلوی بمعنی مه فارسی است مسمغان یعنی بزرگ مغ ها و یا موبدان موبد و یا زرا تشت توم امیانوس مار سلینوس (Ammianus Marcellinus) که ذکرش بزودی بیاید نیز از یک حکومت روحانی در ماد اشاره میکند برخی از کتب پهلوی برای آنکه میان دو سنّت مذکور سازشی دهند پدر زرتشت را از آذربایجان و مادرش را از ری ذکر کرده اند شهرستانی نیز این دو سنّت را باین شکل سازش داده‌است از آنچه گذشت مختصراً میتوان گفت که زرتشت از مغرب ایران است و یا شمال غربی بهیچوجه جنوب احتمال برده نمیشود و عقیده شرق ایران نیز امروز متروک شده است کسی طرفدار آن نیست

زمان زرتشت و اقوال مورخین یونان

اینک رسیدیم بسر زمان زرتشت یکی از مسائل بسیار مشکل در این خصوص روایات باندازه ای مختلف است که ابداً صلح و سازشی میان آنها نمیتوان داد یونانیها زمان پیغمبر را بسیار بالا برده اند که هیچ تاریخ دسترسی بآن اوقات ندارد شاید قدیمترین مورّخیکه از زرتشت ذکری کرده است خسانتوس (Xantus) باشد (۴۵۰—۵۰۰) که از حیث زمان پیش از هردوت است مورّخین دیگر از او نقل کرده نوشته اندکه پیغمبر ایرانی شش هزار سال و بنا به نسخ دیگر (۶۰۰) سال پیش از لشکرکشی خشایارشا پادشاه هخامنشی بضدّ یونان میزیسته است در صورتیکه تاریخ مذکور را ۶۰۰ بدانیم زمان زندگانی زرتشت در سال ۱۰۸۰ پیش از مسیح خواهد شد اساساً خبر یکه مورخین دیگر از خسانتوس نقل میکنند بسیار مشکوک و محتاج بتنقید طولانی است اول

---

۱ دانشمند المانی پروفسور مارکوارت (Marquart) در کتاب خویش ایرانشهر صفحه ۱۲۷ مینویسد که در سال ۱۳۱ ابومسلم مسمغان را باطاعت دعوت نمود چون او امتناع کرد موسی بن کعب را بجنگ او فرستاد اما کاری از پیش نرفت تا انکه در زمان المنصور مسمغان شکست یافته با برادرش اپرویز و دو دخترش درقلعه استوناوند بدست دشمن افتادند

یونانی که صریحاً از پیغمبر ایران اسم میبرد افلاطون فیلسوف معروف است
(۴۲۹—۳۴۷) زرتشت را مؤسس آئین مغ میداند پس از آن چند نفر از
شاگردان او و از آنجمله ارسطاطالیس و اُدُکسوُس (Eudoxus) مینویسند که زرتشت
شش هزار سال پیش از وفات افلاطون میزیست شاگرد سومی او هِرمُدُر
(Hermodor) پنج هزار سال پیش از جنگ یونان و ترُیاس (Troyas) [۱]
ذکر میکند بنابر این زمان زرتشت در شش‌هزار و صد سال پیش
از مسیح میشود مورّخین دیگر یونانی مثل هرمیپوس (Hermipus) که خود
درسال ۲۳۰ پیش از عیسی میزیست و پس از او پلوتارخُس (Plutarkhos) که
چهل و شش سال پس از میلاد تولّد یافت هر دو همان تاریخ هرمُدُر
را برای زرتشت نقل میکنند مورّخ و پیشوای معروف کلده بروُسوس
(Berossus) که در قرن سوم پیش از میلاد میزیست زرتشت را سر سلسله
پادشاهان ماد نژاد میداند که از سال ۲۳۰۰ تا ۲۰۰۰ پیش از مسیح
در کلده سلطنت کردند پرفیریوس (Porphyrius) که در سال ۳۰۴ میلادی
وفات یافت زرتشت را اوستاد و آموزگار فثیاغورس فیلسوف یونانی میداند
بنابراین در نیمه قرن ششم پیش از میلاد کفالیون (Kephalion) از کتزیاس (Ktesias)
طبیب یونانی اردشیر دوّم هخامنشی (۴۰۴—۳۶۱ پیش از میلاد) که
چندین سال در دربار پادشاه مذکور بسر برد نقل میکند که زرتشت معاصر
پادشاه اشور نینوس (Ninus) و زنش سمیرامیس (Semiramis) بوده است و داستانی
از لشکرکشی این پادشاه اشور بضدّ شاه باختر (بلخ) که زرتشت نام داشت ذکر میکند
شاعر و مورّخ یونانی آگاسیاس (Agathias) که در سال ۵۳۶ تولّد یافت و
در ۵۸۲ میلادی در گذشت مینویسد که ایرانیها میگویند زرتشت در
زمان شاه هستاسپس (گشتاسپ) بسر میبرد اما معلوم نیست که مقصود
از این هستاسپس کدام است پدر داریوش است و یا کسی دیگر

---

۱ ترُیاس (Troyas) و یا Troie (باملاء فرانسه) شهری بوده است در آسیای
صغیر حالّه این محل را حصارلی گویند جنگ ده ساله این شهر با یونان موضوع اشعار
رزمی شاعر یونانی هومر میباشد

امیانوس مارسلینوس مورّخ رُم که در سال ۳۳۰ میلادی میزیست و خود در ایران بوده است مانند آگاسیاس زرتشت را از باختر دانسته و معاصر هستاسپس میشمرد ولی تردیدی ندارد از آنکه هستاسپس همان پدر داریوش باشد این است آنچه صراحةً از برخی مورّخین یونان و کلده و رُم برمیآید از ذکر اقوال سایر مورّخین که بواسطه مشکوک بودن محتاج بتنقید و توضیحات است و از اخباریکه فقط نقل قول از دیگران و درواقع تکرار است صرف نظر کردیم هرچند که کلّیه این اخبار بی اساس است ولی دلیل است که زرتشت متعلّق بیک زمان بسیار قدیم است و در دو هزار سال پیش از این هم مانند امروز در سرزمان او اختلاف داشتند سنّت زرتشتیان برخلاف یونانیان طرفدار زمانی است که میتوان پذیرفت ولی دلایلی موجود است که میتوان از حدود تاریخ سنّتی بالاتر هم رفت

زمان زرتشت در سنّت

سنّت قدیم زرتشتیان در چند کتب پهلوی محفوظ ماند از آن جمله است بندهش و زات سپرم و دینکرد و اردی ویراف نامه وغیره [1] در این کتب نیز چند سال پس و پیش زمان زندگانی زرتشت ذکرشده است اردی ویراف نامه وزات سپرم زمان بعثت زرتشت را در ۳۰۰ سال پیش از اسکندر میشمرند بندهش در سال ۲۵۸ پیش از برهم خوردن سلطنت هخامنشی ذکر کرده است ابوریحان بیرونی نیز در این تاریخ با بندهش موافق است مسعودی هم در مروّج‌الذهب از زمان رسالت زرتشت تا فتح اسکندر ۲۵۸ سال فاصله میدهد بنابراین پیغمبر معاصر کورش و گشتاسب پدر داریوش میشود آنچه در سنّت مشهورتر است این است که در سال ۶۶۰ پیش از مسیح زرتشت تولد یافت و این

---

۱ زمان اردی‌ویراف را باید از وسط قرن چهارم تا وسط قرن هفتم میلادی قرار داد ولی تدوین آن را درمیان قرن نهم تا آغاز قرن چهاردهم میلادی میتوان تخمین کرد کلیه میتوان گفت کتب مذهبی پهلوی که در قرون نسبةً متأخر تألیف یافت مواد آنها بسا قدیم تر از زمان تألیف آنهاست قدمت غالب آنها بپیش از استیلای عرب میرسد از این قبیل است بندهش که در قرن هشتم میلادی جمع آوری گردید و زات سپرم متعلق است بقرن نهم

مطابق است با آنچه اردی ویراف نامه برای ظهور پیغمبر ذکر کرد چه فتح
اسکندر در سال ۳۳۰ پیش از مسیح وقوع یافت و زرتشت درسی سالگی
مبعوث گردید در سنّت تمام اوقات زندگانی زرتشت معیّن است مختصراً
چند کلمهٔ در این خصوص گفته میگذریم پیغمبر در ششصد و شصت سال پیش
از مسیح بدنیا آمد درسنّ بیست سالگی گوشه گیری اختیار نمود درسی
سالگی به پیغمبری برانگیخته شد در نزدیک دریاچه اُرمیّه در بالای کوه
سبلان مانند موسی در طورسینا بالهام غیبی رسید کوه سبلان از زمان قدیم
تا امروز محل توجه و زیارتگاه میباشد در چهل و دو سالگی کی گشتاسپ
را پیرو آئین خود نمود در ۵۸۳ پیش از مسیح در هفتاد و هفت سالگی در
هنگام هجوم لشکریان ارجاسب تورانی زرتشت در یک آتشکده بلخ بدست
یک تورانی بقول بندهش برات رُک رش شهید گردید لشکرکشی ارجاسب بضدّ
کی گشتاسب برای این بود که شاه باختر بآئین مزدیسنا گروید زریر برادر
گشتاسب وا سفندیار پسر گشتاسب از نامداران ویلان این جنگ مذهبی
بوده اند در شاهنامه مفصلاً داستان این نبرد مذکور است بنابراین سنّت
زرتشت بیست‌وچهار سال پیش از تأسیس سلطنت هخامنشی‌ او بشهریاری
رسیدن کوروش بزرگ ازجهان در گذشت دسته ای ازعلمای بزرگ مثل
وست (West) وجکسن (Jackson) و میّه (Meillet) وغیره طرفدار تاریخ سنّتی
میباشند

حامی زرتشت گشتاسپ مربوط بپدر داریوش نیست

چیزیکه بنظر نگارنده قدری بعید میآید این است که
پروفسور دانشمند المانی هرتل (Hertel) در کتابچه مختصر
خود که ذکرش گذشت از خود گاتها یعنی از سخنان
زرتشت در یسنا ۵۳ استشهاد میکند که این فصل از گاتها در میان
دوم آوریل و بیست و نهم سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح انشاء شده است
و بعقیده او ۲۹ سپتامبر باز نزدیک تربصحت میباشد برای آنکه در این
چند قطعه زرتشت از گشتاسب پدر داریوش در خواست میکند که دست

گماتای‌مغ را از تاج و تخت شهی ایران کوتاه کند و دوباره سلطنت را در خاندان هخامنش برقرار سازد راست است خود داریوش در کتیبه بیستون میگوید « گماتای مغ درنهم ماه گرمَ پادَ (دوم آوریل ۵۲۲ پیش از مسیح) باسم بردیا (اسمردیس) پسر کوروش و برادر کمبوجیا تخت شهی ایران را غصب نمود و من بیاری اهورا مزدا در دهم ماه باگَ ایادیش (Bagaiādiš) (۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح) او را باچند نفر از یارانش کشتم » ترجمه یسنای مذکور را نیز ملاحظه خواهید نمود مخصوصاً این فصل درمیان گاتها پریشان و بواسطهٔ پیش آمدلغات نادره بسیار مبهم است در آغاز آن صحبت از عروسی دختر زرتشت باجاماسب وزیر کی گشتاسپ میباشد پس از کشته شدن گماتا فوراً خودداریوش شاهنشاه ایران شد چرا زرتشت از این شاهنشاه نامدار و مقتدر اسمی نمیبرد و از پدرش گشتاسپ که حاکم ایالتی بود از طرف پسرش این همه صحبت میدارد داریوش در کتیبه بیستون بپدرش عنوان پادشاهی نمیدهد از او مثل سایر حکام ایالتهای مملکت خود اسم میبرد از آن جمله در کتیبهٔ مذکور منقوش است « داریوش پادشاه گوید پارتوَ (پارت‌خراسان‌حالیه) وورکانَ (گرگان ـ جرجان) از من یاغی‌شدندوخود را پیرو پرورتیش Pravartiš خواندند مردم آنجا ازپدرم ویشتاسپ (گشتاسب) که در پارت بود سرپیچیدند آنگاه گشتاسب‌بالشکری‌که نسبت باو باوفا مانده‌بود بیرون رفت و در یک شهرپارت موسوم به ویشپ اوزاتیش Višpa uzātiš بنای‌دعوا گذاشت اهورامزدا او را یاری نمودبخواست اهورامزدا گشتاسب لشکر یاغی را سرکوبید دربیست و دوم ماه ویخن Viyaxna (مطابق ۵ فوریه ۵۲۱ پیش ازمسیح) این دعوا رویداد » داریوش در متمم این خبر میگوید که « من از ری (رگا) لشکری بیاری گشتاسپ فرستادم و در یک شهرپارت موسوم به پتیگربنا Patigrabanā دوباره در اول ماه گرمَ پادَ Garmapada (مطابق ۳ اوریل ۵۲۰ پیش از مسیح) جنگی واقع شد و گشتاسپ قوای متمردین را درهم شکست دگرباره مملکت پارت بزیر فرمان من درآمد » چنانکه ملاحظه

میکنید گشتاسپ پدر داریوش عنوان پادشاهی ندارد فقط خشترپاون Xšatrapāvan (ساتراپ) دو ایالت پارت و گرگان میباشد در صورتیکه زرتشت بحامی خود گشتاسپ عنوان شاهی میدهد و سنّت مرکز و پایتخت این شاه را درباختر (بلخ) ذکر میکند و نکته دیگری که باید متذکر شویم این است که داریوش مکرراً اسامی آباء و اجداد خود را اینطور میگوید داریوش پسر ویشتاسپ پسر ارشام پسر اریارامن Ariaramna پسر چیش پیش Cišpiš پسر هخامنش و سلسله کیانیان که بقول سنّت درباختر سلطنت داشت دراوستا و کتب پهلوی و حمزه و آثارالباقیه بیرونی و شاهنامه و غیره اینطور آمده است کیقباد کیکاوس کیخسرو کی لهراسب کی گشتاسب یعنی که در کتیبه ویشتاسپ پسرارشام و در سنت ویشتاسپ حامی زرتشت پسر اوروت اسپ Aurvat-Aspa (لهراسب) میباشد یشت نوزدهم موسوم به زامیادکه نظر بمندرجاتش از قدیمترین یشتها محسوب است مفصلاً از سلسله کیانیان و فرّ کیانی و کوشش افراسیاب تورانی برای رسیدن بفرّ و یاخرّه صحبت میدارد از مطالعهٔ یشت مذکور بخوبی بر میآید که حامی زرتشت ابداً مربوط بپدر داریوش نیست دستهٔ از مستشرقین که طرفدار سنت هستند نیز این دو نفر را یکی تصور نکرده اند نظر بدلایل تاریخی علمای پارسیان هم امروز پای بند تاریخ سنتی نیستند دسته دیگری از علما مانند گیگر و بارتولومه و رَیخلت (Reichelt) و کلمن (Clemen) وغیره زمان زرتشت را پیش از تأسیس سلطنت مادها میدانند بارتولومه میگوید که در بار پادشاهان هخامنشی رسماً زرتشتی بود دریک کتیبه اشور که از قرن هشتم پیش ازمسیح مانده است از یک مادی اسم برده میشود که مزدکَ نام داشت و این دلیل است که اسم خدای زرتشت مزدا را در آن وقت برای تبرّک باشخاص میدادند اقلاً زمان زرتشت را در قرن نهم پیش از مسیح میتوان احتمال داد بنا بقدمت و کهنگی زبان گاتها از تاریخ مذکور نیز بالاتر میتوان رفت شاید زمان زرتشت بسیار دور نباشد از اوقاتیکه اریائیهای این طرف رودسند یعنی ایرانیها و هندوان طرف مغرب هنوز باهم بودند و یک ملّت واحد تشکیل میدادند و ازحیث تمدّن و مذهب باهم یکی بودند

زرتشت در گاتها

اینک به بینیم که از سخنان خود زرتشت در گاتها تابچه اندازه میتوان پی باحوال سراینده اش برد نخست آنکه زرتشت ازمشرق ایران نیست از مغرب بطرف مشرق پناه برد این مسئله صراحتاً از یسنا ٤٦ فقره یکم و دوم برمیآیددرجائیکه گوید « بکدام خاک فرار کنم بکجا رفته پناه جویم پیشوایان و شرفاءازمن کناره جویند و از برزیگران نیز خوشنود نیستم و نه از فرمانروایان شهر که طرفداران دروغ اند چگونه ترا خوشنود توانم ساخت ای مزدا من میدانم که چرا کاری از پیش نه توانم برد برای آنکه گلّه و رمه ام اندک و کارگرانم بسیار نیستند نزد تو گله مندم ای اهورا تو خود بنگر و مرا در پناه خویش گیر چنانکه دوستی بدوستی پناه دهد » زرتشت بواسطه پیش نرفتن رسالتش در وطن خود و شایدهم بواسطه تعاقب دشمنان باچند نفر از یارانش بقول بارتولومه بملاحظه آزار و صدمه از راه معمولی پر جمعّیت صرف نظرنموده از بی راهه خود را بدربار پادشاه مشرق ایران که گشتاسپ نام داشت رسانداین اسم درخود گاتها ویشتاسپ آمده و چهار بار تکرار گردید بواسطه مصادف بودن آن بااسم پدر داریوش این دو را نبایدیکی پنداشت این هم اسمی است مانندسایر اسامی ممکن است چندین اشخاص بآن نامزد باشند

گشتاسب اسم معمولی است بسا از اشخاص تاریخی چنین موسوم بودند

در تاریخ بچندین ویشتاسپ و یا گشتاسپ نام بر میخوریم بنا بشاهدی که در دست است این اسم ار مدت سه هزارسال پیش از این تا امروز در میان ایرانیان معمول است در آسیای صغیر خطوط میخی متعلق بسال ۸۵٤ پیش از مسیح از تگلات پلزر Tiglat Pilesar پادشاه اشور پیدا شده در آن اسامی چند تن از بزرگان آریائی بخصوصه ایرانی منقوش است از آن قبیل کشتاشپی Kuštašpi بنا بعقیده مستشرقین کشتاشپی همان گشتاسب و یا ویشتاسپ میباشد گذشته از داستان ملّی ما که در شاهنامه محفوظ ماند از خود گاتها بخوبی آشکار است که ویشتاسپ نامی درآنطرف ایران امارت داشت طوایف

ایرانی از زمان بسیارقدیم در اطراف ایران سلطنت مختصری داشتند
ازروی کتیبه داریوش در بیستون میدانیم که آباء واجداد او از دیر زمانی در
جنوب ایران شهریاری داشتند بنا بفهرستیکه کورش بزرگ (در کتیبه ای که
در بابل پیدا شد) از آباء واجداد خود میدهد و آنچه داریوش در بیستون
میگوید از آنکه هشت نفراز اجداد او سلطنت داشتند میتوان گفت که
تأسیس سلطنت ویا امارت آنان در جنوب قدیمتر از تأسیس سلطنت مادها
میباشد در مغرب ایران بواسطه همسایگی با اشور مقتدر دیرتر به تشکیل
سلطنتی موفق شدند ولی غالباً در کتیبه های اشور از سرکشی ماد ها ودم از
استقلال زدن آنان و گاهی نیز از شهریاران کوچک صحبت میشود تاآنکه در
قرن هفتم پیش ازمیلاد دیاکو موفق گشته ماد را از اسارت اشور نجات داد
بنابراین ابداً غریب نیست که در مشرق ایران در باختر ویا سیستان سلطنتی
از قدیم وجود داشته باشد

کسان وبستگان وپیروان بزرگ زرتشت

زرتشت در دربار گشتاسپ فراشستر و برادرش جاماسپ را
که از خاندان هوگو بودند و هردووزیر کی گشتاسپ با
خود همراه نمود دخترفراشستر را بزنی گرفت در یسنا ۵۱ فقره
۱۷ درخصوص این وصلت گوید « دخترگرانبها و عزیز را فراشستر هوگو بزنی
بمن داد وپادشاه توانا مزدااهورا برای ایمان پاک او دخترش را بدولت
راستی رساند » زرتشت دختر خود پوروچست را بجاماسپ داد چندین قطعه
ازیسنا ۵۳ راجع بعروسی این دختر است در مجلس عروسی معلوم میشود چندین
عروس وداماد دیگر نیز حضور داشتند کی گشتاسپ نیزداخل بزم عروسی بود در
قطعه سوم یسنای مذکور پدرعروس پیغمبر ایران گوید « اینک تو ای پوروچیست
از دودمان هیچتسپ و از پشت سپیتمَ تو ای جوان ترین دختر زرتشت او
زرتشت با پاک منشی و راستی و مزدا از برای تو برگزید یاور دین جاماسپ
را اکنون برو با خردت مشورت کن آنگاه با پندار نیک مقدس ترین کردار
پارسائی را بجای آور » یکی ازپسران زرتشت نیزدرمهاجرت از مغرب ایران با او

همراه آمد لابد از زن دیگر بوده است در یک قطعه زرتشت از این پسر یاری میطلبد ولی اسمش را نمیبرد در یسنا ۵۳ فقره ۲ گوید «یاوزان دین کی گشتاسپ و پسر زرتشت سپنتمان و فراشستر برای خوشنودی خدا راه دین یقینی که اهورامزدا فرستاد روشن و فراخ کنند» هرچند که زرتشت ازین پسر اسم نمیبرد ولی از سایر قسمتهای اوستا و کتب پهلوی میدانیم که این پسر باید ایست واستر باشد که بزرگترین پسر پیغمبر است ظاهراً از زن اوّلی یکی از بستگان زرتشت هم از مغرب ایران با او بدربار کی گشتاسپ آمد از جزو یاران بانفوذش شمرده میشود اسم او مدیوماًنگهه سپیتم میباشد زرتشت یکبار از او اسم میبرد در یسنا ۵۱ فقره ۱۹ گوید «مدیوماًنگهه سپیتم پس از آنکه در دل خویش دریافت و شناخت آنکسی را که از برای جهان دیگر کوشاست همت خواهد گماشت تا دیگران را بیاگاهاند از آنکه پیروی آئین مزدا درطیّ زندگانی بهترین چیزهاست»

در یشت سیزدهم که موسوم است بفروردین یشت از مدیوماًنگهه و همه خویشان و بستگان زرتشت اسم برده میشود مدیوماًنگهه پسر اراستی میباشد بتوسط کتاب پهلوی زات سپرم میدانیم که او پسر عموی زرتشت است مدیوماًنگهه را حالا مدیوماه گویند و بقول سنّت اوّل کسی است که ایمان آورد

پتیرسپ
پوروشسپ — اراستی
زرتشت — مدیوماه

راجع بعروسی دختر زرتشت پوروچیست گفتیم که پدر دختر خود را از دودمان هیچتسپ خطاب میکند واز یشت سپیتم میخواند در سنّت نیز هیچتسپ چهارمین و سپیتم نهمین جدّ زرتشت میباشد مسعودی سلسلهٔ زرتشت را این طور ذکر کرده است ۱ منوشهر ۲ دورشرین ۳ ارج ٤ هایزم ۵ واندست ٦ اسپیمان ۷ هردار ۸ ارحدس ۹ باتیر ۱۰ حخیش ۱۱ هجدسف ۱۲ اریکدسف ۱۳ فذراسف ۱٤ بورشسف ۱۵ زرادشت

کاملاً این سلسله با بندهش مطابق است مگر آنکه اسامی بواسطه تبدیل
از املاء پهلوي باملاء عربی فرق کرده است و نیز گفتیم که زرتشت
بدخترش پوروچیست جوانترین دختر زرتشت مینامد از این عبارت معلوم
میشود که دختران دیگري هم داشته است آري سایر قسمتهاي اوستا و کتب
پهلوی سه پسر و سه دختر بزرتشت نسبت میدهد. فروردین یشت در فقره ۹۸
از سه پسر زرتشت یاد کرده آنانرا ایست واسترا — اوروتت نرا — هورچیترا
مینامد در ادبیّات کنونی زرتشتیان این پسران را ایسدواستر ازوتدنر
خورشیدچهر گویند همانطوریکه ربّانیون پیشوایان دین یهود خود را از
پشت هارون برادرموسی میشمرند در بندهش نیز کلّیه موبدان از پشت
بزرگترین پسر زرتشت ایسدواسترا میباشند و او خود نخستین موبدان موبد
بود اروتدنر رئیس و رهبر طبقه برزیگران خورشید چهر نخستین رئیس
وافسر رزمیان بود بنابراین سنّت تشکیل طبقه سه گانه از این سه پسر است
ذکرش بعد بیاید فروردین یشت نیز اسم سه دختر زرتشت را در فقره ۱۳۹
این طور ذکر میکند فرنی تهریتي پوروچیست حالا فرن و تهرت پوروچیست
گوئیم زرتشت در یسنا ۵۱ فقره ۱۷ مذکور از زنش دختر فراشسترا اسم
نمیبرد ولی فروردین یشت اسم او را هووي ضبط کرده و دینکرد نیز هووی
را زن زرتشت ذکر میکند[۱] این است کلّیه یاران وکسان زرتشت که در گاتها
ازانها اسم برده شد در بیرون از حدود مملکت کی گشتاسپ خانواده‌اي ازامراي
تورانی موسوم به فریان نیز طرف توجه پیغمبر است این خانواده هنوز بزرتشت
نگرویده ولی با او مخالفت هم ندارد بطوریکه پیغمبر امیدواراست که
آنانرا از پیروان خویش گرداند در یسنا ٤٦ قطعه ۱۲ راجع باین مسئله گوید
«اگر روزي راستی بدستیاوي فرشته محبت (آرمتي) به نزد نبیرگان و بازماندگان
ستوده فریان تورانی جاي گزیند آنگاه وهومن آنانرا در بهشت جاي دهد

---

۱ اسم زن و سه پسر و سه دختر حضرت زرتشت باحروف لاتین اینطور میشود

Hvōvi, Isat-vāstra, urvatat-nara, Hvre-Cithra, Frēnay, Thriti, Pourušistra.

و اهورامزدا آنان‌را در پناه خود گیرد » از گاتها چنین بر میآید که هنوز زرتشت در آغاز رسالت خویش میباشد یاران و همرانش بسیار نیستند و در دائرهٔ پیروانش اشخاص متنفّذ مثل کی گشتاسپ وفرا شستر و جاما سپ و ایست و استرا و مدیو مانگه کم میباشند در مقابل دشمن زیاد دارد در مقاله دیگراز آنها صحبت خواهیم داشت و نیزبخوبی از گاتها برمیآید که زرتشت در سرزمینی است که هنوز بشاهراه تمدّن و تربیت نیفتاده است راهزنی وغارت وصحرا گردي وچادر نشيني متداول بوده است مذهب آریائی در آنجا معمول و بگروهی‌از پروردگاران اعتقاد داشتند بفدیه وقربانی اهمیّت زیاد میدادند بزراعت و پرورش گلّه و رمه اعتنأ نمیکردند برخلاف قسمت غربی ایران که بواسطه اختلاط با اشور و بابل زودتر پا بدایرهٔ تمدّن نهاد هرچند که در گاتها تفتیش و دقّت کنیم بهیچ وجه نمیتوانیم از مندرجات آن بیک واقعه تاریخی مهمّي برخوريم وا ز روی آن زمان معيني براي سراينده آنها قرار دهیم گذشته از اسم توران دگر با سم محلّي هم بر نمیخوریم که بتوانیم پیرامون آن گذشته‌از براي حدس و احتمالات خود پایه وبنیانی درست کنیم چون تمام سخنان زرتشت را در دست نداریم فقط جزو مختصري از آنها بما رسید بنا چار بايد از روي اين چیزیکه موجود ست قضاوت کنیم

ما در گاتها ابداً با وقاتیکه تاریخ ما ازآنها يادي ميكنند بر نمیخوریم ششصد وشصت سال بیش از مسیح او قات تاريخي ایران است سکوت گاتها درکلّیه امور راجعه باین زمان قهراً ما را از قید سنّت بیرون آورده باید بزمان بالا تري منتقل شویم	دلایلیکه مارا از قید سنت تاریخی بیرون‌میاورد و تشکیل سلطنت در ماد

زرتشت در گاتها خواستار است که پادشاه بزرگ و توانائی بر انگیخته شود و سر سرکشان را در مقابل قانون فرود آورد و براهزنان گوشمالی دهد دهقانان بیچاره را از گزند غارت و دستبرد یاغیان برهاند در صورتیکه زرتشت بقول سنّت در سال ۶۶۰ بجهان آمده ودر ۵۸۳ پیش از مسیح در گذشته باشد ودرمدت رسالت خویش با دو پادشاه بزرگ و مقتدر ماد ــ فرورتی

(۶۴۷—۶۲۵ پیش از مسیح) وهوخشتر (۶۲۵—۵۸۵ پیش از مسیح) معاصر باشد بی شک از آنان اسمی میبرد واز اکباتانا (همدان) پایتخت بزرگ و مهم یادی میکرد فرورتی تقریباً تمام ایران را در زیر سلطه خویش در آورد هوخشتر نینو (نینوا) را گرفته دولت اشور را منقرض ساخت و ممالک وسیعه آن را بچنگ آورد و یک قسمت بزرگ از آسیای صغیر مثل ارمنستان و کاتپاتوکارا (در مشرق آسیای صغیر) تصرّف نمود و در حقیقت زمینه جهانگیری کوروش و داریوش را حاضر نمود زرتشت خواه از آذربایجان باشد خواه از ری بهرحال از زمینی است که در زیر فرمان فرورتی و وهوخشتر بوده است ضمناً متذکر میشویم که اسم دوّمین پادشاه ماد فرورتی زرتشتی است هرچند که در گاتها بفروشی بر نمیخوریم امّا در سایر قسمتهای اوستا فزون وفراوان ازآن صحبت شده است یشت سیزدهم که ذکرش گذشت موسوم است بفرور دین یشت فرورتی و فروشی و فروهر و فروردهمه یکی است و در اوستا یکی از ارواح پنجگانه انسان است زهی جای افسوس است که از پادشاهان ماد جز از مجسمه یک شیر سنگی در همدان یادگار دیگری ننهاده است [۱] ولی چنانکه دانشمند المانی پروفسور نولدکه احتمال میدهد ممکن است روزی از زیرزمین پایتخت ماد «همدان» خطوط میخی بیرون آید آنگاه حدسها قوتی خواهد گرفت چنانکه از خطوط میخی هخامنشی بخوبی آشکار است که پادشاهان این سلسله زرتشتی بودند مورخ دانشمند پرشک Prášek در جلد اول کتاب خود تاریخ (مادها وفارسها) در صفحه ۲۰۴ بنا بر وایتی زمان ولادت زرتشت را درسال ۵۹۹ پیش از مسیح ذکر میکند و زمان بعثت اورا درسال ۵۵۹ یعنی درهمان سالی که کورش بزرگ بتخت نشست هرچند که از تاریخ ۶۶۰ مانند بندهش وغیره پائین تر آئیم بزمانی میرسیم که تاریخ ایران نسبتهً روشن است نظر بسکوت گاتها از وقایع تاریخی ایراد فوق ما بیش از بیش موضوع پیدا میکند

---

۱ پروفسور المانی هرتسفلد (Herzfeld) شیرهمدان را از عهد سلوکیدها و یا اشکانیان میداند

چون در خصوص زمان زرتشت هیچ دلیل مثبتی در دست نداریم باید بدلایل منفی متوسّل شویم از انجمله سکوت هرودت معتبرترین مورّخ یونانی و سرچشمه اخبار ایران قدیم که در سال ٤٨٤ پیش از مسیح تولد یافت یعنی ۹۹ سال پس از وفات سنّتی زرتشت و شاید خود در ایران سفر کرده است اگر هرودت فقط یک صد سال پس از زرتشت میزیست لااقل بایستی درجزو یکی از چهار پادشاهان ماد که دیاکو و فرورتی و وهوخشتر و استیاج[۱] باشند ضمناً اسمی هم از پیغمبر ایران ببرد هرودت از این چهار شاه مفصلاً صحبت میدارد و هم چنین از چهار پادشاه هخامنشی کورش و کمبوجیا و داریوش و خشایارشا وقایع و اخبار زیاد نقل میکند مورّخ یونانی فقط باخبار سیاسی ایران اکتفا نکرده شرحی در خصوص آداب و رسوم و دین ایران مینگارد از زرتشت اسمی نبردن درصورتیکه آنوقت که هرودت در ممالک ایران بود یا دران اوقاتیکه تاریخ خودرا را مینوشت محققاً آئین زرتشتي رونق تمام داشت ومذهب رسمی مملکت بود دلیل است که مانند سایر مورّخین و فیلسوفهاي یونان پیغمبر ایران را از زمانی می پنداشت که تاریخ دست رسی بآن نداشت آنچه هرودت در خصوص مذهب ایران مینویسد قسمتي از آن تقریباً موافق است بااوستا اما نه باگاتها آنانیکه طرفدار تاریخ سنّتی ٦٦٠ پیش از مسیح هستند وآنانیکه چند صد سال از تاریخ مذکور بالا ترفته اند و یا کسانیکه مثل دارمستتر برخلاف وقایع تاریخي هم چند صد سال ازتاریخ سنّتي پائین ترآمده اند هر یک کتابی دارند و یک مشت دلیل برای اثبات ادعای خویش اما هیچ یک طوری نیست که خواننده را قانع کند بی اختیار پس از انجام کتاب از خود میپرسد چرا سنّت هر چند قدیم باشد باز قوت دلیل تاریخی را دارا نیست عیسی از حیث زمان شاید هزار سال متأخرتر اززرتشت باشد ۲۵ ماه دسامبر که روز ولادت او پنداشته میشود

---

۱ اسامی پادشاهان ماد باملا لاتین از این قرار است Dayaukku, Fravarti Huvaxšatra تلفظ اسم آخرین پادشاهرا درست نمیدانیم که چطور بوده است یونانیها Astyages نوشته اند در کتیبه بابلي Ištuvigu آمده است

در قرن سوم میلادی در رُم برای او ساخته شد. در آخر قرن اول میلادی بواسطه لشکریان قیصرهای رُم پرستش مهر از آسیا داخل آن مملکت شد بتدریج تمام ایتالیا و بالاخره اروپا را فرا گرفت و دین رسمی دولت رُم گردید هنوز هم در تمام اروپا بخصوصه المان آثار معبد مهر فرشته ایران موجود است ۲۵ دسامبر بمناسبت انقلاب فصلی در آغاز زمستان روز ولادت پروردگار خورشید تصور میشد پس از زد و خوردهای فراوان که دین عیسی جای کیش مترا (مهر) را گرفت روز تولد خیالی او هم از اسباب میراث و یا مرده ریگ بپسر روح‌القدس رسید اگر نه تاریخ ابداً اطلاعی از ماه ولادت عیسی ندارد چه رسد بروز ولادت او کلّیه در علم ادیان‌ازاین‌قبیل مسائل بسیار دیده میشود

منشاء تاریخ سنتی

اینک به بینیم که چرا در سنت زرتشتیان تاریخ ظهور حضرت زرتشت این همه متاخر قرار داده شد شاید این مسئله را اینطور بتوان حل نمود از زمان بسیار قدیم در سنت است که طول جهان دوازده هزار سال میباشد پلوتارک نیز از تئو پومپوس Theopompus که معاصر فلیپ و اسکندر است نقل کرده راجع باین سنت گوید «مغ ها در زمان هخامنشان طول جهان را محصور نموده آنرا بعهدهای سه هزار سالی تقسیم کردند» این سنت مفصلاً در کتاب بندهش در فصل اول مندرج است از آنکه «در مدت سه هزار طول عالم فروهر (فَرَوشیَ) و یا روحانی بوده است پس‌از انقضاي این مدت از جهان فروهر صور مادي عالم ساخته شد این دوره نیزسه هزار سال دوام داشت آنگاه اهریمن به تباه نمودن جهان خاکی پرداخت رنج و آسیب بیافرید ناخوشی و مرگ و جانوران زیان آور پدید آورد و بضدآفرینش نیک اهورامزدا ستیزگی آغاز نمود این دوره نیز که گرفتار خصومت اهریمن است سه هزارطول یافت تا آنکه زرتشت سپنتمان ظهور نمود و دوره چهارم که آخرین دورهٔ زندگانی دنیای مادي است شروع گردید پس از بعثت زرتشت بتدریج قوای اهریمن درهم شکند و راستي علم پیروزی برافرازد آنگاه سوشانس موعود مزدیسنا

قیام کند مردگان برخیزند روز رستاخیز فرارسد مردمان بسرای دیگر در آیند و جهان معنوی شروع شود»

نظر باین سنت بنا چار تاهر قدر که ممکن بود ظهور زرتشت را که پس از او فقط سه هزار سال دیگر از عمر دنیا باقی است بتاخیر انداختند تا بجائی آوردند که از آن حدود بواسطه روشن بودن تاریخ ایران پائین تر آمدن ممکن نبود کاری بمعنی سنت مذکور نداریم اگر نه میتوانیم بواسطه نزدیک بودن عقاید هندوان و ایرانیان از کتاب رزمی قدیم هندوان مهابهارتا که قائل است در نزد برهمنان دوازده هزار سال عبارت ازیک روز میباشد دلیل اقامه کنیم که در نزد ایرانیان نیز از دوازده هزار یک عدد دیگری اراده شده است

بهر حال معنی ظاهري سنت مذکور شاید دلیل بتاخیر انداختن ظهور زرتشت باشد اگر سنت تاریخ واقعی پیغمبر ایران را براي ما حفظ کرده بود حالا بایستی عمر جهان سر آمده باشد و یا نزدیک بزمان مسافرت اخروی باشیم

زرتشت بهر زمانیکه متعلق باشد مایه افتخار ایران است ازآنکه موسی درمیان اقوام سامی اول کسی است که که مذهب وحدت پرستی آورد مانع ازآن نیست که ایرانیان بخود بالیده گویند که پیغبر ایران درمیان اقوام هند و اروپائی نخستین کسی است که مردم را بفروغ ستایش خدای یگانه رهنمون گشت و یا آنکه مثل دانشمند امریکائی ویتنی Whitney زرتشت را نخستین مرد میدان معرفت حقیقی و یکتاپرستی بدانیم زرتشت نخستین و آخرین پیغمبر اقوام هند و اروپائی است پیش از او و نه پس از او کسی ازاقوام اریائی بدعوی رسالت موفق نشد بودا که از حیث زمان بسیار متاخر تر از زرتشت است خود را پیغمبر ننامید بعد از وفات او طریقه و فلسفه اش رنگ و روی مذهبی گرفت بمناسبت اریائی بودن زرتشت است که امروز گروهي از بزرگان و دانشمندان اروپا خودرا پیرو پیغمبر ایران خوانده بخوداسم مزد یسنان میدهند و گروهي دیگر میگوید که عیسی نیز اریائی بود -

شمایل حضرت زرتشت در طالار نقاشی درسدن (DRESDEN)
(المان) ازنقاش غیر معلوم

A PAINTING OF ZARATHUSHTRA IN THE ART GALLERY OF DRESDEN, GERMANY.

پیغمبر ایرانیان و پیغمبر بنی اسرائیل

موسی و زرتشت هریک مستقلاً مردم را بپرستش یَهْوَ و اهورا ارشاد کردند در زمانهائیکه این دو پیغمبر برخاستند بهیچوجه اریائیها و بنی اسرائیل بهمدیگر نزدیک نبودند که عقاید دینی یکی ازآنها بدیگری نفوذ کند مگر آنکه بعدها بواسطه تماس یهودها و ایرانیان در بابل برخی از عقاید همدیگر را اخذ کردند بخصوصه بسا از اصول آئین زرتشتی داخل دین یهود گردید و ازآنجا بسایر ادیان سامی مثل عیسویت و اسلام نفوذ نمود ازاین قبیل است اصول معاد و روز رستاخیز و مسئله حساب و کتاب و میزان و پل صراط و بهشت و برزخ و دوزخ یهودها که پس از فتح بیت المقدس بدست پادشاه بابل بخت النّصر Nabukadnezar اسیر گشته ببابل آمدند با اصول مذهب ایرانیان آشنا شدند پس از فتح بابل بدست کورش هخامنشی بآنان در سال ۵۳۸ پیش از مسیح از طرف شاهنشاه ایران اجازه رجعت داده شد تمام آلات و ظروف طلا و نقره معبد را که بابلیها غارت کرده بودندبآنان پس داده شد واز خزینه دولتی ایران دو باره معبد خراب شده بیتاالمقدس برپا گردید داستان استخلاص یهودها بتوسط کورش در خود تورات درکتاب عزرا نقل شده است

مقصود از یادآوری این مطلب این است که یهودها و ایرانیان پیش از تاریخ مذکور از کیش همدیگر اطلاعی نداشتند موسی و زرتشت هر دوخود را پیغمبر و فرستادهٔ خدا خواندند و مذهب هردو از عالم بالا وحی و الهام شد با وجود این شباهت عمده درمیان این دو پیغمبر فرق بزرگی است بقول تورات خدائیکه خود را بموسی نمود همان خدائیاست که سابقاً خود را به بني اسرائیل ظاهر ساخت موسی باسنت قدیم قوم خود قطع روابط ننمود بلکه همان را پیروي کرد و ترقی داد آئین وحدت شناسی موسی مربوط است بآنچه در سنت بابراهیم منسوب است خدای پسر عمران همان خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب است که قوم بني اسرائیل پیش از موسی هم میپرستید

امازرتشت درمیان اریائیها بکلی دین جدیدی آورد خدائیکه او بقوم خود موعظه کرد تا آنروز کسی نشنیده بود یکسره باسنت قدیم اریائی قطع روابط نمود اسامی کهنه را منهدم وخود از نو بنائی ساخت با یک جرأت فوق‌العاده گروه پروردگاران را از تخت عزت فرود آورد جز اهورامزدا کسی را قابل ستایش ندانست و طرز ستایش پیشین را نیز باطل شمرد

زرتشت پیش از سلطنت ماد میزیست

از آنچه گذشت خلاصه نموده گوئیم زمان زرتشت را پیش از تشکیل سلطنت ماد یعني ازقرن هشتم پیش از مسیح ببالاتر میتوان احتمال داد عجالةً باید باین احتمال ساخت تا روزگاران آینده مسئله‌را روشن تر سازد تا کنون آنچه گفتیم از زرتشت تاریخی بود اگر خواسته‌باشیم ازمقام پیامبری و رسالت او هم صحبت بداریم لابد بایدبکشف و کرامات که از برای همه پیغمبران نوشته اند متوسّل شویم و این سخن را بدرازا خواهد کشاند درخوداو ستا بسا بقطعاتی بر میخوریم که حاکي عوالم روحانی زرتشت است از آن جمله درونديدادفرکرد نوزدهم آمده است «اهریمن دیو دروغ را برآنداشت که زرتشت را فریفته تباه سازد پیغبر ستایش کنان اورا از خود براند دروغ به نزد اهریمن اظهارعجز نمود آنگاه زرتشت دریافت که گروه دیوها قصد هلاک اودارند خود نباخت ازجای برخاست سنگ بسیار سترگی که اهورا مزدا برای مدافعه برای او فرستاد بدست گرفت و بسوی اهریمن شتافت و بدو گفت در جهان آنچه ازآفرینش دیواست نابود خواهم ساخت آنگاه اهریمن گفت اگر از آئین مزدا روی گردانی و انچه از من است ویران نسازی بتوشهریاری گیتی بخشم زرتشت امتناع نمود و دین اهورا را در مقابل شهریاری جهان خاکی نفروخت» گذشته از این ها در کتب پهلوی مثل فصل هفتم دینکرد و بندهش و زات سپرم معجزات و خارق‌عادات بسیار از برای پیغمبر مذکور است زراتشت بهرام پژدو شاعر زرتشتی ازری در ششصد و پنجاه سال پیش کتاب منظومی موسوم بزرتشت نامه سرائیده مطالب خود را از کتب پهلوی برداشته است از نقطه نظرادبی این کتاب

بسیار نفیس و یک دسته لغات و اصطلاحات در آن جمع است همان است که غالباً فرهنگها اشعار او را شاهد لغت آورده اند موضوع این نامه شرح حال زرتشت و معجزات او است از آنجمله گوید

زنیکی دهش یافته کام و نام — سوی گیتی آمد بدل شاد کام
همه جادوان آگهی یافتند — به پیکار زرتشت بشتافتند
همه نرهٔ دیوان ناپاک وار — ابا لشکر سهمگین بی شمار
چو دیدند فرزانه زرتشت را — بدندان گرفتند انگشت را [۱]

---

۱ زرتشت نامه دارای ۱۵۷۰ بیت میباشد مطالبش از کتاب هفتم دینکرد و زات سپرم برداشته شد نظر بمندرجاتش میتوان گفت که برخی از مطالب آن نیز از کتابهای دیگر پهلوی استخراج گردید مستشرق معروف فردریک روزنبرگ Frederic Rosenberg کتاب مذکور را با یک ضمیمه منثوری از فصل ۱۴ کتاب دبستان المذاهب تألیف محسن فانی در احوال زرتشت بفرانسه ترجمه نموده در سال ۱۹۰۴ میلادی در پطرسبورگ بچاپ رسانید

اوستا

اوستا و خطوط میخی

از ایران قدیم دو یادگار خطی در دو زبان مختلف ولی نزدیک بهم باقی ماند یکی بزبان جنوب غربی ایران که بخطوط میخی بفرمان پادشاهان بزرگ هخامنشی در بدنه سنگ خارا ها و کوهها و دیوارهای قصور و ظروف و مهرها کنده شد دیگری بزبان شمال غربي که بخط اوستا در کتاب مقدس اوستا نوشته گردید اوّلی از چپ براست نوشته میشود دوّمي از راست بچپ اوّلی که در روي سنگ ها نقش بسته شد نسبتهً از حوادث روزگار محفوظ مانده اینک چهار صد لغت در سینه کوهای ایران و کاخهای ویران از زبان شاهنشاهان نامدار بجاست نخستین خط میخی در کوه بهستان (بیستون) در سال ۵۲۰ پیش از مسیح بفرمان داریوش کنده شد و گویاي داستان کشور گشائی آن شهریار است و آخرین خط در فارس بحکم ارد شیر سوّم در سال ۳۵۰ پیش از مسیح در بدنه دیوار قصر خسروي نقش یافت اما اوستا که در سینه فنا پذیر پیروان آئین مزدیسنا و یا روی چرم ستوران وکاغذ سست بنیان نقش بسته بود از آسیب روزگار ایمن نماند از نامه باستان با آنهمه بزرگی که داشت امروز فقط هشتاد و سه هزار کلمه در اوستای کنونی بیادگار ماند ولی نه بخط اصلی قدیم و نه بترکیب و ترتیب دیرین با این قدیمترین و مقدس ترین آثاری است که از ایران کهن بما رسید

تعیین زمان و قدمت اوستا بسته بتعیین زمان زرتشت است چون هنوز هیچ یک از مستشرقین و دانشمندان تاکنون موفق نشده که زمان پیغمبر ایران را با دلایل تاریخي ثابت کند لا جرم زمان انشأ اوستا نیز نامعلوم ماند فرضاً که تاریخ سنّتی ۶۶۰ را ازروشي باشد باز اوستا پس از

ریگ وید برهمنان و تورات یهودها، قدیم ترین کتاب دنیاست بنا بدلایلی که گذشت زمان اوستا را بسیار متأخر تر از ریگ وید و تورات نباید تصور کرد عهد سرودهای ریگ وید را ازهزار و پانصدسال پیش از مسیح پائین تر نمیتوان آورد نظر بشواهد تاریخی و جغرافیائی قدمت آنها نیزتا بدو هزار و پانصد سال پیش از مسیح میرسد اما تورات بنا بتقریر خود این کتاب موسی درسال هزار و پانصد پیش از مسیح از مصر خارج شد

اگر خواسته باشیم از علائم دیگر صرف نظر کرده فقط زبان گاتها را دلیل قدمت آن بشماریم هر اینه باید بقول بارتولومه فاصله بزرگی میان عهد هندو و ایرانی و گاتها قراردهیم نه آنکه فقط گاتها بواسطه زبان مخصوص خود دلیل قدمت خویش میباشد بلکه کلیه اوستا دارای علائم روزگاران بسیار قدیم است در اوستا نه از مادها اسم برده شد و نه از فارسها ساکنین ایران هنوز آریا اسم دارند و مملکت آنان خاک آریا خوانده میشود درمیان این آریائیها هنوز پول و سکه معمول نیست معامله با خود جنس مثل گوسفند و گاو و اسب واستر و شتر میشود مزد طبیب و اتربان (پیشوای مذهبی) باجنس پرداخته میشود عهد اوستا متعلق بعهد برنج (Bronze) میباشد هنوز با آهن سروکاری ندارند با آنکه غالباً در اوستا از آلات فلزی برای جنگ صحبت شده است ولی در هیچ جا اسم آهن نیست استعمال نمک نیز نزد این آریائیها غیر معمول است این چیزیکه ما امروز در استعمال آن ناگزیریم آریائیهای عهداوستا مانند برادران هندوی خویش با آن آشنائی نداشتند چه در وید هم از نمک اسمی نیست چنانکه اسم نمک درمیان هردو ملّت بکلی ساختگی و جدید است در نزد هندوان هم اسم این جوهر از نم و رطوبت مشتق است شاید این فقره را بتوان دلیل نزدیک بودن زمان اوستا بزمان وید دانست

گفتیم که در هیچ جای اوستا از همدان (اکباتانا) که از قرن هفتم پیش از میلاد پایتخت ایران و شهر معروف دنیا بود اسمی نیست گذشته از

پایتخت بودن اکباتانا بقول پلو تارک شهر مذکور مرکز روحانیت ایران قدیم و اقامتگاه مغ ها بود از شهر های قدیم فقط از بابل (بوری Bavray) و از نینوا (رنگهه Rangha) در صورتیکه مثل تفسیر پهلوی اوستا رنگهه را نینوا بدانیم اسم برده شد [۱]

سراسر اوستا حاکی است از یک قوم بسیار ساده و از زندگانی اولیه (primitif) آریائیها بقول مستشرق معروف هلاندی تیل (Tiele) زمان اوستا را پائین تر از هشتصدسال پیش از مسیح نمیتوان قرار داد نظر بقدمت زبان گاتها این جزء از اوستا را باز باید چندین صد سال دیگر بالاتر برد در گاتها اسم خداوند مزدا اهورا میباشد و بسا این کلمه جدا از همدیگر استعمال شده است و میان آنها کلمات دیگر فاصله است قرنها لازم بود تا آنکه این دو کلمه بهم پیوسته ترکیب اهورمزد بگیرد که از سال ۵۲۰ پیش از مسیح غالباً در کتیبه های داریوش بزرگ استعمال شد و یا شکل اهوره مزده که در سایر قسمتهای اوستا آمده است [۲] تعیین زمان زبان اوستا غیر ممکن است فقط بطور یقین میتوان گفت که این زبان در دو هزارسال پیش از این از میان رفته در هیچ جا مصطلح نبود

ناگزیر سرودها و نیایشها و نمازهاي اوستا مدت زمانی چنانکه عادت پیشینیان بود از سینه بسینه میگردید تا آنکه بیک خط (آریائی) نوشته شد در چه زمان این کار انجام گرفت نمیدانیم همینقدر میتوان گفت که کتاب مذهبی ایرانیان در پانصدسال پیش از مسیح تدوین شده بود

اسم اوستا و زند و پازند

اسم اوستا مانند کلمه زرتشت در زبان فارسی دارای اشکال عدیده میباشد از این قبیل است ـ اُوْستا ـ ابستا ـ استا ـ وستا ـ افستا ایستا انچه معمول تر از همه است اوِسْتا میباشد که از کلمه پهلوي اویستاک و یااوستاک گرفته ایم اوپرت (Oppert) گمان کرده است که این

---

۱ در خصوص بابل بوری (Bavray) و نینوا (Ninive) رنگهه (Rangha) رجوع شود به اوستا یشت ٥ (آبان یشت) فقره ۲۹ و یشت ۱۰ (مهر یشت) فقره ۱۰٤

۲ نگارنده در طی ترجمه گاتها نظر بسلاست عبارت غالباً اهورا و مزدا را باهم نگاشتم

کلمه در خط میخی بیستون بشکل ابستام موجود باشد امروز این عقیده طرفداری ندارد پروفسور گلدنر از پروفسور اندرآس نقل کرده گوید کلمه اوستا و یا اوستاک پهلوی از کلمهٔ اوپستا (upasta) مشتق است که معنی آن اساس و بنیان و متن اصلی میباشد این کلمهٔ اخیررا پروفسور بارتولومه وپروفسور ویسباخ (Weissbach) در اوستا و خط میخی هخامنشیان بمعنی پناه و یاوری گرفته اند در تفسیر پهلوی اوستا کلمه مذکور اپستان شد در زبان ارمنی آن را از ایران بعاریت گرفته اپستن گفتند که بمعنی اعتماد است غالباً اوستا را با کلمه زند یکجا آورده زند اوستا میگویند زند عبارت است از تفسیر پهلوی که در عهد ساسانیان باوستا نوشتند خود کلمه زند از آزنتی (āzanti) که دریسنا ۵۷ فقره ۸ استعمال شده است و بمعنی شرح وبیان است مشتق میباشد پازند عبارت است از شرحیکه از برای زند نوشته اند و آن زبان پاک تر از پهلوی میباشد هزوارش یعنی لغاتیکه سامی (ارامی) نوشته میشد و پهلوی تلفّظ میکردند در آن راه ندارد و نیز بکتبی که بزبان خالص و بخط معمولی کنونی ایران نوشته باشد پازند میتوان گفت ناصر خسرو گوید

ای خوانده کتاب زند و پازند — زین خواندن زند تا کی و چند

دل پرز فضول و زند برلب — زرتشت چنین نوشته در زند

الفبای اوستا و یا دین دیره

بنابر این زبان نامه مقدس را باید زبان اوستا گفت نه زبان زند بخطی که اوستا با آن نوشته میشود باید خط اوستا نام داد معمولاً مستشرقین آن را الفبای زند میگویند ولی مادر نامیدن این الفبا محتاج بتقلیداز مستشرقین اروپائی نیستیم ممکن است بخط زند دین دبیره اسم گذاریم چه ابن مقفع در جزو خطوطیکه در ایران معمول بود مینویسد که با دین دبیره اوستا نوشته میشد و پس از آن مسعودی نیز الفبای اوستارا دین دبیره ذکر کرده است و میگوید که آن ۶۰ حرف است نظر باعتبار ابن مقفع و مسعودی وترکیب خود کلمه دین دبیره ابداً شکی نمیماند از آنکه درزمان ساسانیان الفبای اوستا را دین دبیره میگفتند چه‌کلمه دبیر بسا با کلمات دیگر پیوسته

یکدسته از لغات پهلوي آن عهد را تشکیل میداد مثل ایران دبیر و یا دبیران مهشت یعنی رئیس مستوفیان و شهردبیر که یک درجه پائین تر از ایران دبیر است

در آغاز دوره ساساني دو قسم الفبا هر دو از ریشه سامی (ارامی) در ایران معمول بود یکی از انها را باید برای تشخیص پهلوی شمالی و یا کلده نامید چند کتیبه قدیم عهد ساسانی با این الفبا باقی ماند لابد درزمان اشکانیان نیز اوستا با همین الفبا نوشته میشد دوم موسوم است به پهلوی ساسانی که بتدریج جای اولی را گرفته منسوخش نمود از روی سکه‌ها و نگین انگشترها و ظروف و نسخ خطی دوام آن را تا در قرن چهاردهم میلادی میتوان ثابت نمود در این الفبا مانند الفبای کنوني اعراب داخل حروف نیست و این خود یک اشکال بزرگی است برای تلفظ درست کلمات گذشته از این هر حرفي از آن چندین قسم خوانده میشود مثلاً یک حرف و یا علامت (۱) او ـ نـ ر ـ ل ـ خوانده میشود همین طور است بسیاری از حروف این الفبا تلفظ درست کلمات اوستا بواسطه طول زمان از نظرها محو میشد چه مدتها بود که زبان اوستا متروک شده بود برای آنکه بتوانند کلمات مقدّس را خوب و صحیح تلفظ کنند چاره اندیشیده در الفباي معمولی تصرفاتی نمودند مانند الفبای یونانی ویل (Voyeles) را داخل کنسن (Consonnes) کردند شاید هم الفبای یونانی سرمشق گردید ارمنیها هم پس از عیسوی شدن در کتاب مقدّس خود انجیل دچار الفبای پهلوی و یا سریانی بودند اختراع الفبای ارمنی که الحال موجود است و با اندک تصرّفاتی در گرجستان هم معمول است برای نجات دادن کلمات رحمانی یسوع است دین دبیره در قرن ششم میلادی درست شد یعنی چندی پیش از استیلای عرب و اینرا میتوان یک پرتو ایزدی خواند چه پس از برچیده شدن سلطنت ساسانی و بهم خوردن اوضاع ایران و دگرگون گشتن زبان و از دست رفتن خط و نابود شدن دین اگر اوستا بخط قدیم پهلوی باقی مانده بود حکماً امروز یک معماي حل نکردنی بود

دین‌دبیره و یا الفبای اوستا امروز در تمام مشرق زمین بهترین الفبائی است که موجود است در چند ساعت میتوان آن را فرا گرفت و اوستا را درست خواند قدیمترین نسخه خطی اوستا که با همین الفبا نوشته شد الحال در کوپنهاک پایتخت دانمارک موجود است آن درسال ۱۳۲۵ میلادی تحریر یافت این نسخه را مستشرق معروف دانمارکی وسترگارد (Westergaard) با خود از ایران باروپا آورد

زبان اوستا زبان مقدس و مذهبی ایران شمرده میشد جز از اوستا دگر آثاری از این زبان نداریم تاچند صد سال پس از تاخت و تاز عربها باز مصنوعی درمیان موبدان در ایران نگاهداشته بودند همانطوریکه زبان لاتین تا در قرون وسطی در اروپا مصنوعی مانده بود با آنکه مدتها بود که دگر زبان زد عموم نبود بسا پیشتر از هجوم عربها زبان اوستا ازمیان رفت شاید هم بتوان گفت که پیش از عهد هخامنشیان متروک شده بود چه کتیبه های پادشاهان این سلسله غالباً بسه زبان فرس و شوشتری (الامی) وبابلی میباشد اگرحقیقةً زبان اوستا در مغرب ایران رواج داشت بایستی لااقل کتیبه بیستون بزبان معمولی قوم آن سامان هم باشد

زبان و عظمت اوستا

پیش از این در خصوص زبان اوستا اختلاف داشتند برخی آن را از مشرق و برخی دیگر ازشمال غربی ایران تصوّرمیکردند ازقدیم بواسطه موجود بودن خطوط میخی هخامنشیان و مقایسه آنها با زبان اوستا ثابت بود که زبان مقدس متعلّق بجنوب غربی ایران نمیباشد دراین اواخر بواسطه خطوطی که در تورفان پیدا شد یقین گردید که زبان اوستا با زبان سغد و ختن و یا مشرق ایران تفاوت کلّی دارد بنابر این امروز شکی نماند ازآنکه زبان اوستا متعلق بمغرب ایران باشد [۱]

اوستا یکی از کتابهای بسیار بزرگ زمان قدیم بود عظمت آن در بیرون

---

۱ وادی تورفان Turfan در ناحیهٔ کوهستانی تیانشان Tian-šan در شمال شرقی ترکستان چین واقع است قسمتی از کتاب شاپورگان مانی که غالباً مورخین عرب و ایران از آن اسم برده اند (شابرقان) در وادی مذکور پیدا شد

از حدود ممالک مزدیسنا نیز شهرت داشت مورّخ یونانی هرمیپوس که
در قرن سوم پیش از مسیح میزیست کتابی در خصوص آئین ایران نوشته بود
که امروز در دست نیست ولی یک مورّخ رُمی موسوم به‌پلینیوس (Plinius) که
در قرن اوّل میلادی در هنگام آتش فشانی کوه وزُو مرد در کتاب خویش
موسوم بتاریخ طبیعی از کتاب هرمیپوس صحبت میدارد میگوید که او آئین
ایرانیان را از روی کتاب مذهبی خود آنان که زرتشت در دو هزار هزار (دو ملیون)
شعر سرائیده است بدقت مطالعه نمود مسعودی که در سال ۳٤٦ هجري
از جهان در گذشت در کتاب مروج الذهب مینویسد « و کتب هذا الکتاب
في اثني عشر الف جلد بالذهب» محمد جریر طبری نیز که در سال ۳۱۰ هجری
وفات یافت در تاریخ خود از دوازده هزار جلد گاو که اوستا روی آنها
نوشته شده بود صحبت میدارد در شاهنامه آمده است که هزار و دو یست فصل اوستا
روی تخته زرّین نوشته شده بود قدیمتر از این اسناد کاغذ تنسر هیربدان هیربد
ارد شیر پاپکان است که در هزار و هفتصد سال پیش از این بپادشاه طبرستان
جسنفشاه نوشته در آن گوید « میدانی که اسکندر از کتاب دین ما دوازده هزار
پوست گاو بسوخت باسطخر » [1]

هرچند که این اخبارات گزاف است ولي تا باندازه ای عظمت
اوستارا میرساند و آنچه از سنّت قدیم در کتب پهلوی مانده است این
است که اوستای هخامنشیان دارای ۸۱۵ فصل بوده است منقسم به ۲۱ کتاب
و یا نسک در عهد ساسانیان وقتیکه بجمع آوری اوستای پراگنده پرداختند فقط
۳٤۸ فصل بدست آمد که آن را هم به ۲۱ نسک تقسیم کردند دانشمند انگلیسی
وست (West) ۲۱ نسک ساسانیان را به ۳٤۵۷۰۰ کلمه تخمین کرده از این
مبلغ امروز (۸۳۰۰۰) هشتاد و سه هزار کلمه در اوستای کنونی موجود است
بنابر این ربع اوستای ساسانیان بما رسید مابقی از تعصب مسلمانان و یورش
اردوی مغول از دست رفت

از آنکه در هجوم عربها بایران و نفوذ آئین نو کتب مذهبی
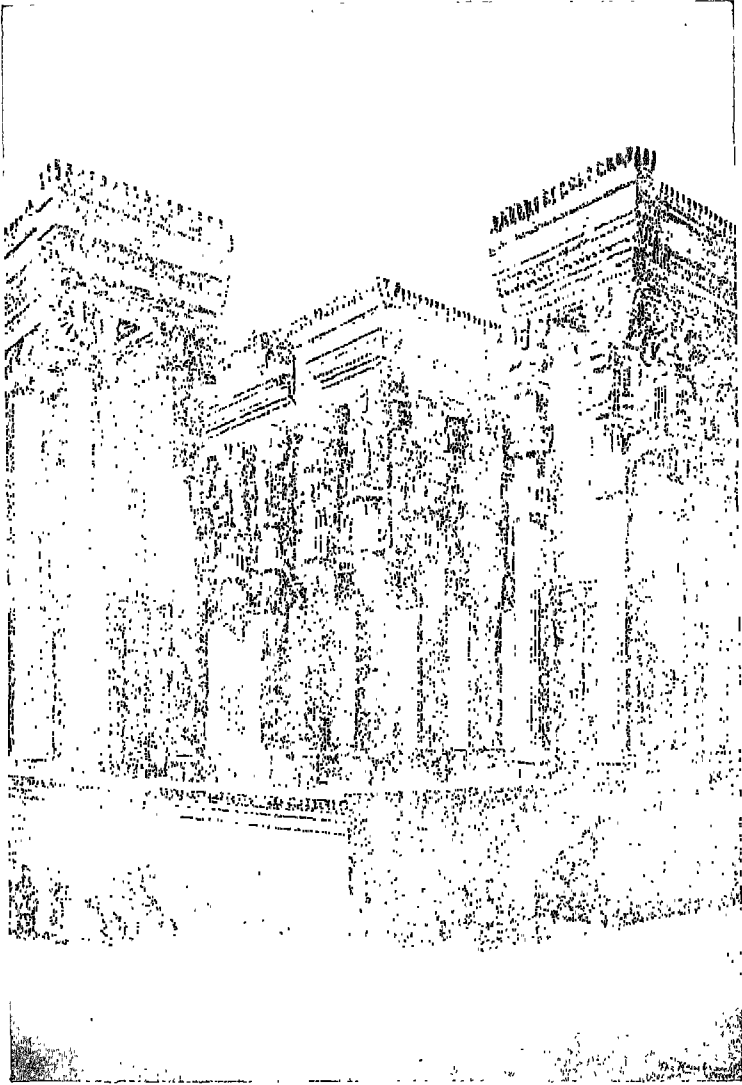
قصر خشایارشا در پرسپولیس (تخت جمشید) در فارس
در وقت آبادی از روی نقشه شیپیز

HALL OF AUDIENCE OF XERXES AT PERSEPOLIS
(Restoration by Chipiez).

زرتشتی از میان رفت جای هیچ شبهه نیست گذشته از این لطمه تقریباً در هزار سال پیش از استیلای عرب از اثر فتح اسکندر و حکومت یونانیها و نفوذ آنان در ایران اوستا پراکنده و پریشان شد آنچه در سنّت زرتشتیان و آنچه عموماً در کتب پهلوی مثل دینکرد و بندهش وارداي ویراف نامه وغیره مسطور است این است که اوستای هخامنشیان را اسکندر بسوخت بخصوصه مندرجات دینکرد راجع باوستا بسیار مهم است از حیث مطالب علمی سر آمد کتب پهلوي است پس از تحقیقات مستشرقین اروپا غالب مطالب آن راجع باوستا بصحت پیوسته است دینکرد ابداً در امور دینی مرمت کاری ندارد پابند تعصّب هم نیست صراحةً میگوید اوستائیکه در دست داریم آن کتاب مقدّس قدیم نیست تاآن اندازه اي که موبدان عهد ساسانی کلام مقدّس را در حافظه داشتند همان اندازه اوستا جمع آوري شد

تاریخ جمع آوری اوستا پس از استیلای اسکندر

اینک دینکرد گوید ۲۱ نسک اوستا رازرتشت سپنتمان بگشتاسپ داد و بنا بسنّت دیگر بدارا پسر دارا سپرد دو نسخه از آن یکی در خزینه شاپیگان و دیگري در دژنپشته موجود بود مجموعاً اوستا هزار فصل داشت اسکندر ملعون وقتیکه قصر سلطنتی ایران را آتش زد کتاب مقدّس نیز باآن بسوخت نسخه دیگر را یونانیان از شاپیگان [1] برگرفته بزبان خود ترجمه نمودند

ولخش اشکانی فرمان داد تا اوستاي پراگنده و پریشان را از تمام شهر هاي ایران جمع آوري کنند پس از آن اردشیر پاپکان هیربدان هیربد تنسر را بدربار خویش خواند و بدو گفت تا اوستا را مرتب سازد پسرش نیز شاپور کار پدر را تعاقب نمود آنچه از اوستا در خصوص طب و جغرافیا و ستاره شناسی و فلسفه در یونان و هند و جاهای دیگر دنیا متفرق بود بدست آورده باوستا افزودند شاپور دوّم پسر هرمزد بدستیاری پیشواي معروف و بزرگ آذربد پسر مهر اسپند گذاشت دوباره باوستا مرور شود و بمندرجات آن سندیت داده از

۱ شاپیگان نمیدانم چه کلمه ایست از ترکیب اصلی بیرون رفت (دژنپشته) یعنی قلعه اوراق باید بدفترخانه ترجمه کرد

قوانین مملکت شناخته شود

اکنون باید دیداین ولخش اشکانی نخستین پادشاهیکه بگرد آوری اوستا همّت گماشت کدام است چون در سلسله اشکانیان پنج ولخش و یا بلاش داریم دارمستتر گمان میکند که ولخش اوّل باشد که از سال ۵۱ تا ۷۸ میلادی سلطنت کرد و معاصر نرو (Nero) امپراطور رم بود در همان اوقاتیکه انجیل نوشته شد در همان اوقات اوستا نیز مدوّن گردید درمیان پادشاهان اشکانی مخصوصاً خانواده بلاش اول بپارسائی و پرهیزکاری مشهور بود مورّخین رم مینویسند که برادر بلاش تریدات پادشاه ارمنستان خود موبد بوده است نرو او را به رم دعوت کرد تا تاج ارمنستان را از دست او بسر گذارد تریدات برای آنکه در طی مسافرت آب عنصر مقدّس بکثافاتی آلوده نگردد از مسافرت کشتی و دریا امتناع نمود از راه خشکه خود را به رم رسانید نرو خود بلاش را نیز به رم دعوت کرد پادشاه اشکانی در جواب باو گفت « تو خود باین جا بیا چه از برای تو گذشتن از این دریای بیکران آسان تر است » امپراطور معنی این جواب را نفهمیده آن را دشنامی پنداشت بهمین مناسبت زهد وتقوی بلاش اوّل است که احتمال میدهند او جمع کننده اوستا باشد گلدنر میگوید سایر پادشاهان پارت نیز دیندار و خدا پرست و از زرتشتیان خوب بودند

از وسط قرن اول میلادی نفوذ یونان درمیان پارتها کم شد و ملّیت ایران قوت میگرفت از زمان مهرداد ششم معاصر امپراطور رم ترا ژان عموماً در روی سکه های اشکانی خط پهلوی دیده میشود برخلاف سابق که یونانی بود ممکن است ولخش دینکرد بلاش سوّم باشد که از سال ۱۴۸ تا ۱۹۱ میلادی سلطنت داشت پس از ولخش اردشیر پاپکان است که باوستا پرداخت

تأسیس سلطنت ساسانیان و قوت گرفتن مزدیسنا

ظهور اردشیر پاپکان (۲۲۶—۲۴۱ میلادی) آغاز روز سعادت و سرافرازی ایران است ملّیت ایران از پرتو او رونق مخصوصی گرفت اساس سلطنت خود را آئین زرتشتی قرار داد اردشیر از طرف مادر از امرا بود ساسان پدر بزرگ او در استخر متولی معبد

ناهید (اناهیت) بود از این جهت با غیرت و همّت تمام در زنده نمودن آئین کوشید در روی سکّه ها آتشکده علامت ملی است خود را در کتیبه ها که هنوز باقی است مزدیسنا خواند یعنی ستاینده مزدا آنچه مورّخین در خصوص دینداری و مربوط داشتن دین و دولت بدو نسبت میدهند فردوسی نیزدر اندرز اردشیر به پسرش شاپور خلاصه کرده گوید

چنان دین و دولت بیکدیگرند تو گوئی که در زیر یک چادرند
نه بی تخت شاهی بود دین بجای نه بی دین بود شهر یاری بپای

اردشیر پیشوای بزرگ بقول دینکرد هرپتان هرپت تنسر را بجمع آوری اوستا گماشت تنسر از علمای سیار مشهور آن زمان بود مسعودی در مروج الذهب و کتاب التنبیه از او صحبت میدارد میگوید که او از ابناء ملوک الطوائف بود پدرش در فارس شهریاری داشت ولی تنسر از آن چشم پوشید و زهدو تقوی اختیار کرد در بسط سلطنت اردشیر خدمات شایان نمود کلّیه ملوک الطوائف ایران را بفرمانبرداري از اردشیر دعوت نمود خود در مسائل مذهبی و قوانین مدنی دارای تالیفات بوده است مسعودی قسمتی از کاغذ او را که از طرف اردشیر پاپکان بپادشاه طبرستان جُسنفشاه نوشته است و او را بفرمانبرداری دعوت میکند ضبط کرد تمام کاغذ را که یکی از اسناد معتبر و دلکش تاریخ ایران است از روي ترجمه ابن مقفع در تاریخ طبرستان بتوسط محمد بن الحسن بن اسفندیار بفارسی ترجمه شده [1] در سنّت است که تنسر در سر گروهی از موبدان که برای تدوین و ترتیب اوستا جمع شده بودند قرار داده شد

---

۱ روز به پسر دادویه معروف به عبدالله ابن المقفع ظاهرا مسلمان باطنا زرتشتی مترجم کاغذ پهلوی تنسر بعربی در سال ۷۶۰ میلادی — ۱۴۳ هجری وفات یافت تاریخ طبرستان محمد بن الحسن بن اسفندیار در سال ۱۲۱۰ میلادی نوشته شد نسخ خطي آن در موزه لندن ایست اینديا موجود است East India Office Library. رجوع شود به

Journal asiatique neuvième serie tom III Mars—April 1894 Lettre de Tansar au Roi de Tabaristan par M. Darmesteter p. 184.

شاپور اول (۲۷۲—۲٤۱ میلادي) پسر ارد شیر کار پدر را تکمیل نمود سایر جزوات را بدست آورده بکتاب مقدّس افزود در مدت سلطنت سایر شاهان ساسانی نیز در محافظت از اوستا و جمع آوري اوراق مذهبی و تفسیر و شرح باوستا کوتاهی نکردند تا آن که نوبت به شاپور دوّم (۳۰۹—۳۷۰ میلادي) رسید بواسطه اختلافاتیکه در سر معنی برخی از جزوات بهم رسیده بود بفرمان شاه آذربد مهراسپند کتاب مقدّس مرور نمود و در سر معنی و تفسیر آن اشتباهات را رفع نموده بآن رسمیّت دادند ظاهراً تفسیر پهلوي اوستا دست بدست میگردید تا آنکه بتوسط آذربد مهراسپند نویسنده خورده اوستا که ذکرش بیاید صورت و ترکیب معیّن گرفت بعد از آذربدمهراسپند نیز باین تفسیر افزوده شد توضیحات و بیاناتی ملحق گردید مثلاً تفسیر پهلوی وندیداد بایستی در سال ۵۲۸ میلادی باین شکلی که حالیّه دارد رسیده باشد چه در تفسیر یک جمله وندیداد فرگرد ٤ فقره ٤۹ از مزدک پسر بامداد که در تاریخ مذکور بفرمان خسرو انوشیروان کشته شد اسم برده میشود

انچه از تفسیر پهلوی براي متن اوستا از یسنا و ویسپرد و وندیداد و سایر قطعات باقی ماند مجموعاً ۱٤۰۱٦۰ کلمه میباشد بزرگتر از همه تفسیر وندیداد است که به تنهائی دارای ٤۸۰۰۰ کلمه است یسنا ۳۹۰۰۰ و ویسپرد ۳۳۰۰ کلمه دارد

تجزیه اوستا

دینکرد در فصل هشتم و نهم مفصلاً از اوستا صحبت میدارد میگوید اوستا دارای ۲۱ نسک میباشد پیش از آنکه بشرح نسک ها به پردازیم باید گفته شود که خود این کلمه در اوستا یسنا ۲۲، ۹ نسکو آمده است و معنی آن دفتر و جُنگ میباشد [۱] دینکرد هر یک از ۲۱ نسک را جداگانه اسم برده و خلاصه مندرجات آنهارا

۱ نسک مضموم اشتباه نشود بانسک مفتوح که در فرهنگها بمعنی عدس است

میدهد از مندرجات برخی از آنها مفصل تر صحبت میدارد میگوید از نسک پنجم که موسوم است به ناتر (Nātar) فقط متن اوستا موجود و تفسیر پهلوی آن مفقود شده است و از نسک یازدهم موسوم به وشتگ (Vaštag) متن و تفسیر هر دو از دست رفته است وندیداد که الحال جزوی از اوستا ست بنا بدینکرد نسک نوزدهم اوستای ساسانیان بود بنا بشرحیکه دینکرد از وندیداد میدهد این نسک تماماً بما رسید و چهار نسک از ۲۱ نسک ساسانیان را نیز از روی شرح دینکرد میتوان در سایر قسمت اوستای حالیه نشان داد و معیّن کرد که جزو کدام نسک ساسانیان بوده است

جای تردید نیست که در زمان دینکرد درقرن نهم میلادی تمام اوستای ساسانیان باستثنای وشتگ نسک وتفسیر ناتر نسک موجود بود دینکرد ۲۱ نسک را بسه طبقه منقسم میکند اوّل گاسانیک دوّم هاتک مانسریک Hātak-Mānsarik سوّم داتیک گاسانیک (گاتها) دارای مراتب بلند مینوی و اخلاقی است هاتک مانسریک مخلوط ازمطالب اخلاقی وقوانین مذهبی است داتیک مختص قوانین است هر یک ازین سه طبقه دارای هفت نسک بوده است درسر نخستین نسک گاسانیک ستوت یشت (Stot) جاداشت و از گاتها همان اندازه که در عهد ساسانیان در دست داشتند امروز هم موجود است کلیّه میتوان گفت آن قسمتی از اوستا که مخصوصاً مقدّس شمرده میشد و در جزو ادعیّه و نماز و ستایش بود ومحل احتیاج روزانه مردم وموبدان محفوظ تر ماند تا از قسمتهائیکه کمتر طرف احتیاج بوده است

پس از دانستن این کلّیات برویم بسر اوستای کنونی آن عبارت است از پنج جزو و یا کتاب نخست یسنا دوّم ویسپرد سوم وندیداد چهارم یشت پنجم خورده اوستا از قدیم هیچ نسخه خطي در دست نداریم که داراي تمام این جزوات باشد

نخستین جزو، یسنا مهم ترین قسمت اوستاست

یسنا مهمّترین قسمت اوستاست این کلمه در اوستا فزون و فراوان استعمال شد تلفّظ اوستائی آن یسن ... میباشد در خود گاتها در یسنا ۳۳، ۸ یسنا ۳۴، ۱۲ یسنا ۳۵، ۱۰ یسنا ۳۸، ۲ وغیره آمده است معنی آن پرستش و ستایش و نیایش و نماز و نیاز و جشن میباشد خود این کلمه اخیر که بمعنی عید است ازکلمه یسنای اوستائی است در سانسکریت یجنه و در پهلوی یزشن و ایزشن گویند یسنا مخصوصاً در هنگام مراسم مذهبی سروده میشود مجموع یسنا هفتاد و دو فصل است هر یک فصل را یک هایتی خوانند این کلمه نیز اوستائی است امروز ها گویند بمناسبت ۷۲ های یسنا میباشد که کُشتی و یا بندیکه زرتشتیان سه بار بدور کمربندند از ۷۲ نخ پشم سفید گوسفند بافته میشود پارسیان یسنا را بدو قسمت بزرگ تقسیم میکنند نخست از یسنا یک تا یسنا بیست و هفت دوّم از یسنا بیست و هشت تا انجام گلدنر میگوید که بهتر است ۷۲ هاي یسنا سه قسمت شود نخست از یسنا یک تا یسنا بیست و هفت دوّم از یسنا بیست و هشت تا یسنا پنجاه و پنج سوّم از یسنا پنجاه و شش تا هفتاد و دو درمیان این ۷۲ فصل، ۱۷ فصل و یا هایتی متعلّق بگاتهاست و قدیمترین قسمت اوستا بشماراست شرحش بزودي بیاید

دومین جزو ویسپرد مجموعه ایست از ملحقات یسنا

ویسپرد و یا ویسپرت نیز از دو کلمه اوستائی است و ویسپِ رَتَوُ ... (vīspe ratavō) در یشت دهم فقره ۱۲۲ استعمال شده است بمعنی همه سروران میباشد وسپ در پهلوی و یا هروسپ در پازنده بمعني همه آمده است در ادبیات زرتشتیان غالباً باین کلمه بر میخوریم (خداوند هروسپ آگاه) رد که همان کلمه اوستائی رتو میباشد در ادبیات فارسی بمعني دلیر و دانا و بخرد است فردوسی گوید بپوشید درع سیاوش رد زره را گره بر کمر بند زد

ویسپرد خود مستقلاً کتابی نیست میتوان گفت مجموعه ایست از ملحقات یسنا که در هنگام رسومات مذهبي بدون یسنا سروده نمیشود بخصوصه در اوقات اعیاد

قدیم ترین نسخه خطی اوستا وزند (یسنا) که در سال ۱۳۲۵ بقول گلدنر در سال ۱۳۲۳

بدست هیربد مهربان کیخسرو مهربان اسفندیار مهربان مرزبان بهرام نوشته شده است

الحال در کوپنهاگ موجود است

A SPECIMEN OF THE OLDEST MANUSCRIPT OF THE YASNA, K_5, COPENHAGEN LIBRARY

مذهبی شش گهنبار سال خوانده میشود هر یک از فصول ویسپرد موسوم است به کرده این کلمه در خوداوستا کرتی آمده است بمعني باب و فصل است از زمان قدیم نیز کرده هاي ویسپرد درست از روي شماره معلوم نشده است انکتیل و اشپیگل ویسپرد را به ۲۷ کرده تقسیم کردند وسترگارد به ۲۳ و چاپ گجراتی بمبئي به ۲۴

و ندیداد سومین جزو اوستا متضمن قوانین مذهبی است

وندیداد کلمهٔ اوستائی آن وی دَئوَدات Vidaevadāta میباشد در پهلوي جت دیودات گردید مرکب است از سه کلمه وي ،ضد دَئوَ ،دیو دات که امروز داد گوئیم (داد گر) بمعنی قانون است مجموعاً قانون ضدّ دیو وندیداد در مراسم مذهبی خوانده نمیشود مندرجات آن مختلف است هر فصلی از آن را فرگرد گویند در تمام نسخ خطی بدقت هر فرگرد دارای شمارهٔ خود میباشد مجموعاً ۲۲ فرگرداست فرگرد اول در آفرینش زمین و کشورهاست دومی در داستان جم (یَم) سومی در خوشی و ناخوشی جهان اما غالب مطالب فرگردها تا فرگرد بیست و یک در قوانین مذهبی و احکام دینی است از قبیل سوگند خوردن و پیمان داشتن و عهد شکستن و در نظافت و غسل و تطهیر و در پاک نگاهداشتن آب و آداب دخمه و اجتناب از لاشه و مردار در توبه و انابه و کفاره و در خصوص مزد طبیب و راجع به پیشوایان درست و دروغین در آداب ناخن چیدن و بریدن مو و شرحی نیز از خروس که در بامدادان بانگ زند و مردم را از پی تسبیح و ستایش یزدان همی خواند و از خصایص سگ و عزیز داشتن آن صحبت شده است فرگرد ۲۲ در ۹۹۹۹۹ ناخوشی آوردن اهریمن و بدستیاری پیک ایزدي از برای آنها چاره و درمان یافتن میباشد

یُشت ،چهارمین جزو اوستا در ستایش خدا و فرشتکان است

یشت کلمهٔ اوستائی آن یشتی میباشدازریشه و بن کلمه یسناست یعنی نیایش و فدیه و میزد یسنا از براي ستایش است بطور عموم ولی یشتها از برای ستایش پروردگار و نیایش امشاسپندان و فرشتگان و ایزدن است بالخصوص هرچند که یشت ها امروز ترکیب شعري

ندارد ولی هنوز هم کلامش موزون و بایک طرز شاعرانه با عبارات بلند و خیالات عالی سرائیده شده است اصلاً هم یشتها شعربوده است مانند گاتا منقسم بقطعات و افراد اما هشت سیلابی (Syllabes) و گاهی هم ده و دوازده سیلابی بعدها بواسطهٔ تصرفاتی که در آنها شد و بواسطه تفسیر که بتدریج جزو متن گردید ترکیب شعری آنها بهم خورده است باوجوداین اوزان آنها هنوز بخوبی معلوم و میتوان دوباره بشکل اصلی در آورد برخی از یشتها بسیار قدیم بنظر میرسد مجموعاً ۲۱ یشت داریم بعضی از آنها کوتاه و بعضی دیگر بسیار بلند است از اینقرار (۱) هرمزد یشت (۲) هفت امشاسپند یشت (۳) اردیبهشت یشت (٤) خرداد یشت (۵) آبان یشت (٦) خورشید یشت (۷) ماه یشت (۸) تیر یشت (۹) گوش یشت (۱۰) مهریشت (۱۱) سروش یشت (۱۲) رشن یشت (۱۳) فروردین یشت (١٤) بهرام یشت (۱۵) رام یشت (۱٦) دین یشت (۱۷) ارد یشت (۱۸) اشتاد یشت (۱۹) زامیاد یشت (۲۰) هوم یشت (۲۱) وناند یشت مخصوصاً یشت ۵ و ۸ و ۱۰ و ۱۳ و ١٤ و ۱۷ و ۱۹ بسیار قدیم میباشد

خورده اوستا پنجمین جزو برای نماز وادعیه روزانهو ماهانه و سالانه مرتب گردید

خورده اوستا یعنی اوستای کوچک در پهلوی خورتک اپستاک گویند در پیش اشاره کردیم که آذر بد مهراسپند در زمان شاپور دوم (۳۱۰ — ۳۷۹ میلادي) آنرا تألیف نمود برای نماز و ادعیه اوقات روز و روزهاي متبرک ماه و اعیاد مذهبی سال و سایر مراسم و اوقات خوشي و ناخوشی که در طی زندگانی پیش آید مثل سدره پوشیدن و کشتي بستن اطفال و عروسی و سوکواري وماتم وغیره درست شده است مطالب و ادعیه آن از اوستای بزرگ استخراج شد مگر آنکه بمناسبت دعا ونماز هر موقع در آغاز و انجام تصرّفاتی نمودند بعدها نیز باین ادعیّه افزوده گردید تمام خورده اوستا بزبان اوستائی نیست قسمت بزرگي از آن متأخر و بزبان پازند است بسا ازنسخ خطی خورده اوستا داراي ادعیّه ای میباشد که در نسخه دیگر

نیست مثلاً قاعده اي ندارد كه چند تا از یشتها باید داخل آن باشد برخی كم و برخی بیش از یشتها داخل نسخه خویش كردند ولي بدون استثنا تمام نسخ هرمزدیشت و سروش یشت كه یشت نخستین و یازدهمین است در جزو خورده اوستا نوشته اند

نیا یشها و دو سیروزه وگاهان و آفرینگان

یک رشته از ستایش ها و نمازهای خورده اوستا موسوم است به نیایش وآنها پنج اند خورشیدنیایش مهر نیایش ماه نیایش اردوی سور نیایش آتش بهرام نیایش در این نیایشها قسمتي از خورشید یشت و مهریشت و ماه یشت و آبان یشت و بهرام یشت مندرج است

رشته دوّم موسوم است به سیروزه دو سیروزه داریم بزرگ و كوچک هر قطعه‌اي از سیروزه براي یكی از فرشتگان سي روز ماه است و بمناسبت همان روز خوانده میشود مثلاً بهرام در بهرام روز سروش در سروش روز وغیره تمام سیروزه را در روز سي ام وفات میخوانند رشته سوم موسوم است به گاهان وآنها نماز پنجگانه روز است رشته چهارم موسوم است به آفرینگان نخست آفرینگان دهمان از براي آمرزش روان در گذشتگان پارسا خوانده میشود و یک قسم نماز مرده میباشد دوم موسوم است به آفرینگان گاتها در ایران قدیم پنج روز بآخر سال میفزودند تا سال شمسی درست سیصد و شصت و پنج روز باشد چون هر یک از دوازده ماه سال را بی كم وبیش سی روز حساب میكردند باین پنج روز كبیسه ویا در پهلوی و فارسی بهیزک نام پنج گاتها را میدادند هر یک از پنج آفرینگان گاتها بمناسبت اسم در یكی از آن روزهاي بهیزک خوانده میشود سوم موسوم است به آفرینگان رپتون در آغاز و انجام تابستان میسرایند چهارم آفرینگان گهنبار در اوقات شش عید مذهبی سال خوانده میشود

از این ستایش ها و نیایشها و نیازها ونمازها و سرودها وآفرینها معلوم میشود كه نیاگان ما بسیار پارسا و خدا پرست بوده اند وبانواع و اقسام و اسامی

و عناوین عدیده از برای پرستش اهورامزدا از زمین و زمان بهانه میجستند

این است کلّیه اوستا کتاب مقدّس مزدیسنان گذشته ازاین قطعاتیکه اسم بردیم باز یک مبلغ زیادی از جزوات متفرّق موجوده است که بی شک روزی متعلّق بهمین اوستای پراگنده و پریشان بود

گاتها

قدیم ترین و مقدّس ترین قسمت اوستا گاتا میباشد که درمیان یسنا جای داده شد در خود اوستا گاتا [Avestan script] آمده است در پهلوي گاس گویند جمع آن گاسان میباشد و گاسا نیک ترکیب صفتی آن است در پهلوي نیز بطور خصوص هریک فرد از اشعار گاتا را گاس گویند در سانسکریت گاتا میبا شد در کتب مذهبی بسیار قدیم برهمنی و بودائی گاتا عبارت است از قطعات منظومیکه درمیان نثر باشد گاتاي اوستا نیز اصلاً چنین چیزي بوده است بهمین مناسبت موزون بودن آن است که گاتا نامیده شد یعنی سرود و نظم و شعر اما نه شعریکه شبیه باشعار حالیّه ایران که مبناش بر عروض عرب است باشد بلکه نزدیک تر باوزان اشعار سایر اقوام هندو اروپائی است مانند ریگ وید کتاب مقدّس برهمنان از هر چند شعري یک قطعه ساختة شد بواسطه عدد بیت ها و آهنگ ها (Syllabes) و سکته اي که در جاي معیّن هربیت قرار داده شد یادآور قطعات وید است جاي تردیدنیست که منظوم گاتا و وید هردو از یک ریشه و بُن میباشد

نه آنکه حالا گاتا مقدّس‌ترین جزوات اوستا شمرده میشود بلکه از زمان بسیار قدیم هم میدانستند که آن از سخنان فرخنده خود وخشور زرتشت اسپنتمان است و احترام مخصوصی براي آن منظور داشتند در اوستاي عهد ساسانیان گاتا در سر نخستین نسک گاسا نیک که موسوم بود به ستوت یشت جای داشت در یسنا ۵۷ فقره هشت آمده است «مامی ستائیم فرخنده سروش را کسیکه نخستین بار پنج گاتهاي زرتشت سپنتمان مقدّس را بسرود» در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره سی وهشت از پنج گاتها یاری خواسته میشود نخستین کرده

و یسپرد نیزاز هر پنج گاتها اسم برده بهریک درود میفرستند از برای تیمن و تبرّک اشعار گاتها در میان مطالب سایر جزوات اوستا جاي داده شد

در میان اسامی خاص ایرانیان قدیم بسا باسم پنج بوخت برمیخوریم بوختن و بختن در پهلوي بمعنی رهانیدن است از پنج هم پنج گاتها مقصود است یعنی گاتها رهانید [۱]

کلّیه گاتها ۱۷ هایتی 𐬵𐬁𐬌𐬙𐬌 (فصل) و ۲۳۸ قطعه و ۸۹۶ شعر و ۵۵۶۰ کلمه میباشد

این اشعار قدیم ترین آثاري است که از روزگاران پیشین براي ایران ادبی امروز باقی ماند گاتا از حیث صرف و نحو و زبان و تعبیر و فکر با سایر قسمتهاي اوستا فرق دارد و نیز بسا از لغاتیکه در آن استعمال شد در اوستا نیست مطابق آنها را باید در قدیم ترین کتب مذهبی برهمنان جست گاتا روزي جزو یک کتاب بسیار بزرگی بود لابد همان است که مورّخ یونانی هرمیپوس که ذکرش گذشت از آن صحبت داشت نظر بمعنی گاتا در کتب برهمنان و بودائیها گاتاي اوستا را نیز باید در قدیم جزو مطالب منثوري تصوّر کرد که امروز در دست نیست براي آنکه مطالب را مختصر کرده و بشکلی در آورند که مردم بتوانند بحافظه بسپرند متوسل بشعر میشدند و این شکل و طرز نوشتن مخصوصاً در میان اقوام هند و اروپائی متداول بود

وضع گاتاي حالیّه خود بهترین گواه است که روزي ضمیمه مطالب منثور بوده است بسا ازفصول گاتا بدون آغاز و بی انجام بنظر میرسد بسیاری از جاها بریده و ناتمام است برای انکه قسمت نثر آن که در واقع معني آن را هم روشن و معلوم میساخت از میان رفت فقط آنچه شعر بود و بهتر بحافظه سپرده میشد بجا ماند درآنجا هائیکه چند قطعه بهم مربوط است شاید بواسطه این است که فاصله نثری آنها کمتر بود و یا آنکه اصلاً چنین فاصله اي نداشت با این پاشیدگی و پراکندگي گاتها نباید تصوّر کرد که

---

۱ - رجوع شود باسامي دیگر مثل سه بوخت و هفتان بوخت بکتات دیگر نگارنده ایرانشاه ص ۱۲۸

هیچ چیز از آنها مفهوم نمیشود بر خلاف پنج گاتا از حیث فکر و خیال از اوّل تا آخر بهم مربوط و در سر مطالب مخصوصی ایستادگی میکند در جزو آئین زرتشت بزودي از مندرجات آنها بطور عموم صحبت خواهیم داشت

میتوان گفت که تقریباً تمام گاتای زمان ساسانیان حالیّه موجود است بواسطه قدر و مرتبتی که داشت بدقت بحافظه ها سپرده میشد و از سینه بسینه تا کنون محفوظ ماند گاتا را از قدیم به پنج دسته تقسیم کرده در میان هفتاد و دو یسنا جا دادند تقسیم پنجگانه بمناسبت اوقات پنجگانه روز و نماز آنها نیست بلکه بمناسبت اوزان و قاعده شعری است که به پنج بحر منقسم گردید

گاتها از سخنان خود حضرت زرتشت است

قطع نظر از شواهد تاریخی و قدمت زبان گاتا و سنّت بسیار کهنه و اقرار اوستا از خود گاتا بخوبی معلوم است که چنین سخنانی باید از زبان خود موسس دین باشد شانزده بار زرتشت از خود در گاتا اسم میبرد اما نه آنطوریکه در سایر قسمتهای اوستا از او اسم برده شد و از زبان او چیزی گفته میشود در گاتا گهی زرتشت مثل شخص غایب از خود اسم میبرد چنانکه در یسنا ۲۸،۶ و یسنا ۳۳،۱۴ ویسنا ۴۱،۱۶ ویسنا ۴۶،۱۳ و یسنا ۵۱،۱۲ گهی مثل شخص حاضر چنانکه در یسنا ۴۳،۸ و یسنا ۴۶،۱۹ ویسنا ۴۹،۱۲ گهی در سر یک قطعه از خود باسم زرتشت و یا پیغمبر مثل شخص غایب اسم میبرد بعد مانند شخص حاضر میشود چنانکه در یسنا ۵۰،۶ ویسنا ۵۱،۱۵ و گهی نیز بشخص خود خطاب میکند چنانکه دریسنا ۴۶،۱۴ در مقاله گذشته در جزو شرح حال زرتشت در چند فقره گاتا مثل یسنا ۴۶،۱ و ۲ نشان دادیم که چگونه زرتشت از عدم موفقّیت خود ناخوشنود است از این قبیل قطعات که دلیل سخن گوئی خود پیغمبر است در گاتا بسیار دیده میشود از آن جمله است در یسنا ۵۱ فقره ۱۲ درجائیکه زرتشت از سرگذشت خود متذکر شده گله مندا‌ست از آنکه در طوفان سختی که در راه دچار آن شد خود و مرکبش از سرما لرزان بدرخانه یکي از پیروانِ دروغ پناه برد و پذیرفته نشد

پنج گاتا در اوستا بمنزله پنج کتاب اسفار تورات است که یهودان آنها را از خود موسی دانسته احترامات مخصوصی از آنها منظور دارند برخی از مستشرقین احتمال میدهند که بعضی از فصول گاتا از اصحاب زرتشت باشد

نخستین گاتا موسوم است به اهنود

هر یک از پنج گاتها با اوّلین کلمه ای که با آن شروع میشود نامیده شد مثل یسن و الرحمن در قرآن نخستین گاتا موسوم است به آهوَنَوَیتي [1] این اسم ترکیب صفتی دارد یعنی گاتا ئیکه باآهوَن شروع شد اسم این گاتا ازدو کلمه اولی قطعه ایست که امروز در جزو گاتهانیست بلکه جاي آن در یسنا ۲۷ فقره ۱۳ قرار داده شد یعنی در انتهای فصلیکه پیش از اهنودگات واقع است بی شک این قطعه شعر که مرکب است از سه فرد و معروف است به نماز آهونَوَئیریوْ و مخصوصاً از ادعیه مقدّس شمرده میشود روزي در سر گاتای اهنود جای داشت و اسم گات مذکور از دو کلمه اوّلین آن برداشته شد بزودی از آن صحبت خواهیم داشت معنی خود این کلمه سرور ومولا میباشد اسامیکه ماامروز به پنج گاتها میدهیم از پهلوي گرفته ایم و اینک اهنود گوئیم اهنودگاتها دارای هفت ها میباشد هاي اوّل و دوّم و سوم هریک دارای یازده قطعه است های چهارم دارای بیست و دو قطعه های پنجم دارای شانزده قطعه های ششم داراي چهارده قطعه هاي هفتم دارای پانزده قطعه میباشد و باید نیز بگوئیم که هر یک از ها با اوّلین کلمه اي که با آن شروع شد نامیده میشود هریک قطعه از اهنود مرکب است از سه شعر و یا باصطلاح حالیّه سه مصرع و هریک شعر داراي شانزده آهنگ و یا Syllabes میباشد سکته و درنگ پس از سیلاب هفتمین است (۷ + ۹) از یسنا بیست و هشت تا خود یسنا سی و چهار متعلّق به نخستین گاتا اهنود است

---

۱ پنج گاتها بحروف اوستا ولاتینی این طور میشود (ahunavaitī) (1)

(2) (uštavaitī)

(3) (Spentāmainyu)

(4) (Vōhu Xšathra)

(5) (Vahištoištay)

هفت های منثور داخل در قسمت گاتا نیست ولی در جزو ادبیات گاسانیک شمرده میشود

پس از آن هپتین هایتی (هفت پاره) شروع میشود آن نثر است بنا بر این از جزو گاتا هم نیست ولی از زمان قدیم میان گاتای اوّل و گاتای دوم جای داده شد از حیث عبارت مثل گاتاست ولی به نثر و بقدمت گاتا هم نیست نظر باسمش بایستی هفت ها باشد ولی بعدها یک های کوچکی بآن افزوده شد الحال دارای هشت ها میباشد از یسنای سی و پنج شروع میشود و با یسنای چهل و دو ختم میگردد

دومین گاتا موسوم است به اشتود

پس از این فاصله نثری دوباره گاتا شروع میشود و آن دومین گاتاست موسوم به اشتاویتی یعنی گاتای شروع شونده با اُشته که بمعنی سلامت و عافیت است امروز اشتود گویند از یسنای چهل و سه شروع شده با یسنا چهل و شش ختم میگردد بنابر این فقط دارای چهار ها میباشد های اوّل مرکب است از شانزده قطعه دوم از بیست قطعه سوم از یازده قطعه چهارم از نوزده قطعه هریک قطعه مرکب است از پنج شعر و هر شعری دارای یازده سیلاب است سکته پس از سیلاب چهارمی است (۴+۷) اشتود بایستی مجموعاً دارای سیصد و سی فرد شعرباشد ولی قطعه آخر های چهل و چهار فقط دارای چهار فرد است هر چند که مبنای عروض حالیه ما بسیلاب نیست ولی اتفاقاً عدد سیلاب در یک شعر اشتود موافق است با عدد سیلاب با یک مصرع از بحر تقارب مثل اشعار فردوسی

سومین گاتا موسوم است به سپنتمد

سومین گاتا نامزد است به سپنتا مینو یعنی خرد مقدس اکنون سپنتمد گفته میشود مانند گاتای اشتود دارای چهار ها میباشد از یسنای چهل و هفت تا خود یسنای پنجاه، های اوّل دارای شش قطعه است دومی و سومی هر یک دوازده قطعه چهارمی یازده قطعه هر قطعه مرکب است از چهار شعر و هر شعری دارای یازده سیلاب است سکته پس از سیلاب چهارمی واقع است (۴+۷)

چهارمین گاتا موسوم است به وهوخشتر

گاتای چهارمین وهوخشتر نامیده شد یعنی اقتدار نیک و کشور خوب فقط دارای یک ها میباشد که یسنای پنجاه و یک باشد این ها مرکب است از بیست و دو قطعه و هر

قطعه سه شعر دارد و هر شعری دارای چهارده سیلاب است سکته درست در وسط واقع است (۷+۷) پس از و هو خشتر دوباره گاتهای منظوم بواسطه یک های منثور بریده میشود و یسنای پنجاه و دوم را تشکیل میدهد این یسنا بسیار کوتاه بمنزله ضمیمه وهوخشتر میباشد

پنجمین گاتا موسوم است به وهیشتواشت

پنجمین و آخرین گاتا موسوم است به و هیشتواشتی حالا هم تقریباً همین طور نامیده و هیشتواشت میگویند اسم این گاتا مانند همه گاتها ترکیب صفتی دارد یعنی گاتائیکه دارنده وهیشتواشت میباشد معنی این دو کلمه بهترین خواسته و نیکوترین ثروت میباشد دارای نه قطعه است هر قطعهٔ از آن مرکب است از دو شعر کوتاه و دو شعر بلند هر یک از شعرهای کوتاه دوازده سیلابی است و سکته پس از هفتمین سیلاب جای دارد (۷+۵) هر یک از شعرهای بلند نوزده سیلابی است و سکته یکبار پس از هفتمین سیلاب است و یکبار هم پس از چهاردهمین سیلاب (۷+۷+۵) این است قسمتی از اوزان اشعار ما تقریباً در سه هزار سال پیش از این

گذشته از آنکه امروز از اوزان اشعار قدیم خود اطلاع داریم بتوسط خود اوستا نیز میدانیم که اسم یک قطعه منظوم و یک فرد شعر در زبان نیاگان ما چه بود یک قطعه را وچس تشتی [اوستایی] میگفتند در یسنا ۸،۵۸ استعمال شد و یک فرد شعر را افسمن [اوستایی] میگفتند در یسنا ۴،۷۱ و یسنا ۱۶،۱۹ استعمال شد گاتای (سرود و نظم) زرتشت باندازهٔ مقدس است که در تمام اوستا بهر یک فصل (هایتی) آن و بهر یک قطعه (وچس تشتی) آن و بهر یک فرد (افسمن) آن و بهر کلمه (وچ – واژه) آن و بمعنی هر یک از کلمات (آزنتی – زند) آن درود و ثنا فرستاده میشود [1] گذشته از گاتها باز

---

[1] وچس تشتی Vačas-taštay مرکب است از دو کلمهٔ و چه بمعنی سخن و گفتار (واژه) تش tas بمعنی بریدن باندازه برش کردن میباشد این دو کلمه جداگانه بمعانی مذکور در اوستا زیاد آمده است آفسمن afsman در پهلوی به پتمان (پیمان) که بمعنی اندازه و مقیاس است ترجمه گردیده و نیز گفتیم که در پهلوی بهر یک از شعرهای گاتا نیز گاس گویند

اشعار در اوستا هست که مجموعاً باگاتها ۲۷۸ قطعه و یا ۱۰۱۶ شعر میباشد ازین مبلغ ۲۳۸ قطعه و یا ۸۹۶ شعر متعلّق بگاتهاست سایر اشعار از حیث زبان نیز مثل گاتهاست. شاید بهمان قدمت هم باشد چون مقدار آنها کم و از اوزان مختلف است داخل گاتها نگردید اینک از آنچه در خصوص قطعات پنج گاتها گذشت جمله را یکجا نگاشته تا بهتر و آسان تر از اوزان آنها برخوردار شویم

نخستین گاتا اهنود ۷ ها=یسنا ۲۸ـ۳۴

۱—یسنا ۲۸ قطعه ۱۱ شعر ۳ سیلاب ۱۶ سکته (۷+۹)
۲—یسنا ۲۹ " " " " " " " " "
۳—یسنا ۳۰ " " " " " " " " "
۴—یسنا ۳۱ " ۲۲ " " " " " "
۵—یسنا ۳۲ " ۱۶ " " " " " "
۶—یسنا ۳۳ " ۱۴ " " " " " "
۷—یسنا ۳۴ " ۱۵ " " " " " "

مجموعاً ۷ یسنا و ۱۰۰ قطعه و ۳۰۰ شعر و ۲۱۰۰ کلمه میباشد

دومین گاتا اشتود ۴ ها=یسنا ۴۳—۴۶

۱—یسنا ۴۳ قطعه ۱۶ شعر ۵ سیلاب ۱۱ سکته (۴+۷)
۲—یسنا ۴۴ " ۲۰ " " " " " " "
۳—یسنا ۴۵ " ۱۱ " " " " " " "
۴—یسنا ۴۶ " ۱۹ " " " " " " "

مجموعاً ۴ یسنا ۶۶ قطعه و ۳۳۰ شعر و ۱۸۵۰ کلمه میباشد

سومین گاتا سپنتمد ۴ ها= یسنا ۴۷—۵۰

۱—یسنا ۴۷ قطعه ۶ شعر ۴ سیلاب ۱۱ سکته (۴+۷)
۲—یسنا ۴۸ " ۱۲ " " " " " " "
۳—یسنا ۴۹ " ۱۲ " " " " " " "
۴—یسنا ۵۰ " ۱۱ " " " " " " "

مجموعاً ٤ یسنا و ٤١ قطعه و ١٦٤ شعر و ٩٠٠ کلمه میباشد

چهارمین گاتا و هو خشتر یک ها = یسنا ٥١

١— یسنا ٥١ قطعه ٢٢ شعر ٣ سیلاب ١٤ سکته (٧+٧)

مجموعاً ٦٦ شعر و ٤٥٠ کلمه میباشد

پنجمین گاتا وهیشتواشت یک ها = یسنا ٥٣

١— یسنا ٥٣ قطعه ٩ شعر ٤ (دو کوتاه سیلاب ١٢ سکته ٧ + ٥ دو بلند سیلاب ١٩ سکته ٧ +٧+٥)

مجموعاً ٣٦ شعر و ٢٦٠ کلمه میباشد

اشکال گاتا و عدم صحت ترجمه دار مستتر

مشکل ترین جزوات اوستا همین گاتا ست فهم متن آن بغایت دشوار است نه آنکه امروز عبارات گاتا برای دانشمندان سخت و مشکل باشد در هزار و پانصد سال پیش از این هم فهم آن مشکل بود در عهد ساسانیان وقتیکه به تفسیر پهلوی اوستا پرداختند دچار همین اشکال شدند بسا پیش از سرکار آمدن اردشیر پابکان مدتها بود که زبان اوستا متروک گردیده فقط زبان مقدس شمرده میشد و زبان مخصوص اوستا بود دلیل آنکه در زمان اردشیر و جانشینان وی گاتا را نفهمیدند تفسیر پهلوی آن است که امروز دردست است که بهیچ وجه درست نیست برخلاف تفسیر سایر قسمتهای اوستا که تفسیر مطابق اصل متن است و امروز کلید فهم اوستاست بهمین جهت است که پروفسور میّه (Meillet) میگوید که ترجمه گاتاي دارمستتر که از روي تفسیر پهلوي است ابداً درست نیست نباید اعتمادي بآن داشت چه اساس ترجمه او که تفسیر پهلوي عهد ساسانیان است خود ویران و نا درست است تفسیر پهلوی گاتها خود مستقلاً کلید فهم گاتها نیست بلکه جزو اسبابی است که ماوا بسوی معنی کلام قدیم رهمنون است گذشته از قدمت زبان چیز یکه گاتا را مشکل ساخت این است که بسا از لغات آن مخصوص بخودش میباشد در سایر قسمتهای اوستا یافت نمیشود دگر آنکه سراینده گاتها با یک طرز مخصوص شاعرانه آنهارا سروده است و نیز نگفته نگذریم

نثریکه سابق آمیخته با این نظم بود و معانی آن را روشن میساخت از دست رفت با همه این اشکالات از پرتو کوشش دانشمندان در مدّت صد و پنجاه سال و ترقی فوق‌العاده علم لغت (philologie) و باستعانت قدیم ترین زبان آریائی (سانسکریت) و وید برهمنان امروز میتوانیم از سخنان پیغمبر ایران برخوردار شویم و بشنویم آنچه را که او درچندین هزار سال پیش بگروه مستمعین خود خطاب کرده میگفت «من میخواهیم سخن بدارم اینک گوش فرا داده بشنوید ای کسانیکه از نزدیک و دور برای آگاه شدن آمده اید همه تان درست آن را بخاطر خود بسپرید چه اهورا مزدا در تجلّی است نکند که رهنمایان بدخواه و دوستاران دروغ بازبان خویش آئین زشت منتشر سازند و زندگانی دیگر سرای تان را با آن تباه نمایند» [۱]

---

۱ یسنا ۱،۴۵

آئین زرتشت

در توحید ذات خداوند تبارک وتعالی

برای آنکه درست از معانی گاتها برخوردار شویم لازم است چند سطري در خصوص آئین زرتشت نگاشته شود نه آنکه یک معنی فلسفي بخیال خود از برای آنها درست کنیم بلکه آنچه از کلمات و جملات آنها برمیاید خلاصه کرده نشان دهیم زرتشت برضد گروه پروردگاران آریائی یعنی آن مذهبیکه ایرانیان در پرستیدن قوای طبیعت با هندوان شرکت داشتند میباشد باسم مطلق خدوند آریائی اسورا که تا امروز بهمین اسم درنزد برهمنان موجود است مزدا افزوده گفت مزدا اهورا یعنی سرور دانا در گاتا گهی مزدا بتنهائی گهی اهورا بتنهائی از برای خداوند استعمال میشود هنوز مانند کتیبه هخامنشی ترکیب معین ندارد که همیشه اورمزد و یا مثل حالا هرمزد باشد این دو کلمه باهم و یا جدا باستثنای چند قطعه در سراسر گاتها در هر جمله و قطعه تکرار شده است تقریبا دویست بار در گاتها به کلمه مزدا برمیخوریم زرتشت مانند یهو موسی جز از مزدا خدای دیگري نمیشناسد از گروه پروردگاران پیشین روگردان دیورا که اسم معمولی پروردگار آریائی است خدا و معبود دوستاران دروغ خواند حتیٰ در بکار بر دن اسم پروردگاران قدیم پرهیز میکند بجای اگنی که پروردگار آتش بود و رُمها ایگنی میگفتند آترُ را فرشته عنصر آتش خواند تمام عظمت و جبروت مختص اهورا مزداست اوست آفریننده یکتا و خداوند توانا زرتشت دریسنا ٤٤ بایک زبان شاعرانه در توحید و اقتدار خداوند گوید «از تو میپرسم اي اهورا مزدا کیست پدر راستی کیست نخستین کسیکه راه سیر خورشید و ستاره بنمود از کیست که ماه گهی تهی است و گهی پرُ کیست نگهدار زمین در پائین و سپهر در بالا کیست آفریننده آب و گیاه کیست که بباد و ابر تند روي آموخت کیست آفریننده روشنائی سود بخش و تاریکی کیست که خواب و بیداری آورد کیست که بامداد و نیمروز و شب قرار داد و دینداران را باداي فریضه گماشت کیست آفریننده

فرشته مهر و محبت آرمتی کیست که از روی دانش و خرد احترام پدر در دل پسر نهاد» پس از این پرسشها زرتشت خود در پاسخ گوید « من میکوشم ای مزدا ترا که بتوسط خرد مقدّس آفریدگار کلّ بدرستی بشناسم » اشا، وهومناه، اشاوهیشتا، وهوخشترا، آرمتی، هورروتات، امرتات، سروشا، آتر و اشی که از صفات مختصه اهورا است گهی نیز فرشته آسا جلوه گرند شرح آنها در فصل آینده بیاید

زرتشت بضد موهومات مذهبی است

درمیان کتب مذهبی سایر ادیان گاتها یگانه کتابی است که پیرامون چیزهاي خارق‌العاده نمیگردد زرتشت میگوید «اهورا مزدا مرا برای رهنمائی در این جهان برانگیخت و من از براي رسالت خویش از منش پاک تعلیم یافتم» مخصوصاً در آئین خویش ساده و بی آلایش است بضد قربانی و فدیه ومیزد و استعمال مسکرات که در مراسم مذهبي رواج تمام داشت میباشد از جمله جاهائیکه در گاتها از قربانی منع میشود در گاتا ۳۲ قطعه ۱۲ و ۱٤ میباشد «نفرین تو باد اي مزدا بکسانیکه با فریاد شادمانی گاو قربانی میکنند» و از جمله جاهائیکه بضد استعمال مسکرات است در مراسم دینی در یسنا ٤۸ قطعه ۱۰ میباشد «کی ای مزدا شرفا برسالت نیک پی خواهند برد کی این آشام سکر آورنده چرکین را خواهی برانداخت چیزیکه از آن کرپان های زشتکردار و شهریاران بدکنش بعمدا ممالک را میفریبند»

در گاتها اهریمن نقطه مقابل اهورا مزدا قرار داده نشد

از چیزیکه در گاتها هیچ صحبت آن نیست آن منازعات هرمزد واهریمن است از این جنگ و ستیزه دائمی که مایه آنهمه مباحثات گردید و در سر آن اشتباهات بزرگ برخاست روح زرتشت هیچ خبری از آن ندارد در سراسر گاتها اهورا مزدا یگانه آفریدگار جهان مینوي ومادي است و سرچشمه همه نیکیها و خوبیهاست در مقابل او آفریدگار و یا فاعل شري وجود ندارد انگره مینو (Angra-mainyû) و یا خرد خبیث که بعدها بمرور ایام اهریمن گردید و زشتیهاي جهانی از قبل اوست در مقابل اهورا مزدا نیست بلکه در مقابل سپنتامینو (Sepenta-mainyû) است

که خرد مقدّس باشد جهان مادّی آمیخته است از بدي و خوبی، سیاهی در مقابل سفیدي تاریکی در مقابل روشنائی است چون چنین است ناگزیر ذات مقدّس اهورا مزدا را عاري دانستند از آنکه انسان را در طیّ زندگانی گرفتار چنگال این همه زجر و شکنج و ناخوشی و گزند و آزار نماید از ساحت او جز سود و نیکی سر نزند آنچه در جهان زشت است منسوب بخرد خبیث است سپنتا مینو و یا خرد مقدس و یا بعبارت ساده تر قوّه نیکی از آن اهورا مزداست در مقابل آن انگره مینو خرد خبیث و یا قوه زشتی میباشد در واقع زد و خورد در طیّ روزگاران در میان قوه خوبی و بدي است درهر جای ازگاتها که صحبت از انگره مینو شده است آن را در مقابل سپنتا مینو می بینیم نه در مقابل اهورا مزدا چنانکه در یسنا ٤٥ قطعه دوم گوید «من میخواهم سخن بدارم از آن دو گوهر یکه در آغاز زندگانی وجود داشتند از آن چه آن (گوهر) خرد مقدّس بآن (گوهر) خرد خبیث (انگره مینو) گفت اندیشه و آموزش و خرد و آرزو و گفتار و کردار و زندگانی و روان ما باهم یگانه و یکسان نیست» و نیز باید بگوئیم که انگره مینو از براي تعبیر قوه عامله خبیث مختص نگردید بسا از براي قوه شر کلمات دیگر استعمال شده است مثلاً کلمه اکو (آک) و کلمه دروگ (دروغ) هر دو بمعنی قوه خبیث و شریر است از آنکه سپنتا مینوقوه اهورامزداست و نه خود او بخوبی و بطور واضح از یسنا ۳۳، ۱۲ و یسنا ٤۳، ۲ و یسنا ٥۱، ۷ و یسنا ٤٤، ۷ برمیآید مثلاً در یسنا ۳٤ قطعه ۱۲ زرتشت بخشایش و رحمت اهورامزدا را بتوسط سپنتامینو و فرشتگانش درخواست نموده گوید «اي اهورا مزدا خودرا یمن نموده بدستیاري آرمتی توانائیم بخش بتوسط سپنتا مینو نیرویم ده بتوسط اشا از پاداش نیک بهره مندم ساز بدستیاري وهومناه توانایم کن» و گذشته از این در هر شش قطعه یسنای ٤۷ صریح و آشکار از سپنتا مینو سخن رفته است چنانکه انگره مینو در مقابل سپنتا مینو است در مقابل سایر صفات اهورامزدا نیز مثل آرمتی که بمعنی محبّت و بردباري و فروتني است صفت زشتي هم موجوداست

مثل ترَماتی Tarematay (ترمنش) که بمعنی خیره سری و خود ستائی است
ودر مقابل و هومناه که بمعنی پاک منشی و نیک سرشتی است آکم مانو
(آک منشن) که‌بمعنی زشت نهاد و بدمنش میباشد موجود است این هر
دو لغت در یسنا ۳۳، ٤ آمده است

تکلیف انسان در طی زندگانی

در مقابل این دو قوه تکلیف انسان در دنیا چیست؟ زرتشت
در یسنا ۳۰ قطعه‌سوم میگوید «مرد دانا باید خوب‌برابر گزیند»
در قطعه هشتم همین یسنا میگوید «کشور جاودانی (بهشت)
از آن کسی خواهدبود که در زندگانی خویش با دروغ بجنگد و آن را در
بند نموده بدست راستی بسپرد» جهان عبارت است از رزم و نبرد جاودانی
خوبی و بدي آرزو و آمال هر کسی باید این باشد که دیوبدي مغلوب شود و
راستی و خوبی پیروز گردد

از پرتو همین فلسفه است که ایرانیان دلیر بودند و روزي یک
قسمت مهم دنیای متمدن را در چنگ تصرّف خویش در آوردند سایر
گردنکشان اقوام هند و اروپائی مثل اسکندر و قیصران روم از آنان سر
مشق جهانگیری یافتند ایران زمین در پارینه مانند امروز خشک و کم آب
بود ولی نباید دست بسته تسلیم عفریت خشکی شد باید فرشته زمین را یاری
نمود و اورا به هماورد چیر ساخت کوشش دائمی برزیگران سبب پیروزی فرشته
زمین است از این رو است که ایرانیان مخترع قنات شدند کاریزها جاری و
زراعت بحدّ کمال بود بخصوصه زرتشت در آباد کردن زمین و کشت و ورز اهمیّت
زیاد داد از بیابان نوردی و چادر نشینی رو گردان است با راهزنان که از
دستبرد خویش روزي میبرند سخت در ستیزه و جنگ است میخواهد که
مردم بزراعت بپردازند گاو و گوسپند بپرورانند قرار و آرام گیرند چه
تمدّن و تربیت با زندگاني ایلی و صحرا گردی نمیسازد و نیز ممکن است در دشت
و بیابان پیمائی دگرباره با اقوام وحشی دیو پرست آمیزش نموده از ره و
رسم مزد یسنا دور شوند بی شک زرتشت در نظر داشت که درسرزمین خشک
ایران بدون فلاحت زندگانی خوش غیر ممکن است در سخنان خویش غالباً

کشاورزان را مخاطب میسازد کشور خدا پرست گشتاسپ باید از نیروی آنان برتری بهمرساند و سر مشق دیگران گردد باید دراین جا متذکر شویم که رسالت زرتشت فقط مذهبی و معنوی نیست در ترقی امور اقتصادی و بهبودی زندگانی مادی نیز کوشاست

زرتشت دنیا را خوار و پست نمیشمرد

آئین اشو زرتشت پر از قوه و زندگانی است درویشی و دریوزی و قلندری در آن راهی ندارد نسبت بزندگانی دنیا بی اعتنا نیست از همه زشتیهای جهانی برای پاداش دیگر سرا بردباری نمیکند میگوید

اگر دیو طبیعت را بهشتی هم این جا و هم آنجا در بهشتی

در یسنا ۳۰ قطعه ۱۱ گوید «ای مردم اگر از حکم ازلی که مزدا برقرار داشت برخوردار گشتید و از خوشی این گیتی و دیگر سرای و از رنج جاودانی و زیان دروغ پرستان و از سود و بهره دوستاران راستی آگاه شدید آنگاه همواره در آینده جهان خوش خواهد بود» در پاداش و توجه یزدانی درهمین جهان در یسنا ۳٤ قطعه ٥ و ٦ فرماید «تراست شهریاری تراست توانائی ای مزدا چنان که آرزو و خواهش من است ای اشا وای و هومناه از درماندگان و بیچارگان دست گیری کنید ما خود را از دسته راهزنان دیوها و مردم جدا کردیم چون شما براستی چنینید ای مزدا وای اشا وای و هومناه این خود مرا در این جهان علامت رستگاری و کامیابی است تا آنکه خرسندتر و شادمان تر باستایش و سرود بسوی تان گرایم» در قطعه چهاردهم همین یسنا آمده است «آری ای مزدا از پاداش گرانبهای تو درهمین جهان کسی بهره مند شود که در کار و کوشش است و چارپایان وستوران میپرورانند» و نیز باید ملتفت شد که پاداش ایزدی چه در این جهان و چه در سرای مینوی فقط در مقابل تسبیح و ستایش ونماز نیست باید کار هم کرد کاریکه خود و دیگران را آباد کنند و بالا تر از این نماز گذاردن و در زندگانی درکار و کوشش بودن نیز کافی نیست باید اندیشه هم پاک باشد هیچ وقت خیال زشت از مغز آدم نگذرد در واقع اندیشه نیک سرچشمه جمله خوبیهای دنیا ست پیش از آنکه آدم بستایش خداوندگار ایستد

و یا بکشت و ورز پردازد نخست خیال از مغز آدم میگذرد و محرک آن است

پندار نیک گفتار نیک کردار نیک اساس دین زرتشت است

هومت و هوخت وهوورشت یعنی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک از خصایص آئین زرتشتی است واین مایه مباهات و افتخارات است از برای ایران که روزی در آن تنی از فرزندانش در عهدیکه جهان مانند گوی تاریک بود مردم را از اندیشه زشت هم‌باز میداشت درسراسر گاتها و بعد درهمه جای اوستا پر است از این سه کلمه راستی پرستان را این سه کلمه در میدان نبرد با دروغ بمنزله خود و جوشن و سپر است تا در جهان بدي و دروغ موجود است انسان نباید سلاح هومت و هوخت و هوورشت را بکنار گذارد در مقاله آینده بسر این کلمات بر میگردیم

قیامت و صراط و میزان و حساب و محاکمه و بهشت و دوزخ و برزخ

خود زرتشت موظف است تا دامنه رستاخیز پندار و گفتار و کردار مردمان را در گنجینه اعمال نگهداری کند در روز حساب واپسین آنچه از انسان در طی زندگاني از بدي و خوبي سرزد در مقابل هم میسنجنداگر در ترازوي اعمال کفه خوبی سنگین ترشد این فتح راستی و شکست دروغ است وخشور زرتشت خود داور محکمه اهو راست پس از آن هنگام گذشتن از پل چنوات که در روی رودي از فلز گداخته برافراشته‌اند فرا رسدنیکوکاران خرم و خوش ازروی‌آن گذشته بسرای ستایش بکشور جاودانی بکاخ پاک منشي بخانه راستی ببارگاه اهورامزدا درآیند و بپاداش موعود رسند آنچه راکه در جهان خاکی آرزوي داشتن آن داشتند بآنان بخشیده شود اگر در روز اماره [۱] بدي فزونی کرد آنگاه مرد گنه کار از وجدان خویش رنج و شکنج دیده از سر پل چنوات اندر رود ژرف فلز گداخته سرنگون گردد بکوخ دیو و کلبه دروغ درآیداگر بدی وخوبی یکسان شدناگزیرنه‌از بخشایش فردوس بهره مند گردندو نه از شکنج دوزخ در آزار باشند جای آنان را سرای ممتزج وآمیخته گویندو در پهلوی بآن همستکان نام دادندیعنی جاودان آرام و

---

۱ اماره یعنی حساب اگر خواهی سپاهش را شماره برون باید شد از حدّ اماره (لبیبی)

همواره یکسان این برزخ نیز جای کسانی است که در طی زندگانی خویش در تردید زیستند

انسان باید در فتح راستی و شکست دروغ بکوشد

هر کس باید در دنیا کوشا باشد که از بهشت و بخشایش اهورامزدا بی بهره نماند و کاری کند که بلشکر دروغ شکست آید مردم خود باید بمیل در پیروزی و فتح راستی شرکت کنند و باختیار راه درست برگزینند زور و جبر در آئین زرتشت نیست در یسنا ۳۰ قطعه ۲ گوید « گوش فرادهید بسخنان مهین با اندیشه روشن بآن بنگرید میان این دو آئین (راستی و دروغ) خود تمیز دهید هر کسی بشخصه دین خود بگزینند پیش از آنکه روز رستا خیز فرا رسد بشود که درسر انجام کار بکام ما گردد »

زرتشت در خیر و شر انسان بی قید نیست

زرتشت در خوشی و ناخوشی مردم بی‌قید نیست چه از برای دستگیری و رهنمائی جهان خاکی بر انگیخته شده است چنان که خود در یسنا ۲۸ '۴ گوید « چون من از برای نگهداری روان مردمان گماشته شده ام و از پاداش و سزای اهورامزدا برای کردار آگاهم از این رو تا مرا تاب و توانائی است خواهم کوشید که مردم جویای راستی شوند» در جای دیگر کا تنها خود و خشور [1] حاضر است که راه راست را بنماید در صورتیکه مردم از جستن آن عاجز باشند در یسنا ۳۱ قطعه ۲ اشاره باین معنی کرده فرماید « چون بهترین راهیکه باید برگزید بنظرتان نیامد پس خود برای داوری بسوی شما هردو دسته آیم آن چنان داوریکه اهورامزدا نیز گواه راستی و درستی اوست تا آنکه همه ما بحسب آئین مقدّس زندگانی بسر بریم»

این است خلاصه آئین اشو [2] زرتشت پیغمبر ایران که از سخنان

---

۱ و خشور که بمعنی پیغمبر است از کلمه اوستائی و خش آمده است این کلمه در اوستا سه معنی دارد نخست روئیدن ورستن دوم ترکردن و نم زدن سوم گفتار و سخن و فرمان وخشور از سومی مشتق است کلمه پیغمبر که ما در ترجمه گا تها استعمال کرده ایم از یک کلمه دیگر اوستائی است که در جای خود گفته خواهد شد

۲ کلمه اشو نیز اوستائی است و در ادبیات کنونی زرتشتیان هم مستعمل است از کلمه اشاونت میآید یعنی کسیکه بسته براستی وپیرو درستی است از کلمه اشا صحبت خواهیم کرد عجالةً در این جا متذکر میشویم که اشو و یا اشاونت در مقابل درگونت میباشد یعنی پیرو دروغ که الحال دروند گویند

خود او استخراج شده و معنی سنّتی را در آن راه نیست در سراسر گاتها همین مطالب عمده و اساسی است که با ثبات و دوام در سر آنها پافشاری میشود برای پیش بردن این آئین مئوسس دین با گروهی از دشمنان و مخالفین خود در سر ستیزه است و کوشاست که آنان را بر اندازد

عقیده دانشمند المانی پروفسور گلدنر در خصوص گاتها و دین زرتشت

البته بی فائده نیست که درچند سطر نظریات برخی از مستشرقین معروف را در خصوص گاتها بنگاریم یکی از اوستا شناسهاي معروف که عمر خود را وقف تفتیش و تحقیق دین قدیم ایران نمود پروفسور دانشمند گلدنر میباشد دارای تألیفات بسیار مهم و معتبر است در یکی از کتابهای خود موسوم به ادبیات اوستا در خصوص گاتها چنین گوید «در گاتها زرتشت بطرز مخصوص و با خیال عمیق صحبت میدارد هر یک از قطعاتش دارای فکري است اما سأیکه مطلب را تعقیب میکنند ولي هر لحظه بشکلی فکر خود را جلوه میدهد سخنانش عاری از پیرایش و ساختگی است یکسو و یک آهنگ با عزم راسخ مطالب خود را بیان میکند هیچ چیز در آن پاشیده و پریشان نیست حرفی زیادتی ندارد همه سخنانش ازروی اندازه و مقیاس است گفتارش پر از روح و قوت است ابداً بحشو و زواید نمیپردازد آنچه میگوید اساسی است متنازعه دو گوهر خوبی و بدي که عبارت است از خود این جهان و مزد موقتی در این دنیا و پاداش جاودانی در آخرت و عدالت در روز جزا و امید بسوی بخشایش و نعمت فردوس مطالب و خیالات عمده و اساسی زرتشت است همیشه از همین ها صحبت میدارد و درسرانها ایستادگی میکند بالا خره سراسر گاتها مجموعه ایست از اخلاق»

عقیدهٔ مستشرق معروف فرانسوی پروفسور میه

پروفسور دانشمند فرانسوي میّه مینویسد «آزادی خیال و غیرت و همت مذهبی هوش تند و تیز و ذوق مخصوص براي چیز های نو ظهور اخلاقی که همیشه از خصایص ایرانیان بود در گاتهاي زرتشت بخوبی دیده میشود»

عقیدهٔ علامهٔ المانی پروفسور هرتل

دانشمند دیگر المانی هرتل بنوبت خویش چنین گوید «در گاتها یک مرد باهوش و با غیرت که از براي نیکی و خوبی در هیجان است با یک طرز بسیار دلسوز و مهربان با ما سخن میدارد کسی است که از برای درست کردن اخلاق برخاسته است زراعت و پروراندن ستوران را اساس آسایش و خوشی زندگانی میداند بضد خرافات قومش میباشد قواي طبیعت را از پروردگاران نمیشمرد»

عقیده دانشمند المانی پروفسور گیگر

دانشمند مشهور المانی گیگر در کتاب خویش زرتشت درگاتها چنین مینویسد «آئین زرتشت آنطوریکه در گاتها محفوظ ماند بکلی از آلایش نو بیگانه و بری است مرتبه اخلاقی زرتشت و جنبه جدیت و علو مقام بشریّت و درجه فلسفی او را بخوبی از گاتها میتوان فهمید که با چه جرأت و استحکام به بلند ترین و مُهم ترین مسئله پرداخت او مردی است که بسا از دایرهٔ استعداد زمان خویش پای بیرون نهاد در این عهد کهن از برای ملّت خود ره و رسم آئین یکتا پرستي مقرر داشت و از براي ذات پروردگار و نسبت او بآفریدگان و برخاستن قوّه شرّ بیانات فلسفی آورد اصول مذهب او در فدیه و قربانی و رسومات ظاهري نیست بلکه خیال پارسا و پاک و برطبق آن زندگانی بسر بردن اساس تعلیمات او است»

عقیدهٔ مستشرق مرحوم پروفسور هورن

پول هورن المانی در کتاب تاریخ ادبیات ایران مینویسد «مادر گاتها احساسات شریف و جرأت ایمان و علّو مقام اخلاقی سراینده آنها را تحسین میکنیم»

عقیدهٔ دانشمند امریکائی ویتنی

دانشمند امریکائی ویتنی (Whitney) مینویسد «ایران از عهد کورش به بعد تا در جنگ ماراتن (جنگ یونان و ایران) بسیار متمدن و قادر و قومش بزرگترین ملّت روي زمین بود هنوز رُم طفل و اروپاي جدید پا بعرصه وجود نگذاشته بود یونان مملکت متحدي نبود ملّتش بچندین طوایف منقسم و از بیم لشکر ایران چندی باهم متفق شدند

ایران در این زمان برای جهان قوانین وضع نمود و مذهب بوجود آورد این مذهبی است که در اوستای زرتشت بیان شده است پس از آن عیسی خواه انسان وخواه خدا اورا پیروي نمود و همان را موعظه میکرد و در سر آن ایستادگی نمود تا آنکه بالاي دار جان سپرد با آنکه این شرف بزرگیست از براي کسیکه درسر عقیده خود جان خود را فدا کند ولی از برای عیسي چگونه ممکن بود آئینی را که زرتشت در جزو پندار نیک و گفتار ونیک و کردار نیک غالباً تکرار کرده است بهتر و پاک تر از او بیان نماید آیا این سه کلمه داراي همه چیز نیست و اساس کلّیه مذاهب شمرده نمیشود ؟ آیا ممکن است کسی از مرسلین پارسا چیزی بآن بیفزاید شاید کسی در جواب بگوید آری عشق عیسی را نیز میتوان ضمیمه این اصول نمود اما کسی را که اندیشه خوب و پاک است نه فقط عیسی بلکه سراسر جهان و خالقش را دوستار خواهد بود کسی را که اندیشه پاک است لا جرم دل هم پاک است همیشه اندیشه نیک اساس و بنیان حقیقی گفتار نیک و کردار نیک است »

آنچه این دانشمندان در خصوص آئین زرتشت نوشته اند و فقط چند فقره از آن برای نمونه درج شد در واقع باعبارات مختصر آنچه را که هر یک از خوانندگان ممکن است از گاتها استنباط کنند بیان نموده اند گاتها در هر جای دنیا که خوانده شود و خواننده آن در زیر نفوذ هر دینی که باشد همان تأثیر مخصوص خود را میبخشد

عقیده فیلسوف و شاعر مشهور بنگالی تاگور

شاعر و فیلسوف معروف هندو ستان را بیندرانات تاگور (Rabindranath Tagore) در مقدمه ترجمه انگلیسی گاتهای دینشاه ایرانی بنوبت خویش مقاله بسیار دلکشی در خصوص آئین زرتشت مینویسد سزاوار است که تمام مقاله دانشمند بنگالي ترجمه شود و عموم ایرانیان از نظریات این مرد بزرگ آریائی نژاد و برهمن کیش که امروز در تمام دنیا بواسطه فضل و هنر خویش مشهور است و اشعارش بهمه زبانهای اروپائی ترجمه شده است و یک بار جائزه نوئل باورسید مطلع شوند ولي بواسطه مختصر بودن این نامه بترجمه بعضی از فقرات آن

اکتفا میکنیم اینک تاگور گوید «مهم ترین وقایع تاریخی ایران همان ظهور آئین مذهبي است که بواسطه‌زرتشت صورت گرفت او نخستین کسی‌است که یک اخلاق ثابت و یک خط سیر معین از براي دین برقرار نمود و در آن واحد مردم را بپرستش خدای یگانه رهنمون گشت و یک اساس جاودانی از برای نیکی و تکامل نهاد......

در ایران قدیم هنگام ستایش قربانی کردن چارپایان وفدیه هوم از برای دیوها (پروردگاران) باز داشته شد این طرز عبادتیکه زرتشت منع نمود نه فقط جرأت بلکه قوه معنوي‌اورا دربیان حقیقت ذات باریتعالی نیز نشان میدهد گفتیم پلو تارک نوشته است از آنکه زرتشت ایرانیان را در عبادت اهورامزدا فقط بفدیه معنوی که نیایش و سپاسگزاری باشد موعظه نمود میان عبادتیکه باقربانی و فدیه خونین و پرستشیکه بادعا و نماز بجای میآورند فرق و تفاوت بسیار است زهی شگفت آمیز است ازآنکه زرتشت درمیان مردان عهد کهن اوّل کسی است که بایک شور مذهبی این سدّرا شکسته از مجاز بحقیقت رسید حقیقتیکه ضمیر اورا پرکرده بود نه از کتاب و رهنمائی بعاریت گرفته و نه از تعلیم سنّتی باوسرایت شده بلکه مانند پرتو ایزدی و الهام غیبی سراسر وجود اورا فرا گرفته بود»

چند لغت از گاتها

صفات اهورامزدا و فرشتگان در گاتها

در گاتها بیک دسته از لغات برمیخوریم که دانستن معانی آنها از پیش لازم است از آن جمله است اشا ـ وهومناه ـ خشتر آرمتی ـ هروتات ـ امرتات تقریباً در هریک از قطعات این کلمات تکرار شده است دو تای اخیر که هروتات و امرتات باشد نسبةً کمتر آمده است اشا که بمعنی راستی و درستی و قانون ایزدی و پاکی (اخلاقی) است صد و هشتاد بار در گاتها تکرار شده است و کلمه اشو که ذکرش گذشت نیز از همین ریشه و بنیان است وهومناه که مرکب است از وهو و مناه بمعنی خوب منش میباشد کلمه خوب فارسی و وهو اوستائی یکی است منش با مناه اوستا نیز از یک ریشه است وهو مناه را نیز میتوان به نیک نهاد و یا پاک سرشت ترجمه کرد وهومناه و یا وهیشتو مناه که هردو ترکیب دارای یک معنی است تقریباً صد و سی بار در گاتها تکرار شد خشتر یعنی کشور و توانائی و خسروی کلمه شهر که در قدیم دائره‌اش بیشتر وسعت داشت بمعنی کشور و مملکت بود میگفتند ایرانشهر چنانکه کلمه مدینا در ارامی بمعنی ایالت بوده است بعدها بشهر اطلاق گردید و امروز مدینه عربی بمنزله شهر فارسی است این کلمه نیز با کلمه شهریار هر دو از خشتر اوستائی میباشد آرمتی بمعنی بردباری و فروتنی و مهر و اخلاص است هروتات یعنی رسائی و سلامت و عافیت امرتات که مرکب است از آ (از ادات نفی مثل اَپوترا ـ بی فرزند) و مرتات (مرگ) مجموعاً بمعنی بیمرگی و جاودانی میباشد این کلمات را امروز بحسب ترتیبیکه گذشت اردی بهشت، بهمن، شهریور، سپندارمذ، خورداد، مرداد گوئیم که باز امروز مانند پارینه اسم ششماه از سال گردید در قدیم مثل حالا نزد زرتشتیان این شش کلمه بعلاوه از اسم ماهها اسم شش روز از سی روزه ماه هم هست این کلمات گهی از مجردات است و صفات اهورامزدا و گهی هریک فرشته

مخصوص است مثل ملائکه در تورات بطوریکه تفکیک این دو از هم بسیار مشکل است و ترجمه گاتها را دشوار ساخت در یسنا ۴۷ قطعه اوّل برخی از آنها را باید مثل مجردات ترجمه کرد و برخی را باید اسم فرشتگانی داست مثلاً اینطور « نسبت بخرد مقدّس (سپنتا مینو) و قانون ایزدي (اشا) نیک اندیشیدن و نیک گفتن و نیکی بجاي آوردن اهورا بتوسط خشترا و آرمتی بما رسائی (هروتات) و جاودانی (امرتات) بخشد» در یسنا ۵۱ قطعه ۷ گوید «ای کسیکه از خرد مقدس (سپنتا مینو) خویش ستوران و آب و گیاه و جاودانی (امرتات) و رسائی (هروتات) آفریدی بدستیاری وهومنا در روز داوری واپسین بمن نیرو و پایداري بخش» همینطور است در سایر قطعات باید همیشه هر دو جنبه را در نظر داشت

مهین فرشتگان موسومند به امشاسپندان

در سایر قسمتهای اوستا این کلمات مثل گاتها استعمال گردید مگر انکه شخصیّت آنها ثابت تر شده است بمجموع اسم امشاسپند داده از مهین فرشتگان دین مزدیسنا بشمارند بمنزلهٔ کارگزاران و وزیران پادشاه حقیقی اهورامزدا میباشند کلمه امشاسپند مرکب است از سه جزء نخست (اَ) که گفتیم از ادات نفی است مثل اَخشنوتَ (ناخوشنود) دوّم از مش که در خود گاتها بمعنی انسان و مردنی و درگذشتنی و فنا پذیر میباشد مَرتَ نیز که در گاتها آمده است بمعنی انسان و نابود شدنی است در تفسیر پهلوي مرتم و درفارسی مردم شد ریشه این کلمات مر میباشد که در کتیبه بیستون آمده و بمعنی مردن است مرتیا نیز در کتیبه مذکور بمعني مردم میباشد کلمات مردم و مرگ و بنا بقولی مار (حیّه عربی) بمناسبت زهر جانستانش همه از یک ریشه است کلمات یونانی و لاتینی موروس Moros و موریور Morior از خویشان مر فرس میباشد جزء سوم سپنتا در سانسکریت سونت آمده آن را باید مقدّس ترجمه کرد پس معنی امشاسپند میشود مقدس بیمرگ و یا جاودانی مقدّس این کلمه در گاتها نیست در جائیکه نخستین بار بآن بر میخوریم در هفت پاره (هپتن هایتی) یسنا ۳۵ فقره ۱ میباشد در سایر قسمتهای اوستا

باشا کلمه و هیشتا و و بخشترا کلمه وئیریا و بآرمتی کلمه سپنتا افزوده گفتند اشا و هیشتا، خشترا وئیریا و سپنتا آرمتی ارد واشا هردو یکی است اردي بهشت و شهریور و سپندارمز که الحال در فارسی زبان موجود است از این ترکیبهای اخیر است در گاتها و هپتن‌هایتی اشا فرشته راستی و درستی دارای مقام اولي است ولی در سایر قسمتهای اوستا در رُتبه دوم است انیک بحسب رتبه و مقام اول بهمن دوم اردی بهشت سوم شهریور چهارم سپندارمز پنجم و ششم خورداد و مرداد میباشد این دو فرشته اخیر همیشه باهم میآیند [۱]

سپنتا مینو ویا اهورامزدا را در سر امشاسپندان قرار داده هفت امشاسپند گویند عددیکه از زمانهای بسیار قدیم درمیان اقوام اریائی مقدس شمرده میشد (پلوتارخس) مورّخ یونانی که ذکرش گذشت در جزو آئین ایران از این شش فرشتگان صحبت میدارد هریک از این فرشتگان در عالم روحانی مظهر یکی از صفات اهورامزدا میباشد و در جهان مادي نگهبانی و پرورش یکی از اجسام بدو سپرده شده است مثلاً بهمن یا وهمن مظهر و نماینده اندیشه مقدّس و خرد و دانائی اهورامزداست و در دنیا پرستاري جانوران سودمند و چارپایان با او است اردي بهشت مظهر راستی و درستی آفریدگار است در عالم جسمانی نگهبان آتش است شهریور نماینده خسروي و توانائی مزداست و درجهان خاکی پرستاری فلزات با او است سفندارمز مظهر مهر و محبّت اهوراست در دنیا پرورش زمین بدو سپرده شده است خورداد و امرداد نمایندگان رسائی و جاودانی خداوندانند و در عالم مادی نگهبانی و پرورش آب و گیاه با آنان است

درآئین مزدیسنا مخصوصاً داستان امشاسپندان دلکش و پر از اخلاق است ولی چون زیادتر از اندازه از حدود گاتها دور خواهیم شد بناچار باید سخن را کوتاه کرده بدسته دیگري از فرشتگان که ایزدان نام دارند بپردازیم چون مقصود ما این است که در گاتها هیچ چیز مجهول نماند ناگزیر باید از آنان نیز مختصراً صحبت بداریم چه ازمیان گروه ایزدان اوستا سه تن از آنان در خود گاتها آمده اند

---

۱ بنا بقول برخی از مستشرقین هاروت و ماروت در قرآن همین هروتات و امرتات اوستا میباشند

بگروه فرشتگان مزدیسنا ایزدان نام داده‌اند

ایزدان جمع ایزد و یا یزد میباشد یعنی کسیکه سزاوار ستایش است یسنا و یشت نیز از همین ماده میباشد یشت ششم فقره اوّل از صدها و هزارها ایزد صحبت میدارد دیوژنس ارتوس (Diogenus Laertus) مورّخ یونانی در قرن سوم پیش از میلاد مینویسد که باعتقاد ایرانیان تمام آسمان پر است از فرشتگان پلوتارخس نیزمیگوید که پس از شش فرشتگان بزرگ در دین ایرانیان ۲٤ فرشته دیگری نیز وجود دارند هرچند که ایزدان هزارها باشند ولی معروف ترین همانهائی هستند که باسم آنها یشتی مخصوص است و یا اسم آنهابیکی از دوازده ماه سال و سی روز ماه داده شده است و یا آنکه در طی سال جشنی باسم یکی از آنهاست بنابر این پلوتارخس یونانی چندان از حقیقت دور نیست از آنکه میگوید ۲٤ فرشته دیگر نیز در کیش ایرانیان وجود دارد در یسنا ۱٦ و در دو سی روزه بزرگ و کوچک و در بندهش از مهم ترین ایزدان اسم برده شد پس از امشاسپندان آنان میان اهورامزدا و مردمان واسطه میباشند این فرشتگان نگهبانان خورشید و ماه و ستاره و آسمان و زمین و هوا و آتش و آب میباشند گروهی از آنان نماینده مجردات و مظهر معنویات هستند مثل پیروزي و راستی و درستی و آشتی و توانائی وغیره در عالم روحانی خود اهورامزدا در سر ایزدان جاي دارد و بزرگترین ایزد خوانده میشود در جهان خاکی زرتشت افسرایزدان است بحسب ترتیب سی روزه پس از تفریق هفت امشاسپندان ایزدان مهم از این قرارند آذرایزد آبان‌ایزد خورشیدایزد ماه‌ایزد تیرایزد گوش‌ایزد مهرایزد سروش‌ایزد رشن‌ایزد فروردین‌ایزد بهرام‌ایزد رام‌ایزد بادایزد دین‌ایزد اردایزد اشتادایزد آسمان‌ایزد زمیادایزد انیران‌ایزد

آذرایزد و سروش ایزد وارت ایزد

آن سه ایزدانیکه گفتیم در خود گاتها آمده اند آذر و سروش واشی میباشند آذردر گاتها و سایر جزوات اوستاآتر آمده است در پهلوي آتر گویند اتروان که ذکرش بزودي بیاید یعنی موبد میباشد آتش نیز با آذروآتر از یک ماده است در فرس هخامنشی

نیز آتر آمده است در اوستا پنج قسم آتر تشخیص داده شده است ۱ برزي سوه در ترجمه پهلوی بلند سوت شد یعني بزرگ سود و این آتش بهرام است ۲ وهوفریان آتش بدن انسانی و یا حرارت غریزیه است ۳ اوروازیشته آتشیکه در چوب پیدا شود ۴ وازیشته آتش برق ۵ سپنیشته آتشیکه جاودان در مقابل اهورامزدا فروزان است و جوهر آتش در فرّ و یا خره که فروغ مخصوص پادشاه است ظاهر میشود در اوستا و شهنامه غالباً از فرکیانی صحبت شده است [1] سروش در گاتها سرَاُوش میباشد بمعني شنوائی و اطاعت و فرمانبرداري آمده است در گاتها مانند سایر فرشتگان گهی از مجردات است و گهی فرشته روز هفدهم ماه باسم این فرشته است یشت یازدهم متعلّق باو است سروش در روز رستاخیزیکی از فرشتگانی است که بحساب ثواب و گناه مردم پردازد اشی [illegible] فرشته دولت و ثروت در چندین جای گاتها آمده است از این قبیل در یسنا ۳۱ قطعه ٤ یسنا ٤۳ قطعه ۱۲ این کلمه رالحال ارد یا ارت گویند یشت هفدهم مختص باین فرشته است و روز ۲۵ ماه در تحت نگهبانی او است [2]

طبقات سه گانه در ایران قدیم

از جمله لغاتیکه در گاتها موضوع مباحثات طولانی گردید و هریک از مستشرقین معنی مخصوصی از برای آنها تصوّر کرد سه کلمه خوتو ([illegible]) وَرزنَ ([illegible]) آئیریامنَ

---

۱ اسامی آتشها باملاء لاتین (۱) Berezisavah (۲) Vohufryāna (۳) Urvāzišta (٤) Vāzišta (٥) Sepeništa

(٦) فر و یا خره در اوستا هورنه Havarenah و در فرس هخا منشی فرنه Farnah میباشد

۲ در چند صفحه پیش گفتیم که اشا نیز در پهلوی به ارت مبدل شد در اینجا لازم دانسته برای رفع اشتباه چند کلمه دیگر بیفزائیم که اشا و اشی هر دو از یک ماده است مگر آنکه دومی بصیغه تأنیث برای فرشته ثروت و نعمت ایزدی تخصیص یافت این دو کلمه هر دو در پهلوی ارت شد و اینک در فارسی ارد گوئیم سومین یشت اوستا که مختص باشاست اردیبهشت یشت نامیده میشود و چنانکه در فوق گفته شد هفدمین یشت باسم اشی است و آنرا اردیشت یا ارت یشت گویند

(𐬯𐬀𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀𐬨𐬀𐬥) [۱] میباشد که از برای طبقات سه گانه ایران قدیم استعمال شده است در تفسیر پهلوی اوستا کلمات مذکور به خویش والونا — ایرمان ترجمه شد غالباً این سه کلمه باهم در قطعات گاتها آمده است از آن جمله در یسنا ۳۲٬۱ و یسنا ۳۳٬ ۳ و یسنا ۴۶٬۱ وغیره خوَتوْ امروز بشکل (خویش) در زبان فارسی موجود است وَرِزِنَ بمعنی کار و کوشش باشکال مختلف داخل زبان ماست برزوورز که بمعنی کار مزرعه باشد و کشاورز و برزیگر که مرد مزرعه کار است شاید کلمه کشت و زر اصلاً کشت و ورز باشد یعنی مرکب از دو کلمه فارسی نه از زر که مخفّف زرع عربی تصوّر شده است و ورزگاو یا ورزاو گاو نریکه بکشت و ورز بکار اندازند ورزش و ورزیدن و ورزشکار و ورز شگر جمله از ریشه و بن ورز میباشد که درگاتها بسیار استعمال شده است ایرمان نیزدر ادبیات ما بمعانی مختلف آمده است فردوسی در شاهنامه بمعنی مهمان و مولا آورده است در جائی گوید

چو موبد پدید اندر آمدز در ابا او یکی ایرمانی دگر

در جاي دیگر گوید

اگر کشته گردد بدست تو گرگ تو باشی بروم ایرماني بزرگ

فخرالدین گرگانی سراینده داستان ویس ورامین که ۲۷ سال پس از فردوسي میزیست ایرمان را بمعني چاکر و بنده استعمال کرد

چوداري در خراسان مرزباني چرا جوئی دگر جا ایرماني

ولی غالباً بمعنی مهمان گرفته اند ایرمان سرای بمعنی خانه عاریت آمده است خاقانی گوید

یا رب چه نا خلف پسری کز وجودتو دارالخلافه پدر است ایرمان سرای

---

[۱] کلمات مذکور در املاء لاتین این طور است Xvaetav خوَتوْ Verezena وَرِزِنَ Airyaman ائیریامن بارتولومه آنها را به المانی Sodalen, Gemeinde' Adlige ترجمه کرده است میاز انگلیسی کلمات مذکور را به Peersman, Retainer, Kinsman ترجمه کرده است دار مستتر آنها را در فرانسه این طور میداند Serviteurs Confrères, Parents, سایر مستشرقین نیز مانند این دانشمندان در سر کلمات مذکور باهم اختلاف دارند

هندوان نیز در سه کلمه اوستائی با ما شرکت دارند خوَتو نزد آنان بهمان معنی است که گذشت وَرِزِنَ را بمعنی گله بانی و شبانی گرفته اند اریامن نام یکی از پروردگاران آنان است و بمعني يار و دوست هم گرفته اند گذشته از گاتها در ساير قسمتهاي اوستا ائيريامن اسم یک فرشته و یا یک رهاننده میباشد چنانکه در فرگرد ۲۲ وندیداد فقره ۷ و ۱۳ باین معني آمده است در بندهش نیز ایرمان اسم فرشته ایست که درد جهانیان را دار ودرمان بخشد [۱] هر معنی که اکنون این سه لغت در فارسی داشته باشد و هر معنی که در هزار و پانصدسال پیش از این مفسرین پهلوي اوستا برای آنها تصوّر کرده باشند بی شک این سه کلمه در گاتها برای طبقات سه گانه استعمال شده است جزاز معانی پیشوایان مذهبی و جنگیان و برزیگران معانی دیگری براي آنها مناسب نیست این کلمات که در طی روزگاران چندین هزار ساله رنگ و روي دیگر گرفت اصلاً اشو زرتشت آنها را در مقابل طبقات سه گانه هندوان که برهمنا (Brahmana) خشتریا[۱] (Xšatrya) و یسا (Vaisya) باشد بکار برده است بخصوصه چیزیکه معني این کلمات را در گاتها دشوار نمود این است که در اوستا از براي طبقات سه گانه لغات دیگري بکار آمده است در همه جاي اوستا از سه طبقه سخن رفت مگر آنکه در یسناي نوزده فقره ۱۷ یک طبقه دیگر افزوده گردید دریسنای مذکور گوید کدامند این چهار طبقه (پیشتر ــ پیشه) در جواب گوید اتروان [Avestan script] رتشتر [Avestan script] واستریه فشیانت [Avestan script] ــ و هوئی تی [Avestan script] اتر بمعنی آذر و آتش است نگهبان آن از پیشوایان مذهبی است رتَ [Avestan script] یعنی گردونه در لاتيني روتا Rōta گویند از رتشتر کسی اراده شده است که با گردونه جنگی درتکاپو است مقصود همان رزمیان و شرفاء میباشد واستر بمعني چمن و چراگاه است و هوئیتی از اهل حرفه و صنعت بشمار است این چهار کلمه در پهلوی و ادبیات زرتشتیان و در جزو لغات فرهنگهای فارسی اثورنان ــ ارتشتاران ــ واستریوشان ــ هتخشان ضبط شده است لابد

---

۱ در خصوص ایرمان درمقاله ملحقات بنماز ائریمان ایشیو airyamanišyō ملاحظه کنید

در قدیم هتخشان را در جزو واستریوشان میشمردند در عهد ساسانیان کلمات مذکور اوستائی معمول بوده است ارتشتاران سالار بزرگترین مناصب جنگیان بوده است مثل وزیر جنگ کنونی میباشد واستریوشان سالار بزرگ برزیگران شمرده میشد در ایران قدیم مالیات فقط بزمین تعلق میگرفت و واستریوشان سالار بریاست مالیّه مملکت گماشته بود بنابر این درست مثل وزیر مالیّه امروزی میشود هتخشبد نیز رئیس و بزرگ اهل حرفه و صنعت بوده است بنابر این بمنزله وزیر صنایع کنونی است بنا بقول مسعودي در کتاب التنبیه والاشراف بجاي واستریوشان سالار واستریوشبد هم میگفتند اینک که اسم وزرای مختلف عهد ساسانیان را ذکر کردیم بی مناسبت نیست که بگوئیم برئیس الوزرای دولت ساسانیان بزرگ فرمدار میگفتند قدمت این کلمه تا بعهد هخامنشیان میرسد در خطوط میخی نیز فرمدار بمعني حکمران و فرمانده آمده است فقط برئیس پیشوایان مذهبی اسم دیگرداده موپتان موپت (موبدان موبد) میگفتند تنسر پیشواي بزرگ عهد اردشیر پاپکان به هرپتان هرپت مشهور است گفتیم در سنّت است که سه پسرزرتشت ایسدواستر ـ اروتدنر ـ خورشید چهر نخستین موبد و نخستین برزیگر و نخستین رزمی بودند بنابر این تشکیل طبقات سه گانه منسوب بآنان است فردوسی در شاهنامه از برای طبقات چهارگانه لغات دیگري استعمال کرده است و تشکیل طبقات مذکور را بجمشید نسبت میدهد از این قرار

گروهیکه کاتوزیان خوانیش	برسم پرستندگان دانیش
صفی بر دگر دست بنشاندند	همی نام نیساریان خواندند
کجا شیر مردان جنگ آورند	فروزنده لشکر و کشورند
نسودي سه دیگر گره را شناس	کجا نیست برکس ازایشان سپاس
بکارند و ورزند و خود بدروند	بگاه خورش سرزنش نشنوند
چهارم که خوانند اهنو خوشی	همان دست ورزان برسرکشی
کجا کارشان همکنان بیشه بود	روانشان همیشه بر اندیشه بود

لغات شاهنامه طوری خراب شده واز شکل و ترکیب اصلی خود بیرون

رفته که بهیچ وجه نمیتوان اساس و بنیانی برای آنها پیدا کرد نه شبیه بلغات گاتهاست و نه نزدیک بلغات اوستا فقط اسم طبقه چهارم که اهنوخوشی باشد نزدیک است باسم طبقه چهارم اوستا هوئی تی (هتخش) بهرحال نگارنده ازبرای طبقات سه گانه گاتها خوتو را به شرفا ورزن را به برزیگران ائیریامن را به پیشوایان ترجمه کردم

هو مت هوخت هوورشت	هومتَ ... هوختَ ... هوورشتَ ...[1] اساس آئین زرتشت میباشد در گاتها بسیار استعمال شده است آنها را به پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک ترجمه کردیم دیر

زمانی است که کلمات مذکور در فارسی این طور ترجمه شد اگر خواسته باشیم درست تحت اللفظی معنی کنیم باید بگوئیم خوب پنداشته خوب گفته خوب کرده جزء اوّل این کلمات که هو باشد در سانسکریت (سو) و در فرس هخامنشی (اُو) میباشد داریوش در یکی از کتیبه های فارس گوید «این بوم (مملکت) پارس را که اهورامزدا بمن ارزانی داشت زیباست اُواسپ اُومرتیا (اسب و مردم خوب) دارد از پرتو اهورامزدا و نیروی خود من که پادشاه هستم این کشور از دشمن بیم و هراس ندارد» بسا از لغاتیکه در فرس (او) دارد در اوستا (هو) شد و در فارسی خوب گردید مثل اُووارزمیا — هواریزم خوارزم برخی از لغات فارسی تا کنون هاي اوستائی را محفوظ داشت از آنجمله است هژیر که بمعني هوی اوستا میباشد منوچهري گوید

نوروز فرخ آمد و نغز آمد و هژیر با طالع سعادت و با کوکب منیر

هویدا بمعنی خوب پیدا (آشکارا) میباشد سومین پادشاه ماد که از سال ٦٢٥ تا ٥٨٥ پیش از مسیح سلطنت کرد موسوم است به هووخشتر یعنی خوب بالا وخوش اندام کلمه خجسته و خورسند در اوستا هوجستَ و هورسنت میباشد متَ، اوختَ، ورشتَ هر سه اسم مفعول است متَ از ریشه من میباشد که بمعنی اندیشیدن است اوختَ از کلمه وچَ مشتق است بمعنی گفتن و در سانسکریت واج میباشد

---

[1] هومتَ — هوختَ — هورشتَ Humata — Huxta — Hvaršta

در سایر زبانهای هند و اروپائی نیز این کلمه موجود است مثل وُکس (Vox) لاتینی و وآ (Voix) فرانسه و وایس Voice انگلیسی واچ در کتب مذهبی چنانکه در بندهش آمده آهسته در زیر لب ستایش کردن است این کلمه در فارسی مشتقات زیاد دارد از این قبیل است واژه، گوازه اسدی طوسی گوید

گوازه همیزد چنین بافسوس   همیخواند مهراج را نو عروس

کلمه سومی درست از ریشه ورِزَ میباشد که بمعنی ورزیدن و کوشیدن و کار کردن است شرح آن گذشت در مقابل هو اوستائی دُرْیا دُش میباشد که بمعنی بدو زشت است در فارسی نیز برای آنها و بعلاوه دز که شکلی از دژ میباشد مثال بسیار داریم و جزء لاینفک یکدسته از لغات فارسی است مانند دشمن ـ دشنام ـ دشوار ـ دژخیم [1] ـ دوزخ ـ دزد وغیره در سایر قسمتهای اوستا مثل یشت بیست و دوم فقره ۱۵ هومت ـ هوخت ـ هوورشت اسم سه طبقه بهشت است روان نیکوکار در نخستین گام میرسد بسرای هومت (پندار نیک) در گام دوّم میرسد بمقام هوخت (گفتار نیک) در گام سوّم میرسد بکاخ هوورشت (کردار نیک) پس از پیمودن این منازل میرسد ببارگاه روشنائی بی پایان (انغره روچ) در آنجائیکه گرزمان برین و بارگاه جلال اهورا و عرش باریتعالی است در کتاب مینوخرد باین سه مرتبه ومقام هومت گاه هوخت گاه هوورشت گاه نام داده شد روان گناه کار نیز پیش از آنکه بکوخ دروغ (دروج دنهان) در آید باید از مراحل دژمت دژاوخت دژورشت بگذرد انسان خود در طی زندگانی معمار این بناهای زشت و زیباست

در انجام مقال باید بگوئیم اسم خاص سه بوخت که در عهد ساسانیان معمول بود اشاره بهمین سه کلمه مقدّس مذکور است سه بوخت یعنی هومت وهوخت وهو ورشت نجات داد چنانکه پنج در پنج بوخت مقصود از پنج گاتهاست و هفت در هفتان بوخت مراد از هفت امشاسپند است

---

[1] دژ خم بدون یاء نیز آمده است فخر گرگانی گوید

چنان شو تواضع کنان سوی او   که باز آید از دژ خمی خوی او

اسامي خاص در گاتها

۱ اوسیج (Usij) یکی از پیشوایان دیویسنا مخالف آئین مزدیسنا و از دشمنان زرتشت است فقط یکبار در گاتها یسنا ٤٤ قطعه ۲۰ از او اسم برده شد در سایر قسمتهای اوستا اسمی ازاو نیست درویدِ هندوان اوشیک میباشد معني آن را دانا و هوشیار و بخصوصه غیرتمند و بااراده ضبط کرده اند در دین برهمنان داراي مقام بزرگ و محترمي است بمناسبت مخالفتش باآئین مزدیسنا در گاتها گمراه کننده و پیرو آئین دروغین دیو از او اراده شده است در تفسیر پهلوي این کلمه فرقی نکرد اوسیج استعمال کردند

۲ بندو (Bĕndva) امیری است که با آئین زرتشت مخالفت میورزد در گاتها دو بار در یسنا ٤۹ قطعه یکم و دوم از او اسم برده شد

۳ پوروچیستا (Pōuručistā) [1] جوانترین دختر زرتشت زن جاماسپ میباشد یکبار در گاتها یسنا ۵۳ قطعه سوم از او اسم برده شد در سایر قسمتهاي اوستا نیزاسم او هست معني لفظی این کلمه پردانا و بسیاردان میباشد

٤ تور ـ نام یک قبیله ایرانی است درشاهنامه فردوسی نیز تور آمده است توران خاک توراست ترک مربوط بتور نیست هرچند که این اشتباه بسیارقدیم باشد و ترکهای عثمانی مایل باشند که منسوب بچنین قوم قدیمی باشند تور درواقع یک دسته ای از ایرانیانند که از حیث تمدن پست تر بوده اند اشکانیان را باید از این قبیله دانست چطور ممکن است که تورانیان از ترکهای مغولي باشند در صورتیکه اسامي آنان آریائی است

۵ جاماسپ از شرفاي دولتمند (یسنا ۱۸،۵۱) میباشد از خانوادهٔ هوگو (Hvōgva) برادر فرشوستر و وزیر کی گشتاسب داماد زرتشت

---

۱ املاء لاتینی این اسم در جزء اول کتاب در صفحه ۳۵ (پاورقی) غلط است

و شوهر پور و چیست میباشد از حامیان آئین مزدیسنا ست در گاتها یسنا ۱۷٬۴۶ ۹٬۴۹ و ۱۷٬۵۱ آمده است

۶ زرتشت [Avestan] در اوستا زرتشتر مورخین یونانی Zoroastros نوشته اند ـ پیغمبر ایران آورنده آئین مزدیسنا وسراینده گاتها از آذربایجان میباشد پیش از تشکیل سلطنت ماد میزیست اسم خانواده خود را غالباً در گاتها سپیتم ذکر میکند در یسنا ۵۳ قطعه سوم دخترش را از دودمان هیچتسپ خطاب میکند بسا خود را ماثران یعنی پیغمبر مینامد و یکبار بخود اسم زوتر یعني پیشوا میدهد در قطعات ذیل از خود اسم میبرد یسنا ۶٬۲۸ و ۸٬۲۹ و ۱۴٬۳۳ و ۸٬۴۳ و ۱۶٬۴۳ و ۱۳٬۴۶ و ۱۴٬۴۶ و ۱۹٬۴۶ ۱۲٬۴۹ و ۶٬۵۰ و ۱۱٬۵۱ و ۱۲٬۵۱ و ۱۵٬۵۱ و ۱٬۵۳ و ۲٬۵۳ و ۳٬۵۳ مجموعاً ۱۶ بار زرتشت در گاتها آمده است ۳ بار در اهنود ۵ بار در اشتود ۲ بار در سپنتمد ۳ بار در وهوخشتر ۳ بار در وهشتوانشتی

۷ سپیتم [Avestan] Spitama اسم خانواده زرتشت است نهمین جدّ اوست در یسنا ۵۱ قطعه نوزده مدیوماه را نیز باین خانواده نسبت میدهد دخترش پوروچیست را با اسم خانواده نام میبرد این اسم در تفسیر پهلوی سپیتامان شدامروز اسپنتمان و یا سپنتمان گوئیم جزء اوّل این کلمه سپیت بمعنی سپید (سفید) میباشد ظاهراً معني لفظی این اسم چنین باشد از خاندان و یا از نژاد سفید در جاهائیکه این اسم در گاتها آمده است از این قرار است یسنا ۸٬۲۹ و ۱۳٬۴۶ و ۱۵٬۴۶ و ۱۱٬۵۱ و ۱۲٬۵۱ و ۱۹٬۵۱ و ۱٬۵۳ و ۲٬۵۳ و ۳٬۵۳

۸ فراشوشتر [Avestan] Fraŝaoŝtra از شرفای ایران از خانواده هوگو برادر جاماسپ وزیر کی گشتاسپ پدرزن و حامي زرتشت میباشد اسمش مرکب است ازدو جزء یعني دارنده شتر راهوار و تندرو در گاتها یسنا ۸٬۲۸ و ۱۶٬۴۶ و ۸٬۴۹ و ۱۷٬۵۱ و ۲٬۵۳ از او اسم برده شده است

۹ فریان Fryāna از امرای توران کسی است که هنوز بآئین مزدیسنا نگروید ولی بازرتشت مخالفت هم ندارد بعضی از مستشرقین گمان کردند که این اسم باپیران که در شاهنامه زیاد استعمال شده یکی باشد در یسنا ٤٦ قطعه دوازده از او اسم برده شد

۱۰ کرپان Karpan در گاتها غالباً باکاوی یکجا نامیده میشود این کلمه از کلپ میباشد که در سانسکریت بمعنی رسومات مذهبی است بمناسبت آنکه (ل) درزبان اوستا نیست چنانکه در فرس هخامنشی [۱] به (ی) تبدیل یافت بنا بر این معنی کرپان مجری دارنده آداب قربانی و فدیه میباشد و درویدِ هندوان دارای مقام بسیار بزرگی است و از پیشوایان آئین برهمن یا دیو یسنا ست لاجرم در آئین یکتا پرستی زرتشت از گمراه کنندگان شمرده شد در تفسیر پهلوی این کلمه (کرپ) شد و در توضیحات کر و کور ذکر کردند یعنی در احکام مزدیسنا دارای چشم بینا و گوش شنوا نیست در سایر قسمتهای اوستا نیز از او اسم برده شد در گاتها یسنا ۳۲٬۱۲ و ٤٤٬۲۰ و یسنا ٤٦٬۱۱ و ٤٨٬۱۰ و ۳۲٬۱۵ و ۵۱٬۱٤ تکرار شده است

۱۱ کاوی از امرای بزرگ ایرانی از طرف فرقه دیو یسنان سردار و پیشواست مخالف آئین زرتشت میباشد در سانسکریت معنی این کلمه شاعر و سرود گوی میباشد در وید معنی پیشوا و پیغمبر دارداو را دارای الهامات غیبی و حکمت سرّی میپنداشتند گاهی عنوان کاوی را بخود پروردگاران میدهند از این جا معلوم میشود که این عنوان بسیار بزرگی است فقط بسران قوم و بزرگان دین داده میشود و او را نیز پیشوای سوْم که شربت مسکری است و در وقت بجای آوردن رسومات دینی استعمال میکنند خواندند چون زرتشت صراحةً در گاتها برخلاف استعمال چنین مُسکری است و فدیه و قربانی را باز میدارد و این کاویها که دسته مخصوصی از پیشوایان دیو یسنا بودند مخالفت ورزیدند زرتشت نیز آنان را از گمراه کنندگان شمرد این کلمه نیز بعد ها در توضیحات تفسیر پهلوی اوستا بکر و کور

۱ در کتیبه میخی بابل بابیروش شده

تعبیر شد ولی این مسئله را چگونه میتوان حل نمود که همین عنوان در یسنا ۱٤٬٤٦ و ۱٦٬٥۱ و ۲٬٥۳ به بهترین دوست و حامی زرتشت که ویشتاسپ باشد داده شد و بعنوان کی گشتاسپ سرافراز گردید و در جزو اسامی کیخسرو و کیقباد نیز کاوی موجود است کلّیه سلسله کیانی که در باختر سلطنت داشتند از همین کلمه کاوي میباشد جاي شبه نیست که کاوي اسم دسته ای از پیشوایان دیو یسنا بود و کاوی که امروز کي گوئیم و عنوان بسا از یلان و ناموران و شهریاران است هر دو یکی است لابد باید مسئله را این طور حلّ نمود که پیش از برانگیخته شدن حضرت زرتشت کاوي عنوان ناموران هر دو دسته اریائی هند و ایرانی بود از دیر زمانی باین عنوان آشنا بودند پس از نو شدن آئین ایرانیان بکلی معني خوب را از این کلمه سلب کردن ممکن نبود هر وقت که از براي پیشوایان دیو یسنا استعمال میشد معنی بد از آن اراده میکردند ولی از براي شاه بهمان معنی قدیم خوب باقی ماند کاوي بمعنی بد و دشمن مزدیسنا در یسنا ۱٤٬۳۲ و ۱٥٬۳۲ و ۲۰٬٤٤ و ۱۱٬٤٦ و ۱۲٬٥۱ استعمال شده است

۱۲ گرهما 𐬔𐬭𐬆𐬵𐬨𐬀 Grehma یکی از پیشوایان و پیغمبران دیو یسناست و مخالف آئین زرتشت است بارتولومه میگوید در هر جای گاتها که از دروغ پرست اسم برده میشود مقصودش یکی از امراء و یا پیغمبران دیو یسناست بخصوصه بندو که ذکرش گذشت و گرهما که فقط در گاتها سه بار در یسنا ۳۲ قطعه دوازده و سیزده و چهارده بآن بر میخوریم

۱۳ مدیومانگهه 𐬨𐬀𐬉𐬜𐬌𐬌𐬊𐬌𐬨𐬀𐬢𐬵𐬀 Maidyoimangha یکی از یاران مهم زرتشت و بقول اوستا و سنّت اوّل کسی است که باو گروید پسر عموي او است از این رو مدیومانگهه سپیتم خوانده شد در یسنا ٥۱ قطعه نوزده از او اسم برده شد در همین یسنا به ترتیب در قطعه شانزده و هفده و هیجده ازساير یاوران زرتشت که کی گشتاسپ و فراشسترا و جاماسپ باشند نام برده میشود معنی لفظی آن چنین است کسیکه در وسط ماه تولدّ یافت (در ۱٥ ماه)

۱۴ ویشتاسپ [Avestan] پسر اوروت اسپ تلفظ این اسم در اوستا و کتیبه هخامنشی یکی است و در یونانی هیستاسپس Hystāspes گویند [1] پادشاهی بود در مشرق ایران از سلسله کیان دوست و حامی پیغمبر است بسا عنوان کاوی با وداده شد امروز کی گشتاسپ گوئیم در یسنا ۲۸،۷ و ۱۴،۴۶ و ۱۶،۵۱ و ۲،۵۳ از او اسم برده شد معنی لفظي آن دارنده اسپ چموش و صاحب اسب سرکش میباشد

۱۵ وِیوَهوَنت [Avestan] Vivahvant در سانسکریت وِیوَسوَنت میباشد اکنون ویوانهان و یا ویونگهان گویند معرب آن ویونجهان میباشد پدر جمشید است در گاتها فقط یکبار با خود جمشید از او اسم برده میشود در یسنا ۳۲،۸

۱۶ هچتسب [Avestan] Haēčataspa اسم خانواده زرتشت و مدیوماه میباشد چهار مین جدّ زرتشت است در یسنا ۴۶،۱۵ و ۵۳،۳ از او اسم برده شد این اسم مرکب است از دو جزء هچت واسپ (اسب) هچت بمعنی نم زدن و آب پاشیدن میباشد مناسبت دادن میان این دو کلمه مشکل است

۱۷ هُوَگو [Avestan] Hvōgva در سایر قسمتهای اوستا هُوُوَ Hvōva آمده است اسم خانوادگی فرشوستر و جاماسب میباشد جزء اولي کلمه که هو باشد بمعني خوب و نیک است در یسنا ۴۶،۱۶ و ۴۶،۱۷ و ۵۱،۱۷ و ۵۱،۱۸ آمده است

۱۸ یم [Avestan] yima فقط یکبار در گاتها یسنا ۳۲ قطعه هشت آمده است در سایر قسمتهای اوستا در چندین جا از او صحبت شده است در وندیداد فرگرد دوّم آمده است که اوّل اهورا بجم تکلیف پیغمبری نمود چون او در خود قوه رسالت ندید عجز آورد آنگاه با و سلطنت بخشیده شد در مدّت هزار سال سلطنت خویش درسه بار بزمین و سعت داد برای آنکه مخلوقات

---

[1] اوَرْوَت اسپ Aurvataspa اکنون لهراسب گوئیم یعنی دارنده اسب تند و قوی

از اندان و چار پایان و گیاه زیاد گشته جا بآنها تنگ شده بود پس از این مدت اهورامزدا اورا ازپیش آمد زمستان بسیار سختی که روی زمین را ویران کند آگاه نمود و بدو امر کرد که باغ (ور) را بنا کند و با چند تن از برگزیدگان مردم و خیلی از جانور و گیاه درانجا در انتظار بسر برد در یسنا ۹ فقره ۵ گوید که در مدت شهریاری جم گرما و سرما و پیری و مرگ ورشک در جهان نبود دنباله اینواقعه در یشت ۱۹ فقرات ۳۱ — ۳۸ چنین آمده است که در مدت سلطنت جم زندگانی گیتی بخوشی و خرّمي میگذشت از رنج و آسیب اثري نبود سرما و گرما و مرگ و رشک و پیری وجود نداشت تا آنکه جم فریفته گشته دروغگوئی آغاز کرد انگاه فرّ ایزدی (فروغ سلطنت) بصورت مرغ پیروزي از او پرواز نمود و به مترا (مهر) رسید بار دوّم مرغ پیروزی از او در گذشت و بفریدون رسید بار سوّم مرغ پیروزی از او جدا گشته به پل نامور گرشاسپ رسید در شاهنامه نیز چنین آمده است که خودستائی جمشید سبب گردید که فرایزدي از او گذشت یم را اکنون جمشید گوئیم در گاتها شید جزو اسم او نیست اما در سایر قطعات اوستا در چند جائیکه ذکرش گذشت شید بشکل خشئت Xšaēta جزو اسم او است و همین کلمه است که جزو خور گشته خورشید گوئیم معني آن درفشان و درخشان میباشد معني خود کلمه جم شاید همزاد و توامان باشد چه در گاتها ۳۰/۳ ودر جاهای دیگر اوستا (یَمَ) بمعنی توامان و همزاد و جنابه آمده است بخصوصه که در کتاب مذهبی برهمنان یم و خواهرش یمی نخستین نرو مادّه جنس بشر هستند مثل آدم وحوّا در تورات واین نیز مؤیّد معنی فوق است اسم پدر جم در گاتها وِیوهونت میباشد که ذکرش گذشت

توضیح قطعه اول از یسنای ۲۸ و یسنای ۲۹

گوشورون

کلماتیکه ما به روان آفرینش ترجمه کردیم در متن اوستا گئوش اُوروان Gēuš urvan میباشد در کتب پهلوی گوشورون شداکنون گوش گوئیم چهاردهمین روز هر ماه سپرده به نگهبانی این فرشته است و نهمین یشت اوستا که نیز به درواسپ drvasp موسوم است مختص باو است این کلمه از گاو مشتق است که در اوستا و فرس هخامنشی با تلفظ فارسی امروزي چندان فرقی ندارد از این گاو مذکر اراده شده است یعنی ورزاو (گاونر) در اوستا از گئوش اوروان روح نخستین آفریده اهورامزدا مقصود میباشد چه در آئین مزدیسنا در میان مخلوقات جاندار گاو اولین آفریده کردگار است بزودي شرحش بیاید

از درواسپ که گفتیم نیز نام نهمین یشت است همان روان نخستین آفریده جاندار اراده شده است چون پس از گاو اسب مفیدترین جانور است و در طی زندگانی انسان بهترین یار او است از این جهت از پی شکرانه نعمت ایزدی روان نخستین جاندار باسم گاو و اسب مانند سایر فرشتگان ستوده شده است در آئین مزدیسنا آنچه مفید و نیک است و آنچه بحال انسان نافع است ستوده و مقدس است آسمان و زمین و آب و گیاه و ستور و باد و ماه و خورشید و ستاره همه از براي آسایش انسان درکارند و همه مظهر نیکی و مهر اهورا میباشند لاجرم در مزدیسنا از کلیه نعم ایزدي هریک را باسمی و عنوانی باید سپاسگزار بود و آنچه از طرف آفریدگار مهربان است باید عزیز شمرد در واقع مزدیسنا سرچشمه تصوف ایران است بزودي ۲۱ یشت را که در ستایش کلیه جهان و آنچه در آن است میباشد منتشر ساخته و بمعنی

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست   عاشقم برهمه عالم که همه عالم از اوست

پی خواهیم برد عجالةً از مطلب دور نشویم کلمه درواسپ مرکب است

از دو جزء از دروَ drva که در فارسی کنونی (درست) گردید و از اسب مجموعاً یعنی دارنده اسب درست و سالم درواسپ و گوش هر دواسم فرشته ایست که حمایت چاریان و جانوران سودمند سپرده باو است

حضرت زرتشت در قطعه اول از یسنای ۲۸ میگوید که «من پیش از همه چیز خواستارم که وهومن و روان آفرینش را از خود خوشنود سازم» سابقاً گفتیم که وهومن مظهر اندیشه پاک و منش نیک اهوراست و بعد ها باسم اولین امشاسپند درعالم مادی پرستاری جانوران مفید بد وسپرده شد بنابر این در این وظیفه با ایزد گوش مناسبتی دارد زرتشت امیدوارست که از پرتو تعلیمات خود چنان سازد که مردمان از جانوران سودمند محافظت کنند حقوق آنهارا پاس داشته ستم و آزار روا ندارند بطوریکه فرشتگان نگهبان آنها شاد و خورسند شوند گرچه درطی قرائت کلیّه گاتها معنی مذکور بخوبي واضح خواهد شد چه پیغمبر ایران مکرراً مردم را بزراعت و پروراندن ستوران پند میدهد و از فدیه و قربانی خونین که درمیان اقوام اریائی معمول بود بشدت منع میکند ولی چون در یسنای ۲۹ در هر یازده قطعه اش صحبت از گئوش او روان میشود لازم است چند کلمه در این خصوص گفته آید در یسنای مذکور که بهترین فصل گاتها و پر از رحم و مروت است گئوش اوروان فرشته آسا فغان بر آورده بدرگاه اهورامزدا از آزار و شقاوتیکه از انسان بد عمل بجنس ستوران و جانوران سودمند میرسد گله مند است و خواستار شهریار زبردستي است که از پرتو قانون او حقوق جانوران نیز رعایت شود زرتشت با یک فروتنی (قطعه ۹) خودرا معرّفی نموده در انجام (قطعه ۱۱) براي بهبودی جهان آئین خود را پیش نهاد میکند

هرچند که معنی قطعات روشن است ولی در کتب پهلوی از آن قبیل بندهش از گوشورون مفصل تر صحبت شده است و معنی یسنای مذکور روشن تر گردیده است بقول بندهش اول چیزیکه اهورامزدا درمیان مخلوقات جاندار بیافرید گاو (ورزاو) بوده است اهریمن از برای تباه نمودن این جانور

سودمند دیوهای آز و نیاز و آزار و ناخوشی و گرسنگی را بر آن گماشت که گاو را نابود کنند وقتیکه گاو جان سپرد از هریک از اعضایش ۵۵ قسم ازحبوبات و ۱۲ قسم از گیاههای درمان بخش بوجود آمد نطفه گاو جانسپار بکره ماه نقل شده در آن جا پاک و تصفیه گردید و از آن یک جفت گاو نر و ماده پدید گشت که سبب بوجود آمدن ۲۷۲ قسم چارپایان سودمند شدند اما روان گاو جانسپار گوشورون (گئوش اوروان) از کالبد گاو بدر آمده در مقابل او ایستاد و با یک آواز بسیار بلندی که گوئیا از گلوی هزار مرد برخاسته است بدرگاه هرمزد شکوه کنان خروش برآورده گفت «کشور مخلوقات را بکه سپردی زمین روی بویرانی نهاده و گیاهها خشکیده آبها زهرآلود شد کجاست آن کسیکه تو وعده آفریدن دادی آن کسیکه آئین رستگاری آورد» هرمزد در جواب گفت «ای گوشورون بیمار رنج تو از اهریمن است اگر آن مردیکه وعده کردم امروز وجود داشت هر آینه اهریمن چنین گستاخ نگشتی» آنگاه گوشورون بفلک ستارگان شتافت فغان ازسر گرفت دگرباره زبان گله گشود پس از آن بفلک ماه در آمد فریاد و ناله برآورد چون سودی نیافت بکره خورشید (مهر) روی نهاد آنگاه هرمزد فروهر زرتشت را با و نمود و گفت من او را خواهم آفرید و بجهان خاکی خواهم فرستاد تا کلامش مایه نجات عالمیان گردذ گوشورون از دیدن فروهر زرتشت خوشنود گشته پذیرفت که همواره مایه تغذیه مخلوقات گردد

فقط دراین جا اشاره میکنیم تا درمهر یشت در جای خود مشروحاً گفته شود که پس از نفوذ نمودن آئین مهر از آسیا برُم قدیم و بتدریج تمام اروپا را فرا گرفتن در مدت چندین صد سال داستان گوشورون بندهش در جز وعقیده مهر پرستان دوام داشت تا آنکه بشکل دیگری بدین عیسی انتقال یافت از نقوشیکه تا امروز از معابد مهر باقی مانده است در همه جا پروردگار مهر گاوی را برای رستگاری جهان فدا میکند واز اعضا وخون و نطفه آن حبوبات و گیاههای وجانوران گوناگون بوجود میآید

ملحقات گاتها

بملاحظه آنکه در آغاز و انجام هریک از هفده ها یا فصل گاتها
در هنگام مراسم مذهبي و سرودن آیات چند ادعیه معروف افزوده میشود
و نیز برخی از قطعات خود گاتها تکرار میگردد لازم است چند کلمه
درخصوص این ملحقات و اضافات گفته شود آنچه بخط ریز و بی شماره نوشته
شد جزو گاتها نیست بلکه برای اداي مراسم و تکمیل ستایش افزوده گردید
از آن جمله است ۳ نماز معروف یتا اَهو وئیریو . . . . . اشم وهو . .
ینگهه هاتام . . . . این سه نماز کوتاه که مقدّس ترین ادعیّه
مزدیسنان است همیشه در سر زبانهاست در هر موقعی از زندگانی در خوشی
و ناخوشی در شادی و بیماري در سختی و گشایش از براي شکرانه نعمت و یا
تسلیت خاطر در مصائب مکرراً خوانده میشود در کتب مذهبی اثرات
فوق‌العاده از برای آنها مندرج است در خود اوستا مکرراً از این سه نماز اسم
برده شد از آنجمله درویسپرد کرده اول فقره ٤ و یسناي ۱۹ و ۲۰ و ۲۱
که مجموعاً بغان یشت گفته‌میشود و بسه فرگرد تقسیم گردید فرگرد اول در
توصیف و تأثیر و تفسیر یتااهو وئیریو . . . . و فرگرد دوم و سوم در
توصیف و تأثیر و تفسیر اشم وهو . . . و ینگهه هاتام میباشد بقول یسنا
۲۱ (فرگرد سوم بغان یشت) ینگهه هاتام . . . . از گفتار زرتشت است
و دو نماز دیگر از الهامات اهوراست یتا اهو وئیریو مرکب است از ۲۱ کلمه
و ۲۱ نسک اوستای عهد قدیم بعدد این کلمات مقدّس نازل گردید بخصوصه این
دعا شریف و مشکل کشاي کلّیه بلیّات شمرده میشود در بندهش آمده است
که اهورا مزدا در سرودن یتا اهو وئیریو باهریمن ظفر یافت این دعا چنانکه
در پیش گفتیم مرکب است از سه فرد شعر و در وزن مثل اشعار اهنود گاتها
میباشد لابد روزي در سر این گاتا جاي داشته است و اسم این گات از دو کلمهٔ
اولي این نماز بر داشته شده است امروز جاي این سه نماز در یسناي ۲۷ بحسب ترتیب

در فقرات ۱۳ و ۱٤ و ۱۵ میباشد نماز ینگهه هاتام . . . . که مرکب است از سه شعر یازده سیلابی بخود گاتها مربوط است چه کلمات و ترکیب عباراتش از قطعه ۲۲ یسنا ۵۱ میباشد گرچه در معنی با آن فرقی دارد [۱]

متن و معنی سه نماز از این قرار است

۱ [illegible]

یتا اهو وئیریو اثا رتوش اشات چیت هچا

ونگهئوش دزدا مننگهوشیا اوتننام انگهاوش مزدائی

خشترم چا اهورائی آ ئیم درگوبیو ددت واستارم

مانند بهترین سرور (زرتشت) برطبق قانون مقدس بهترین داور است کسیکه اعمال جهانی منش نیک را بسوی مزدا وشهریاری را که بمنزله نگهبان بیچارگان قرار داده شد بسوی اهورا آورد [۲]

۲ [illegible]

اشم وهو وهیشتم استی اوشتا استی

اوشتا اهمائی هیت اشائی وهیشتائی اشم

« راستی بهترین نعمت وهم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است » برخلاف دو نماز دیگر اشم وهو نثر است

زرتشتیان ایران اشم وهو را اشم وهی تلفظ میکنند چنانکه نزد آنان یتااهو نیز یتا اهی تلفظ میشود

۳ [illegible]

---

۱ رجوع شود به Zeitschrift für Indologie Iranistik Band I Haft 1 S. 16 Avestische Einzelstudien von Herman Lommel Leipzig 1922.

۲ در خصوص یتا اهو وئیریو رجوع شود به Ahuna vairya Formel von Martin Haug München 1872.

ینگهه هاتام آئت یسنه پیتی و نگهو
مزدائه اهورُ وائتا اشات هچا
یا او نگها مچا تا سچا تااوسچا یزه مئیده

اهورامزدا درمیان موجودات از زنان و مردان میشناسد آن کسی را که برای ستایشش با و بتوسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهدشد این مردان واین زنان را ما می ستائیم

یتااهو وئیر یو فقط در انجام هر یک از هفت های اهنود چهار بار تکرار میشود در صورتیکه اشم وهو سه بار وینگهه هاتام یکبار در آخر هر هفده های از پنج گاتها میآید و بعلاوه درآخر هر هفده ها قطعه اول از نخستین های همان گاتا دوبار مکرر میگردد و نیز در آخر هرهفده ها اسم مخصوص همان هارا یاد کرده بآن درود میفرستند و در آخر هریک از پنج گاتا اسم مخصوص همان را یاد نموده بآن درودفرستاده میشود مثلاً آخر اهنود گاتها این طور میشود قطعه اول از نخستین های اهنود (برای ستایش آفرینش تو ای مزدا . .) ۲ بار تکرار میشود یتا اهو وئیریو . . . چهار بار ـ اشم وهو . . . سه بار مابه های یاشئوئتا درود میفرستیم ما به اهنود گاتای مقدس و سرور تقدس درود میفرستیم ما بسراسر گاتها درود میفرستیم ینگهه هاتام یک بار

در آغاز هر یک از پنج گاتها نماز خوشنومن . . . . سروده میشود از این قرار «بشود که فروهر پاکان در هنگام نماز اهنود واشتود و سپنتمد و وهوخشتر و هشتواشت حضور بهمرسانند تو ای زوت [1] برای خوشنودی اهورامزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورامزدائی که فروغ سرشار است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گاتهای اهنود واشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت که سروران حقیقت اند و برای خوشنودی

---

[1] زوت وراسپی اسمی است که در تشریفات مذهبی بدو نفراز پیشوایان مذهبی دهند که از برای اجرای مراسم دینی گماشته شوند

فروهرهاي تواناي نیکان و برای خوشنودی پور یوتکیشان و نبا نزدیشتان [1]
معنی کلام یتا اهو وئیریو را برای ما آشکار ساز و بکند که واسپی پاک
و فرزانه معنی کلام اتارتوش اشات چیت هچارا برای ما واضح کند [2]

«ما میستائیم اهورامزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورامزدائی که فروغ سرشار است

«ما میستائیم امشا سپند ان را که از روی دانش حکمفرمانید

«ما میستائیم گاتها را که سروران حقیقت اند و دربالیدن و نوّ کردن اشیاء یاری کنند

«ما میستائیم اهنود گات را که سرور راستی و پاکی است

«ما میستایم اشتود گات را که سرور راستی پاکی است

«ما میستائیم سپنتمد گات را که سرور راستی و پاکی است

«ما میستائیم وهو خشتر گات را که سرور راستی وپاکی است

---

۱ پوریوتکیشان و نبا نزدیشتان کلماتی است که ترکیب جمعی پهلوی و فارسی گرفته است در اوستا paoiryō-ṭkaeša پاوریو تکشه نبا نزدیشته nabānazdišta میباشد این دو کلمه در تفسیر پهلوی اوستا تغییر نکرده شکل اصلی خود را محفوظ داشت پوریوتکیش مرکب است از (پوریو) که بمعنی اولین و نخستین میباشد و از (تکیش) که امروز کیش گوئیم مجموعاً یعنی نخستین پیروان و یا آموزگاران دین از زمان قدیم تاکنون در سر این کلمه اختلافی موجود است تفسیر پهلوی اوستا آن را بمعنی نخستین گروندگان زرتشت گرفته است در کتب متاخر پهلوی مثلاً دین کرد پوریوتکیش را داناکان پیشنگان مینویسد در سنت زرتشتیان است که پیش از ظهور حضرت زرتشت پادشاهانی که مثل جمشید و فریدون برطبق آئین ایزدی رفتار کردند از پوریو تکیشان شمرده میشوند این کلمه در یسنای اول فقره ۱۸ ویسنای ۲۳ فقره ۲ ویشت ۱۳ (فروردین یشت) فقره ۱۷ آمده است مثلاً در این فقره اخیر گوید فروهر پوریوتکیشان (نخستین آموزگاران دین) قوی تر است از فروهر مردانیکه هنوز پابدائره وجود نه نهادند

نبانزدیشت نیز مثل پوریوتکیش در سنت نخستین آموزگاران و یا پیغمبران پیش از ظهور حضرت زرتشت تصور شده است ولی معنی لفظی آن اقارب وخویشاوندان میباشد بخصوصه در وندیداد فرگرد ٤ فقره ٥ بهمین معنی است و در یسنای اول فقره ۱۸ باپوریوتکیش یکجا آمده چنین مذکور است بفروهرهای پوریو تکیشان و بفروهرهای نبانزدیشتان هدیه میفرستیم این کلمه که امروز بنظر غریب میرسد در واقع چندان غریب نیست چه کلمه ناف که در زبان ما باقی است از همین لغت اوستائی است و در سایر زبانهای هندوژرمن نیز محفوظ است مثل نابل Nabel در المانی نول Novel در انگلیسی

۲ مقصود از اتارتوش اشات چیت هچا جزء دوم از فرد اول نماز یتااهو وئیریو میباشد که ذکرش گذشت

«ما میستائیم وهشتو اشت گات را که سرور راستی و پاکی است
«ما میستائیم همه فروهران نیکان و دلیران و خیرخواهان را
«اهونور نگهدار بدن است [۱]

نماز خوشنومن . . . . از جزو قطعات گاسانیک شمرده نمیشود
فقط در سر نخستین گات (یسنا ۲۸) گفته میشود «سراسر اندیشه و گفتار و کردار زرتست الهام شده است ای امشاسپندان این (نماز) گاتها را بپذیرید درود بشما گاتهای مقدس» در انجام هر یک از پنج گاتها نماز دیگری: «ما یستائیم در بندگی اقتدار و شوکت اهورامزدا را . . . . . » میآید که در آن از ایزدان بزرگ اسم برده میشود قطعه اول از اهنودگات سه بار و قطعه اول از اشتود گات سه بار و قطعه اول از وهوأخشتر گات [۲] بار تکرار میشود ونیز از هاي ۳۳ یاز دهمین قطعه ۳ بار وازهای ۳٤ یاز دهمین قطعه چهار بار مکرر میشود

برای آنکه اشتباه روی ندهد در جا هاي معین آنچه باید افزوده شود و قطعاتی که باید تکرار شود علامت گذاشته معلوم خواهیم کرد

بملاحظه آنکه در انجام هر یک از هفده های گاتها از آنها اسم برده میشود لازم دانستیم که در آغاز هرها اسم مخصوص آنرا بنگاریم و از براي جبران نقصان الفبای عرب لازم دانستیم این اسامی را که جزاز زرتشتیان ایرانیان دیگر با آنها مأنوس نیستند باحروف لاتین بنو یسیم تاآنانیکه باحروف مذکور آشنا هستند از عهدهٔ تلفّظ درست کلمات برآیند

۱	(اهنود گاتا)	۱ اهیاسا (۲)	Ahyāsa	یسنا ۲۸
۲	»	۲ خشماوَیهٔ گئوش اُورْوَه	Xšmavaya—gēuš urva	یسنا ۲۹
۳	»	۳ ات تاوَخشیا	At. tavaxšyā	یسنا ۳۰
٤	»	٤ تاوَ اَ ورو َتا تَد	Ta. ve urvatāta	یسنا ۳۱
٥	»	٥ اهیاچاخئو توش	Ahyačā Xvaetuš	یسنا ۳۲
٦	»	٦ یثاآئیش ایثا	Yatha aiš itha	یسنا ۳۳
۷	»	۷ یا شیئو ثنا	Yā šyaothanā	یسنا ۳٤

[۱] مقصود از اهو نور نیز همان نماز یثا اهو وئیریو میباشد
(۲) این یسنا نیز اهیا یا سا گفته میشود

۸	(اشتود گاتا) ۱	اُوشتا	Ušta	یسنا	۴۳
۹	" ۲	تت توا پرَسا	Tat thva peresa	یسنا	۴۴
۱۰	" ۳	اَتْ فرَوَخشیاَ	At fravxšyā	یسنا	۴۵
۱۱	" ۴	کاْمنهْ مئزَا	Kamnamaēzā	یسنا	۴۶
۲۱	(سپنتمد گاتا) ۱	سپنتْ مینو	Sepenta mainyu	یسنا	۴۷
۳۱	" ۲	یزَیِ اَدائیش	Yezi adāiš	یسنا	۴۸
۴۱	" ۳	اَت ما یوا	At māyavā	یسنا	۴۹
۱۵	" ۴	کتْ موی اُوروا	Kat moi urvā	یسنا	۵۰
۱۶	(وهوخشتر گاتا) ۱	وُهُوخشترَ	Vohu Xšathra	یسنا	۵۱
۱۷	وهیشتواشت گاتا ۱	وَهیشتوْ اِشتیْ	Vahištoištay	یسنا	۵۲

درانجام مقاله باید متذکر شویم که گذشتهٔ از سه نماز مذکور نماز دیگر مزدیسنان که معروف است به ایریما ایشیو airyēma išyō نیز منظوم و متعلّق بگاتها ست و یابقول دینکرد درجزو قسمت گاسانیک اوستا میباشد چه‌ازحیث زبان شبیه است بگاتها جای این نماز امروز دریسنای ۵۴ درفقره اول است یعنی که یسنای مذکور عبارت است ازهمین نماز مختصر که یک قطعه بیش نیست از روی تجزیه دینکرد این نماز متعلق بآخرین گاتهاست و جای آن در انجام وهیشتو اشت گات بوده است در وزن هم باآخرین گاتا یکی است ایریما ایشیو از ادعیّه بسیار شریف بخصوصه بضد ناخوشیها سروده میشود درجزو مقاله (چندلغت ازگاتها) گفتیم که ایرمان فرشتهٔ درمان بخش است دریشت سوم (اردی بهشت) پس از توصیف نماز اشم وهو ازفقره ۵ تا آخر که فقره ۱۹ باشد درتعریف و تأثیر دعای ایریما میباشد معنی آن چنین است «(بشود که) ایریامن ارجمند برای یاری کردن وحمایت نمودن از منش پاک مردان و زنان زرتشتی باین جا آید با پاداش گرانبها ئیکه درخور ایمان است من از او پاداش مطلوبه عدالت راکه اهورامزدا خواهد بخشید خواهش دارم» بطور اجمال در این جا اشاره میکنیم تاموقع دیگر مفصل ترصحبت داریم که یسنای ۵۸ فشوشومنترا fšušo manthrā و(فرَوَرانه)رادر یسنای ۱۱ که دراعتراف و اقرار بدین زرتشتی است نیز باید از جزو قسمت گاسانیک اوستا محسوب نمود

بنام هرمزد پاک

خوشنومن ۱

مس و وه و فیروزگرباد مینوی گه گاتابیو گه اهنود گه گاتابیو
گه اشتود گه گاتابیو گه سپنتمد گه گاتابیو گه وهوخشتر گه گاتابیو
گه وهیشتواشت برساد

بخوشنودی اهورامزدا اشم وهو .... (۳ بار) من اقرار دارم که زرتشتی
و مزدا کیش هستم دین من آئین اهوراست و دشمن دیوها میباشم
بشود که فروهرپاکان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر
و وهشتواشت حضور بهمرسانند توای زوت برای خوشنودی اهورا
مزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورامزدائی که فروغ سرشار
است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گاتهای
اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت که سروران حقیقت اند
و برای خوشنودی فروهر توانای نیکان و برای خوشنودی پوریوتکیشان
و نبانزدشتان معنی کلام یتا اهووئیریو را [برای ما آشکار ساز
و بکند که راسپی پاک و فرزانه معنی کلام اتا رتوش اشات چیت
هچا را برای ما واضح کند

ماميستائيم اهورامزدائی که سرچشمهٔ کلیه اشیاء است اهورامزدائی
که فروغ سرشاراست

ماميستائيم امشاسپندانی که از روی دانش حکمفرمایند

ماميستائيم گاتهارا که سروران حقیقت اندودر بالیدن و نوکردن اشیاء
یاری کنند

ماميستائيم اهنود گات را که سرور راستی و پاکی است

ماميستائيم اشتود گات را که سرور راستی و پاکی است

ماميستائيم سپنتمد گات را که سرور راستی و پاکی است

ماميستائيم وهوخشتر گات را که سرور راستی و پاکی است

ماميستائيم وهشتواشت گات را که سرور راستی و پاکی است

ماميستائيم همه فروهروان نیکان و دلیران و خیرخواهان را

اهونور نگهدار بدن است

---

۱ رجوع شود بمقاله ملحقات گاتها

اهنود گات یسنا ۲۸

سراسر اندیشه و گفتار و کردار زرتشت الهام شده است ای امشاسپندان این (نماز) گاتا را بپذیرید درود بشما گاتای مقدس

اهیا یاسا [۱]

۱ از پی ستایش خلقت خرد مقدس مزدا دستها را برای یاری خواستن بلند نموده پیش از همه چیز خواستارم ای اشا که وهومن و روان آفرینش را از خود خوشنود سازم ۲ ٥٥ ۳
(این قطعه دو بار تکرار میشود)

۲ منم آنکسیکه برای خدمت شما خواهم ایستاد ای مزدا اهورا وای وهومن بواسطه راستی شکوه هر دو جهان بمن ارزانی دارید از آن شکوه مادی و معنوی که دینداران را خرمی و شادمانی بخشد ٥٥

۳ منم آنکسیکه ای مزدا اهورا و ای اشا و ای وهومن شما را و از برای کسانیکه آرمتی کشور فناناپذیر را میآراید سرود گویانم سرودهائیکه تا کنون کسی نسرود تاوقتیکه شما را بیاری میخوانم برای دستگیری من بشتابید ٥٥

٤ منم آنکسیکه با منش پاک از برای محافظت روان دینداران گماشته شده ام چه از پاداش مزدا اهورا برای کردار نیک آگاهم تا مرا تاب و توانائی است خواهم تعلیم داد که مردم بسوی راستی روند ٥٥

---

۱ تقریبا در هریک از قطعات این ها اشا یعنی راستی و وهومنا یعنی منش پاک تکرار شده است مبنوان این ها را بآنها که گهی از صفات اهورا و گهی از فرشتگان اند تخصیص داد ۲ رجوع شود بمقاله گوشورون ۳ در نسخ خطی قدیم در آخر هر جمله سه نقطه میگذاشتند ما نیز این رسم الخط را که دلیل بتمام بودن کلام است منظور داشتیم

۵ ای راستی کی بتو خواهم رسید کی مانند دانائی از دیدن منش پاک خوشنود خواهم شد و از نگریستن بارگاه اهورای بزرگ و جلال مزدا امیدوارم که بازبان خویش وبتوسط این آئین راهزنان را بسوی آنکسیکه بزرگتر از همه است هدایت کنم ஃ

٦ ای مزدا بنا بوعده مطمئن خویش با وهومن و اشا بسوی زرتشت آمده مرا پایداری و پناه استوار بخش تا از پرتو آن بتوانم بخصومت دشمنان غالب گشته پیروز شوم ஃ

۷ ای راستی شکوه منش پاک را از آن من ساز توای آرمتی حاجت گشتاسب و مرا برآر ای مزدا و پادشاه من چنان ساز که پیغمبر تو بتواند شنوندگانی برای خود فراهم کند[۱] ஃ

۸ توای بهتر از همه و با بهترین راستی هم اراده برای بل نامور فرشوستر و خود من و از برای کسیکه اراده تو در آن باشد نیک تر چیز را که نعمت پاک منشی جاودانی است از تو تمنّا دارم ஃ

---

۱ کلمه ای که ما در گاتها به پیغمبر ترجمه کرده ایم در متن وخش کلمه ای که وخشور مشتق از آن است و ذکرش گذشت نمیباشد بلکه از کلمه ماثران است مشتق از ماثرا بمعنی اندیشه و پندار در سانسکریت مانترین آمده است هر دو کلمه اوستائی در تفسیر پهلوی مانسر گردید در یسنا ۳۲،۱۳ و ۵۰،۵ و ۵۰،٦ و ۵۱،۸ استعمال شده است

۹ از پی شکرانه بخشایش تو ای اهورامزدا وای راستی و ای منش پاک همواره در کوششم که مورد غضب واقع نشوم سرودهای ستایش خودرا نیازت میکنم ای کسیکه آرزوهای ما از تو برآورده وامید بهشت ما بسوی تست ⁂

۱۰ کسانی راکه تو از برای درستی کردار و پاکی فکرشان سزاوار میشناسی آرزوی آنانرا برآورده کامروا فرما چه بخوبی میدانم این نیایشها و سرودهائیکه تقدیم تو میشود بدرگاهت پذیرفته اثر نیک خود را بروز میدهد ⁂

۱۱ چون کردار درست و اندیشه نیک مردم را برای محافظت خواهم سپرد از این جهت تو ای مزدا مرا از خرد وزبان خویش بیاموز که زندگانی آینده چگونه خواهد بود ⁂ [1]

قطعه اولی همین ها دو بار تکرار میشود — یتا اهو وئیریو.... ٤ بار — اشم‌وهو .... ۳ بار — ما به های اهیایاسا دورد میفرستیم — ینگهه‌ها تام .... یک بار (رجوع شود بمقاله ملحقات گاتها)

---

۱ اعمال کسی در جهان تلف نمیشود چه خوب و چه بد جمله در گنجینه اعمال محفوظ خواهد ماند پس از حساب روز واپسین و سنجیدن اعمال پاداش و سزا ازروی آنها مقرر گردد در یسنا ۳٤ قطعه دوم نیز اشاره بهمین مسئله میباشد

یسنا ۲۹

خشماویه گئوش اوروه ۱

۱ (ای اهورا مزدا) روان آفرینش بدرگاه تو گله مند است از برای که مرا ساختی که مرا بیا فرید ستم و ستیزه و خشم و زور مرا بستوه در آورده مرا جز تو نگهبانی نیست یک زندگانی پایدار و خرمی بمن بخش °°

۲ آنگاه آفرید گار روان آفرینش از اشا بپرسید آیا تو داوری برای روان آفرینش میشناسی که بدو آسایش بخشد یار و غمخوار او گردد کیست آنکسیکه سزاوار چنین قضاوت است کسیکه خشم و هواخواهان دروغ را درهم تواند شکست °°

۳ اشا در جواب آفرید گار گوید یاور توانائی برای روان آفرینش نیست درمیان مردمان کسی نیست که بداند چگونه بازیر دستان رفتار کند (اهورا گوید) همان درمیان خاکیان توانا ترین کسی است که من از اثر استغاثه اش بیاری او شتابم °°

٤ (اشا گوید) مزدا از همه کس بهتر بیاددارد که در گذشته از دیو و مردم چه اعمالی سرزد و از این پس چه از آنان بروز خواهد کرد با خود اهوراست قضاوت آنچه اراده اوست ما بدان خوشنودیم °°

---

۱ این ها عبارت است از گفتگو سؤال و جوابیکه درمیان اهورامزدا و وهومن و اشا و گوشورون (روان آفرینش) و زرتشت میگذرد رجوع شود بمقاله گوشورون

۵ هادو من و روان آفرینش دستهارا بسوی اهورا بلند نموده وی را میستائیم که روا مدارد نیکوکاران دچار زوال شوند و هوا خواهان دروغ بکارگران درست غالب کردند ៚

۶ آنگاه مزدا اهورا خدای دانا وآئین شناس خود گوید از برای تو دوار دادگریکه از روی آئین مقدس رفتار کند نیست خداوند دهقان ستور پرور را برای غمخواری تو مقرر داشت ៚

۷ این سرود های ستایش از مزدا اهورائی است که اراده اش با راستی یکسان است و از برای رستگاری جهان و مردم درستکردارش فرود آمده است
(روان آفرینش پرسد) درمیان مردمان که ای وهومن برای محافظت من برگزیده شد ៚

۸ (وهومن پاسخ دهد) یگانه کسی که آئین ایزدی بذیرفت زرتشت سپنتمان اُست اوست ای مزدا که اندیشه راستی بگستراند از این رو باو گفتار دلپذیر داده شد ៚

۹ آنگاه از روان آفرینش خروش برخاسته (گوید) آواز مرد ناتوانی بمن رسید مرا خواهش مرد دلیر و زور مندی بود کی چنین دلاور زبردستی بفریادم خواهد رسید ٥٥

۱۰ (زرتشت گوید) ای اهورا بروان آفرینش تاب وتوانائی بخش از راستی و پاک منشی اقتداری بر انگیز که از نیروی آن صلح وآسایش برقرار گردد آری ای مزدا من دریافتم که خود آنرا توانی بر انگیخت ٥٥

۱۱ کجاست عدالت و پاک اندیشي و شهریاری پس ای مردم مرا بپذیرید تا جمع پیروان تعلیم دریافت کنند (روان آفرینش گوید) ای اهورا انیک پناه ما فرا رسید و از پی شکرانه آن ستایش خویش تقدیمت کنیم ٥٥

قطعه اول از نخستین ها ۲ بار تکرار میشود — یتا اهو وئیریو ٤ .... بار — اشم وهو ....۳ بار — ما به های خشما و یه گئوش درود میفرستیم — ینگه هاتام .... یک بار

یسنا ۳۰

ات تا وخشیا [۱]

۱ انیک از برای کسانیکه خواستار شنیدن اند سخن بدارم
پیش از همه مرد دانا راست که این سرودهای ستایش
اهورا و نیایش وهومن و سعادت کسیکه بآن گوش
فراداده باراستی بسوی سرای درخشان (فردوس) خواهد
نگریست بخاطر خود بسپرد °°

۲ بسخنان مهین گوش فرادهید با اندیشه روشن بآن بنگرید
میان این دو آئین (دروغ وراستی) خود تمیز دهید پیش
از آنکه روز واپسین فرارسد هر کسی بشخصه دین خود
اختیار کند بشود که در سرانجام کامروا گردیم °°

۳ آن دو گوهر همزادیکه در آغاز در عالم تصوّر ظهور نمودند
یکی از آن نیکی است در اندیشه و گفتار و کردار و دیگری
از آن بدی (در اندیشه و گفتار و کردار) از میان این دو
مرد دانا باید نیک را برگزیند نه زشت را °° [۲]

٤ هنگامیکه این دو گوهر بهم رسیدند زندگانی و مرگ پدید
آوردند ازین جهت است که در سرانجام دروغ پرستان از
زشت ترین مکان (دوزخ) و پیروان راستی از نیکو ترین محل
(بهشت) برخوردار گردند °°

---

۱ در این ها در دو قطعه اولی توجه حضار از برای مطلب مهمی کشیده میشود و از قطعه سوم از سپنتامینو (خردمقدس) و از انگره مینو (اهریمن خرد خبیث) صحبت میشود رجوع شود بمقاله آئین زرتشت

۲ کلمه ای که ما بگوهر ترجمه کرده ایم در متن گاتها مینو میباشد مستشرقین اروپائی به Geist و یا Esprit ترجمه کرده اند گوهر را معرب آن جوهر ما بمعنی اصلی و قدیمی کلمه گرفته ایم که ذات و وجود و نژاد و تخمه باشد در پهلوی نیز بهمین معنی است گوهر و جوهر (جواهر) بمعنی سنگ قیمتی بسیار جدید است

کلمه ای که به همزاد ترجمه شد در متن یَمَ Yema میباشد که بمعنی توامان است بزبان عامیانه دو قلو و بزبان ادبی جنا به گویند اشتباه نشود با کلمه یِمَ (جم) رجوع شود باسم جم در مقاله اسامی خاص در گاتها قصه چکنم که در ره عشق با محنت و غم جنا بزادیم (سنائی)

۳

۵　از میان این دو گوهر دروغ پرست زشت ترین کردار را برای خود برگزید پیرو راستی آنکسیکه همیشه باکردار نیک خویش خواستار خوشنودی مزدا اهوراست خرد مینوی را که با زیور ایزدی آراسته است اختیار نمود ००

۶　از میان این دو گوهر دیوها نیز بد را از خوب نشناختند زیرا که در هنگام مشورت آنان با همدیگر (دیو) فریب فرارسید ناگزیر زشت ترین اندیشه برای خویش برگزیدند آنگاه بسوی خشم روی آورده تا بتوسط آن زندگانی بشر را تباه کنند ००

۷　قدرت ایزدی (خشترا) وپاک منشی (وهومنا) وراستی (اشا) نیز بیاری مردم شتافتند فرشته محبّت آرمتی بکالبد انسانی پایداری وثبات بخشید تا در آزمایش روز واپسین بپاداش تواندرسید ००

۸　اي اهورا مزدا هنگامیکه کیفرتو براي گناهکاران فرارسد وهومن از فرمان تو کشور جاودانی را برای آنانی بیاراید که دروغ را در بند نموده بدست راستی سپردند ००

۹ ما خواستاریم مانند کسانی بسر بریم که مردم را بسوی راستی رهنمایند بشود مزدا و فرشتگانش بسوی ما آیند بما راستی و یاری خویش بخشند تا اندیشهٔ ما بآنجائیکه سر چشمه دانائی است پی برد ٥٥

۱۰ پس از آن بخوشی جهان دروغ آسیب فرارسد پاداش موعود در سرای فرخنده مزدا و وهومن و اشا بآن کسانی بخشیده شود که نام نیکی از خود گذاشتند ٥٥

۱۱ ای مردم اگر از حکم ازلی که مزدا برقرار داشت برخوردار گشتید و از خوشی این گیتی و سرای دیگر و از رنج جاودانی و زیان دروغ پرستان و از بهره و سود راستی خواهان آگاه شدید آنگاه در آینده روزگار همیشه خوش خواهد بود ٥٥

(قطعه اول از نخستین های اهنود ۲ بار تکرار میشود — یتا اهوو ئیریو.... ٤.بار — اشم وهو .... ۳ بار — ما به های ات تاوخشیا درود میفرستیم — ینگه هاتام.... یک بار)

اهنودگات یسنا ۳۱

تاوَاوروااَته ۱

۱ نظر بفرمان تو انیک ازکلامی خبر دهم که شنیدن آن برای کسانیکه گوش بحکم دروغ داده و آنچه ازراستی است تباه کنند ناگوار است اما برای کسانیکه ازروی خلوص بمزدا ایمان آوردند دلپذیر میباشد ٥٥

۲ چون بهترین راهیکه باید برگزید بنظرتان نیامد پس خود براي داوری بسوی شما هر دو دسته میشتابم آنچنان داوریکه اهورامزدا نیز گواه راستی و درستی اوست تا آنکه همه ما بحسب آئین مقدس زندگانی بسر بریم ٥٥

۳ چه پاداش و سزائی بدستیاری سپنتامینو وآذر برای این دو گروه مهیا خواهی نمود سرانجام کسیکه در راه دین کوشاست چیست ای مزدا مرا اززبان وکلام خودآگاه فرما تا آنرا بجهانیان برسانم ٥٥

٤ هنگامیکه ازراستی استغاثه نموده مزدا و فرشتگانش بیاری خوانده شدند ازاشی و آرمتی (یاوری طلب گردید) پس آنگاه ای وهومن بکشور جاودانی امیدوار توانم بود و ازنیروی آن بدروغ ظفر توانیم یافت ٥٥

---

۱ مطالب عمده این‌ها در راستی و دروغ و دین برحق و مذهب باطل میباشد

۵ ای اشا مرا از بهترین بهره‌ام بیاگاهان تا آنکه ای وهومن بتوانم آنرا ازهم شناخته دریابم و بحافظه بسپرم که چرا از من رشک میبرند ای‌مزدااهورا بیا موزمرا ازآنچه خواهد شدو ازآنچه پیکره هستی نپذیرد ꙳

۶ ازبهترین بهره کشور ایزدی‌ازهمان کشور مینوی مزدا که از پرتو پاک منشی برپاست برخوردار باد کسیکه مرا از سرود فرخنده تکامل و جاودانی راستی آگاه سازد ꙳

۷ آنکسیکه در روز نخست بدرخشیدن و نورانی گشتن این بارگاه نغز اندیشید [۱] کسی است که ازنیروی خرد خویش راستی بیافربد ای مزدا اهورا ای کسیکه هماره یکسانی آن بارگاه مقام نیک منشانی است که توآنان را برتری دهی ꙳

۸ ای مزدا همانکه ترا با دیده دل نگربسته درقوه اندیشه خود دریافتم که توئی‌سرآغاز که توئی سرانجام که توئی بدر منش باک که توئی آفریننده راستی که توئی داور دادگر اعمال جهانی ꙳

---

۱ شباهت دارد بنخستین جمله تورات در سفر پیدایش در جائیکه گوید خدا گفت روشنائی بشود روشنائی شد

۹ ازآن تو بود آرمتی ازآن تو بود نیروی آفریننده ستوران و خرد روشن که ستور را آزاد گذاشته تا پناه خویش نزد برزیگر وغیر برزیگر اختیار کند [۱]

۱۰ ازاین دو او (ستور) برزیگر کوشا را که دوستار منش پاک است سرور دادگر خویش برگزید غیر برزیگر (چادرنشین) هر چند که در جستجوی آن خویش رنجه کند از پیام ستوده تو بهره مند نگردد [۲] ٥٥

۱۱ در هنگامیکه تو ای مزدا در روز نخست از خرد خویش بشر و دین وقوه اندیشه آفریدی در هنگامیکه زندگانی را بقالب مادی در آوری وقتیکه تو کردار واراده (آفریدی) خواستی که هر کسی بحسب اراده خود از روی اعتقاد باطني رفتار کند ٥٥

۱۲ از همان آغاز این یکی با سخنان سنجیده آواز بلند نموده و دیگری با گفتار دروغین غوغا برداشته هریک بفراخور دل وفکر مغز خویش دانا مانند نادان آرمتی از این یکی بسوی دیکری شتافته باآنکسیکه باز در تردید است پند واندرز میدهد ٥٥

---

۱ کلماتیکه مابه برزیگر وغیر برزیگر ترجمه کرده ایم در متن گاتها واستریا و آواستریا آمده است در تفسیر پهلوی و رزیتار و اورزینار شد در خصوص آرمتی رجوع کنید بمقاله لغات گاتها (امشاسپند)

۲ رجوع شود به های دوم اهنود گاتا و بمقاله گوشورون

۱۳　از هر کار آشکار و پنهان که در خور سزاست و از هر کردار زشت هر چندبسیار کوچک که شایسته بزرگترین توبه است توبد ستیاری اشا آگاهی و با دیدگان روشن خود نگهبانی ꙳

۱٤　ازتو میپرسم ای اهورا چگونه خواهد بود سر انجام کسانیکه ازروی دفتر اعمالشان از دوستاران راستی بشمارند و سزای آنانیکه از یاران دروغ خوانده میشوند ای مزدا در هنگامیکه حساب روز واپسین فرارسد ꙳

۱۵　از تو میپرسم ای اهورا چه چیز است سزای آنکسیکه از برای سلطنت بد کنشی و دروغ پرستي درکار و کوشش است آن بد کنشیکه جز از آزار کردن بستوران و کارگران دهقان کار دیگری از او ساخته نمیشود هر چند که از دهقان آزاری با و نمیرسد ꙳

۱٦　از تو میپرسم اگر دانائی را بواسطه راستی آرزوی برتری بخشیدن به خان و مان و شهر و ده است (واگر) میخواهد که مثل توبشود اي مزدا اهورا کی بدان رسد و چگونه باید رفتار کند[۱] ꙳

۱　مقصود ازآن دانا خود زرتشت است

۱۷ کدام یک از این دو بزرگتر است کسیکه پیرو راستي است و یا کسیکه بدروغ گرویده است دانائی باید دانای دیگر را از آن آگاه سازد بیش از این نشاید که نادان سرگشته بماند تو خود اي مزدا اهورا در پاک منشی آموزگار ما باش ۞

۱۸ هیچ یک از شما نباید که بسخنان وحکم دروغ پرست گوش دهد زیرا که او خان‌ومان و شهر و ده را دچار احتیاج و فساد سازد پس با سلاح اورا از خودتان برانید ۞

۱۹ بآن کسی باید گوش داد که از راستی برخوردار است بآن دانائیکه درمان بخش زندگانی است بآن کسیکه براي اثبات کلام خویش در برابر آتش سرخ تو اي اهورا که از براي قضاوت مدعیان برافروخته شود استوار تواند ایستاد ۞

۲۰ کسیکه بدوستار راستی بگرود از او در آینده ذلت طولانی و تیرگی و خورش زشت و ناله‌وفغان دور ماند اما شما اي دروغ پرستان روزگارتان چنین خواهد بود اگر کردارتان رهنماي و جداتان گردد ۞

۲۱ مزدا اهورا تمام قدرت کامل و اقتدار خسروي خود را با رسائی (هروتات) و جاودانی (امرتات) و راستی (اشا) و شهریاري (خشترا) و پاک منشی (وهومنا) بآن کسی بخشد که در اندیشه و کردار دوست او باشد ००

۲۲ نزد مرد دانا و نزد کسیکه از فهم خویش دریافت آشکار است که یاور ارجمند تو اي مزدا اهورا کسی است که از گفتار و کردار خویش پشتبان راستی و مملکت جاودانی نیکی است ००

(قطعه اول ازنخستین ها ۲ بار تکرار میشود — یتا اهو ویریو ٤ .... بار — اشم وهو .... ۳ بار — ما به های تاو اورواتة درود میفرستیم — ینگه ها تام .... یک بار)

اهنود گات ٣٢

اهیا چا خئو توش ١

١ (زرتشت گوید) براي رسیدن بآمرزش مزدا اهورا باید پیشوایان و شرفا و برزیگران و شما نیز اي دیوها آنچنان که من میآموزم کوشا باشید ماميخواهيم مانند گماشتگان تو دور سازیم کسانیکه ترا دشمنند ٢ ៚

٢ بآنان ٣ مزدا اهورا پروردگاریکه با پاک منشی پیوسته و با روشنائی یکسان است بتوسط خشترا پاسخ دهد براي اخلاص و پارسا و مقدس تان ما برآنیم که شما را ازخود دانیم ៚

٣ (زرتشت گوید) اما همه شما دیوها و آن کسیکه شما را میستاید از نژادزشت منشان هستید دروغ وخودستائی و ازاین قسم اعمال که ازآن مدتی است در هفت کشورازخود شهرتی انداختید کار تان است ٤ ៚

٤ از زمانیکه شما برآن شده اید که بمردمان بدترین صدمه رسانید باید شما را دوستکان دیوها نامند که از اندیشه نیک دور و ازاراده مزدااهورا گریزان و ازآئین مقدس رو گردانند ៚

---

١ در این ها غالباً از دیوها و گمراه کنندگان مردم و پیشوایان آئین دروغین مثل کاویها و کرپانها صحبت میشود

٢ در این قطعه زرتشت بهر سه طبقه از مردم و بدیوها خطاب میکند اما فقط طبقات سه گانه جواب میگویند ماميخواهيم مانند گماشتگان تو وغیره از قطعات بعد معنی روشن تر میشود

٣ مقصود از آنان طبقات سه گانه است

٤ آن کس که دیو ها را میستاید گرهماست که از پیشوایان دیو یسناست در قطعات بعد از او اسم برده میشود رجوع شود باین اسم بمقاله اسامی خاص در گاتها

۵ شما اي ديوها بتوسط کرداريکه او (گرهما) و آک منش با اندیشه و گفتار زشت خویش بیاموخت مردم را از حیات نیک و جاودانی محروم میسازید وهم اوست (گرهما) که دروغ پرست را در تباه کردن زندگانی انسان تعلیم داد ꙰

۶ ازبسياري جرم او موفق شد ازآنکه شهرتی ازخود بپیچاند چنانکه آرزوي وي چنين بود اي اهورا تو خدمت هرکسی را بيادداري تو از خرد کامل خويش ازآن آگاهی و در کشورجاودانی تو اي مزدا و اي اشا قضاوت آن خواهد شد ꙰

۷ هيچ يک ازاين جرم ها نبايد از مرد دانائی سر زند زيرا چنانکه معلوم است بعد ازآزمایشی که با فلز گداخته مقرر است بنتیجه و سود خواهند رسید عاقبت گناه را تو ازهمه بهتر دانی ای مزدا اهورا ꙰

۸ آشکاراست که جم پسر ویونگهان از همین گناهکاران است [۱] کسیکه برای خوشنود ساختن مردمان خوردن گوشت بآنان آموخت در آینده تو ای مزدا باید میان من وا و خود قضاوت کنی ꙰

۱ در خصوص جم و وایونگهان رجوع شود بمقالهٔ اسامی خاص

۹ آموزگار گمراه کننده نقشهٔ زندگانی و آئین را ننگین میسازد و باز میدارد ازآن که قدر وقیمت پاک منشان را بشناسند .با این سخنان شکوه آمیز که ازروانم برخاسته است بدرگاه تو گله مندم ای مزدا و ای اشا ݀

۱۰ این است آن کسیکه کلام مقدس را ننگین ساخته از ستوران وخورشید بزشتی یاد میکند زشتیکه با دیدگان نیز میتوان دید [۱] و هوشمندان را از دروغ پرستان میشمرد وچراگاهان را ویران میکند وبضد پیروان راستی سلاح بکار میبرد ݀

۱۱ اینان کسانی هستند که بنابود کردن زندگانی کوشند این دروغ پرستانیکه همیشه میاندیشند کدبانوان وکدخدایان این پیروان راستی را بامید بهره وسودی ازبهترین منش دور سازند ای مزدا ݀

۱۲ نفرین تو ای مزدا بکسانی باد که از تعلیمات خود مردم را از کردار نیک منحرف میسازند وبکسانیکه گاورا با فریاد شادمانی قربان میکنند از آنان است گرها و پیروانش که از راستی گریزانند وکرپانها وحکومت آنان که بدروغ مایلند݀

---

۱ مقصود از آن قربانی گاو و چارپایان دیگری است که در مراسم مذهبی دیو یسنا بجای میآوردند و زرتشت بضدّ آن است قطعات آینده ۱۲و۱٤ نیز راجع بهمین مسئله است

۱۳ هنگامیکه گرهما و این تباه کنندگان زندگانی در جهان دیگر بسرای زشترین منش در آیند [1] هر چند که برسیدن پیام پیغمبر تو ناله برآورند ازآنان باز داشته شود وازدیدار راستی بی بهره مانند ៚

۱۴ دیر زمانی است که گرهما ونیز کاویها تمام فکر و قوه خود را برای ستم گماشته اند چه میپندارند که از این راه دروغ پرستان را یاری کنند و میگویند که گاو برای قربانی است تا دور دارندهٔ مرگ بیاری ما شتابد [2] ៚

۱۵ از این جهت کربانها وخاندان کاوی بتوسط همان کسانیکه از آنان ستم کشیده اما سر اطاعت فرود نیاوردند نابود شوند آنانرا این دو برهانند وبسرای منش پاک در آورند [3] ៚

۱۶ از هر چیز بهتر وستوده تر این است ای‌مزدااهورا که ترا بهمه کس پیروزی‌است و بکسیکه قصد تباهی من کند که من ظلم دروغ پرست را بضد عشقم بازتوانم داشت ៚

(قطعه اول از نخستین ها ۲ بار تکرار میشود—یتا اهووئیریو.....۴ بار— اشم وهو.....۳ بار— مابه های اهنا جا خئوتوش درود میفرسیم—ینگه ها نام .... یک بار)

---

۱ غالباً در گاتها باین قسم تعبیر برای فردوس و دوزخ برمیخوریم کلمه دَمانَ (مان) و کلمه خانه با کلمات دیگر پیوسته مثل خانه ستایش خانه پاک منش خانه خردمندان و خانه تو (مزدا) برای فردوس استعمال میشود همچنین خانه دروغ خانه دیوها خانه آک منش خانه زشترین منش برای دوزخ میآید کلمه خنترا نیز مطلق برای بهشت گفته میشود و باضافه کلمات بدی و زشتی برای دوزخ استعمال میگردد.

۲ مقصود از دوردارندهٔ مرگ شربت مسکری است که در مراسم مذهبی دیویسنا استعمال میکردند غالباً همین صفت در متن اوستا دُرَاُ شه که در پهلوی دُرش باشد برای شربت هوم استعمال شد از این‌جهت بطور اطمینان‌میتوان گفت که از صفت مذکور شربت مسکری مقصود است و زرتشت بضد استعمال آن میباشد

۳ در سنت بهدینان این‌دو را از دو فرشته خرداد و امرداد مقصود میدانند و از سرای منش پاک بهشت اراده شده است

اهنودگات یسنا ۳۳

یتا آئیش ایتا

۱ چنانکه در آئین روز نخست فرمان رفت دادگر از روی انصاف با دروغ پرست و پیرو راستی رفتار خواهد کرد هم چنین با کسیکه اعمالش با بدی و خوبی مخلوط است که تا بچه اندازه از آن درست و نا درست است [۱] ꙰

۲ کسیکه بضد دروغ پرست با زبان یا با فکر و یا با دستها ستیزگی کند و یا آنکه یکی از پیروانش را بدین نیک در آورد چنین کسی خوشنودی مزدا اهورا را برای نجات خود فراهم میکند ꙰

۳ کسیکه دوستار راستی را خرم خواهد چه از پیشوایان و چه از شرفا و برزیگران کسیکه با غیرت از ستوران پرستاري کند چنین کسی روزی در بوستان اشا و وهومن بسر برد [۲] ꙰

٤ ای مزدا منم آن کس که از نیایش خویش نافرمانبردار و بدمنش را از تو دور خواهم واز شرفا خودستائي را و از برزیگران دروغ همسایگان را واز پیشوایان فرومایگان را و از چراگاه ستوران بدترین پاسبان را ꙰

---

۱ نیکو کاران را به بهشت و گنه‌کاران را بدوزخ برند آنانیکه در روز حساب اعمالشان با خوبی و بدی آمیخته است به همسکان (برزخ) جای گزینند رجوع شود بمقاله آئین زرتشت در یسنا ٤٨،٤ نیز اشاره ببرزخ است

۲ بوستان و یا مرغزار اشا و وهومن نیز کنایه از فردوس است

۵ منم آنکسیکه در سرانجام پس از پایان یافتن زندگانی در کشور پاک منشی و در راه مستقیمی که بسوی راستی دلالت کند در آنجائیکه بارگاه مزدا اهوراست مهین سروش ترا بیاری خواهم خواند ಃ

٦ منم آن پیشوائیکه راه درست راستی را بیاموختم انیک از منش پاک میخواهم چیزی تعلیم گیرم که از آن زراعت را بکار اندازم و باین امید مرا خواهش دیدار این دواست آنان را دیدن و مشورت کردن [۱، ۲، ۳]

۷ ای بهتر از همه بسوی من آی نگاهی بمن افکن ای مزدا ای راستی و منش پاک خودرا بمن بنمائید تا آنکه مرا بیرون از انجمن پیروانم بتوانند شنید .باید درمیان ما راه ستایش و ادای فرائض معلوم گردد ಃ

۸ آنچه از من سرزند ای وهومن و ای اشا نمازیکه از مثل منی تقدیم مانند شما کسانی میشود وسخنانیکه برای نیایش تان میسرایم آنها را راست و درست بشمرید ای خورداد و ای امرداد بمن از صفات خاصه خود تان ببخشید [٤]

---

۱ کلمه ای که به پیشوا ترجمه شد درمتن زآوتر Zaotar آمده است در پهلوی زوت شد هنوز هم در اجرای مراسم دینی اسم یکی از آن دو موبدیکه آداب مذهبی بجای میآورد زوت میباشد و دیگری راسپی

۲ در متن وهشت مناه بجای وهومناه که ما همیشه بوهومن (بهمن) و یا منش پاک ترجمه کرده ایم آمده است

۳ مراد از «این دو» اشا فرشته راستی و وهومن فرشته پاک منشی است

٤ صفات خاصه خرداد و امرداد همان است که از معنی لفظی آنان که رسائی و جاودانی باشد بر میآید

۹ خرد تو ای مزدا بهمراهی آن دو یاوران خوشی بخش که از پرتو آنان کشور راستی در فزایش و بالش است باید بهترین منش را نصیب کسی سازد که من وی را براه راست آورم یاری این هر دو یقیناً شامل حال ماست چه روان آنان متفق و یکسان است [1] ൦൦

۱۰ ای مزدا تمام خوشی حیات را که در دست تست از آنچه بوده و هست و خواهد بود باراده خویش بما ارزانی دار بدستیاری وهومن وخشترا و اشا زندگانی جسمانی را خوش و خرم ساز ൦൦

۱۱ ای توانا تر از همه ای مزدااهورا وای آرمتی ای اشا ای وهومن ای خشترا ای کسانیکه بخشایش فردوس در دست شماست بمن گوش دهید و بمن رحم آورید روزیکه حساب و جزای هریک فرارسد ൦൦
(این قطعه ۳ بار تکرار میشود)

۱۲ ای اهورا خود را بمن نموده بتوسط آرمتی توانائی بخش ای مزدا بدستیاری خرد مقدس خویش نیروی مان ده از پرتو اشا پاداش نیک ارزانی دار برای جزای اعمال بتوسط وهومن از قوت و زور بهره مندمان ساز [2] ൦൦

---

۱ مقصود از این دو یاوران - و هردو - فرشتگان خرداد و مرداد میباشد

۲ آنچه در مقاله لغات گاتها مختصراً در خصوص امشاسپندان گذشت در این جا یاد آور میشویم اشا وهومنا خشترا آرمتی هروتات امرتات در هرجائی از گاتها که بسان فرشته ظهور میکنند واسطه فیض میان اهورا و بندکان میباشند درواقع وزیران و کارگزاران پادشاه حقیقی هستند آنچه مشیت و اراده اهوراست بتوسط آنان انجام گیرد درطی ستایش و نیایش هم آنان بنزد خداوند شفیع قرار داده شده اند

۱۳ برای نگهداری من ای اهورا ای دور بیننده باید بخشایش
بیمانند کشور روحانی خود را مثل پاداش اعمال ایمان
آورندگان بکسانیکه بمن گرویده اند وعده دهی ای آرمتی
مقدس روان‌را (دین) از راستی تعلیم ده [۱] ००

۱٤ زرتشت برای سپاسگزاری جان خویش و برگزیده‌ترین
اندیشه و کردار وکفتار نیک خودرا باآنچه او راست
از تواضع و برتری تقدیم آستان مزدا و راستی مینماید ००

(قطعه اول از نخستین های اهنود ۲ بار تکرار میشود — یتا اهو وئیریو....
٤ بار — اشم وهو .... ۳ بار — ما به های یتا آئیش اینا درود میفرستیم
— ینگه هاتام.... یک بار)

---

۱ کلمه دین که در گاتها دَاِنا Daēna آمده است در همه جا بمعنی مذهب نیست فقط
در یسنا ٤٤، ۱۰ و یسنا ٤٤، ۱۱ و یسنا ٤۹، ٦ و یسنا ۳۳، ۲ باین‌معنی است در بسیاری از جاهای
دیگر بمعنی نفس و ذات و وجدان میباشد و بسا اسم جمع خصایص روحی و مذهبی انسان است
و تشخص باطنی و معنوی او شمرده میشود باین‌معنی دین س‌از مرک انسان خود مستقلاً بسر
میبرد و در روز رستاخیز بروان بیوسة بحسب کردار نیک و یا زشت انسان در بهشت و یا دوزخ
متنعّم و معذّب است دین غیر از جان و روان و فروهر است که جمله از ارواح انسانی بشمار است از
این رو در بسیاري از قطعات گاتها ترجمه کلمه دین بکلمه دیگری دشوار است از این قبیل
است قطعه فوق و قطعه سیزده در یسنا ۳٤

اهنودگات یسنا ۳٤

یا شئوثنا ۱

۱. ای مزدا بکسانیکه تو از برای کردار وگفتار وستایش شان جاودانی وراستی و کشور رسائی خواهی بخشید ما نیز خواستاریم که از آن کسان باشیم تا از بخشایش تو بهره مند شویم ای اهورا °°

۲ همه پندار و کردار نیک منشان را با سرودهای ستایش (از برای محافظت) مرد پاک کسیکه روانش با راستی توام است ببارگاه نیایش تو آورد ای مزدا [۲] °°

۳ با تعظیم و تکریم میزد خود را تقدیمتان میکنیم ای اهورا و ای اشا [۳] تاآنکه همه را از پرتو منش پاک برای بهشت برین رسا سازید آری هوشیاران همیشه ازسودی که ازطرف مثل شما کسانی است اطمینان دارند اي مزدا °°

٤ اززبانه آذر توای اهورا که ازپرتو اشا زورمند است خواستاریم که بگماشته توانا و پیمان شناس تو خوشی و خرمی بخشد و بدشمن بیک اشاره ای مزدا رنج و شکنج آورد °°

---

۱ در اینها غالباً از جزای حسن عمل و نعمت کشور جاودانی (بهشت) صحبت میشود

۲ مقصود ازنیک منشان پیروان مزدیسناست مرد پاک خود زرتشت است بارگاه نیایش (گنجبنه اعمال) جائی است که زرتشت اعمال نیک و بد مردم را حفظ کند رجوع شود به یسنا ۱۱،۲۸

۳ در اوستا میزد آمده است بمعنی فدیه میباشد در ادبیات فارسی بمعنی مجلس ضیافت و عشرت است ای بمیزد اندرون هزار فریدون وی بنبرد اندرون هزار تهمتن (فرخي)
گه خرو شان چو درنبرد تو نای گاه نالان جو در میزد تو چنگ (سنائی)

۵ شما راست سلطنت شما راست توانائی ای مزدا ای وهومن وای اشا خواهشم از شما این است که درماندگان و بیچارگان را دست گیرید ما خودرا ازدسته رهزنان دیوها و مردم جدا ساختیم ⁂

۶ چون شما درحقیقت چنین هستید [۱] ای مزدا و ای اشا و ای وهومن این خود مرامژده‌ئی است از تکامل و کامیابی در همین جهان تا آنکه همواره خورسندتر و شادمان‌تر با ستایش و سرود بسوی شما گرایم ⁂

۷ آیا ارجمندند نزد توای مزدا کسانیکه از تعلیمات خویش با زحمت و رنج بهره وسود چندی بپیروان رسانندمن جز ازشما پناه دیگری نشناسم ای اشا مارا نگهبان و پشتیبان باشید ⁂

۸ پس از این سبب آنان برخلاف اراده تو مارا به بیم و هراس اندازند که از آن بسیار کسان درخطر افتند زیراکه او از من ناتوان قوی تر است ازآنانیکه از راستی بی خبرند نعمت فردوس دور خواهد ماند [۲] ⁂

---

۱ چون در حقیقت شما چنین هستید مربوط است بقطعه گذشته که گفت شماراست سلطنت شماراست توانائی

۲ در قسمت اول قطعه زرتشت از آموزگار دیو یسنا و طرفدارانش و از خود و پیروان خود صحبت میدارد در قسمت دوم از خود بتنهائی و آموزگار دیو یسنا

۹ کسانیکه سپنتا آرمتی را که بنزد دانایان توارجمند است بچشم حقارت مینگرند برای آن است که منش نیک ازآنان دور و سراسرکردار شان نکوهیده و زشت است بسا دور و گریزان است از آنان راستی چنانکه از ما رمه ددها و جانوران درنده ❀

۱۰ دانا مرد هوشمند را بکرداریکه از منش پاک است و بآرمتی مقدس که فزاینده و دوست راستی است هدایت نمود وبخصوصه‌او را بکشور روحانی‌تو‌ای مزدا اهورا امیدوار ساخت ❀

۱۱ درکشور پاک منشی که از پرتو اشا و آرمتی پایدار و همیشه بالنده وفزاینده است ازنعمتهای دوگانه تو آشام رسائی وخورش جاودانی متنعم گردند این چنین تو‌ای مزدا رقیبهای دشمنانت را میآمرزی ❀

۱۲ چه چیز است آئین تو چه را خواستاری چه ستایش و چه نیایش‌خواهی ای‌مزدا و ای‌اشا ما را ازآن خبرده تا همه بشنوند که چه پاداش و سزائی بتوسط اشا داده خواهد شد و (نیز) بدستیاری اشا راه نیک پاک منشی را بمابنما ❀

۱۳ ای اهورا راه پاک منشی ازآن راهیکه بمن خبردادی ازآن راهیکه از پرتو راستی خوب ساخته شده است راهی است که روانهای (دینهای) یاوران هوشیار و خردمندان از پی پاداشیکه تو مقرر داشتی ای مزدا از آن خواهند گذشت [۱] ۞

۱٤ آری ای مزدا این پاداش گرانبها را بدستیاری وهومن در همین جهان خاکی بکسی بخشی که درکار و کوشش است چنانکه در آئین نیک تو از آن وعده شده است آئینیکه کارگران را بسوی عقل و تدبیر کشاند ۞

۱۵ ای مزدا مرا از بهترین علم و عمل خبرده شما ای وهومن و اشا از ستایشهائیکه ما باید بجای آوریم آگاهم کنید از قدرت خویش چنان ساز ای اهورا که انسان محرم مشیت تو گردد ۞

(این قطعه ٤ بار تکرار میشود)

(قطعه اول از نخستین ها ۲ بار تکرار میشود — یتا اهو و ئیریو .... ٤ بار — اشم وهو .... ۳ بار —

---

۱ دین یکی از ارواح انسانی است رجوع کنید به یسنا ۳۳ قطعه ۱۳ و توضحات آن مقصود از یاوران هوشیار حامیان کیش مزد یسناست

ما بههاي یاشئوثنا درود میفرستیم — ما به اهنودگاتای مقدس و سرور تقدس درود میفرستیم ما بسراسر اهنود گاتا درود میفرستیم —
ینگه ها تام .... یک بار

یتا اهووئیریو .... ۲ بار)

مامیستائیم دربندگی اقتدار و شوکت اهورا مزدارا که سرچشمهٔ کلیهاشیاء و فروغ سرشار است و امشاسپندان را و گاتهای اهنود واشتود و سپنتمدووهوخشتر و وهشواشت راکه سروران حقیقت اند و فروهر توانای نیکان و بوریو تکیشان و نبانزدشتان را — اشم وهو....
یک بار - اهماریسچا .... جسهمی ....اشم وهو .... یک بار

برساد بپذیراد بنیوشاد بخوشنودي دادار هورمزد رایومند خرهمند ∵ بخوشنودی اوا هما امشاسپندان پیروزگر ∵ بخوشنودی دین پاک یزدان ∵ بخوشنودی اشو روان زراتشت سپیتمان انوشهروان ∵ بخوشنودی هورمزد اواگاه سه دی و پسه شام ∵ بخوشنودی بهمن و ماه و گوش و رام ∵ بخوشنودی اردیبهشت بلند وآدر و سروش و ورز ورهرام ∵ بخوشنودی شهریور و خور و مهر و آسمان و انرام انغره روشنگاه خدا ∵ بخوشنودی اسپندارمذ و آبان و دین و ارد مارسبند ∵ بخوشنودی خورداد و تیشتر و باد و فروردین ∵ بخوشنودی امرداد و رشن وآشتاد و زمیاد ∵ بخوشنودی روز گه گاتهاپیو گه اهنودگاه .... اهنود گاتها ∵ پذیرفتهٔ هورمزد و امشاسپندان باد ∵ائی‌باریهه وهان رساد اشو نه‌اسم و هو∵ یک بار ۱

---

۱ دراین نماز از ایزدان و فرشتگان بزرگ اسم برده شد رجوع کنید بمقاله جند لغت از گاتها بفصل ایزدان گروه فرشتگان مزدیسنا و بخصوصه بمقاله ملحقات گاتها

(۳)

(بزرگان کر باشد)

(۱)

خوشنومن .... [1]

مس و وه و فیروزگرباد مینوی گه گاتابیو گه اهنود گه گاتابیو گه اشتود گه گاتابیو گه سپنتمد گه گاتابیو گه وهوخشتر گه گاتابیو گه وهیشتو اِشت برساد

بخوشنودی اهورامزدا اشم وهو....(۳ بار) من اقرار دارم که زرتشتی و مزدا کیش هستم دین من آئین اهوراست و دشمن دیوها میباشم بشودکه فروهر پاکان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت حضور بهمرسانند توای زوت برای خوشنودی اهورا مزدائی که سرچشمه کلیه اشیاءاست اهورامزدائی که فروغ سرشار است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گاتهای اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشترو وهشتواشت که سروران حقیقت اند و برای خوشنودی فروهر توانای نیکان و برای خوشنودی پوریوتکیشان و نابازدشتان معنی کلام یتا اهو وئیریو را برای ما آشکار ساز و بکند که راسپی پاک وفرزانه معنی کلام اتا رتوش اشات چیت هچا را برای ما واضح کند

مامیستائیم اهورامزدائی که سرچشمهٔ کلیه اشیاء است اهورامزدائی که فروغ سرشاراست

مامیستائیم امشاسپندانی که ازروی دانش حکمفرمایند

مامیستائیم گاتهارا که سروران حقیقت اندودر بالیدن و نوکردن اشیاء یاری کنند

مامیستائیم اهنود گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم اشتود گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم سنتمد گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم وهوخشتر گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم وهشتواشت گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم همه فروهران نیکان و دلیران و خیرخواهان را اهونور نگهدار بدن است

---

۱ رجوع شود بمقاله ملحقات گاتها

اشتودگات یسنا ٤٣

اوشتا [۱]

۱ بنا بخواهش هریک از اهورای حاجت برآورنده خواستارم که آرزوها را برآورده هریک را از توانائی و پایداری وقوه راستی برخوردار سازد ای آرمتی بهره ای از توانگری وسودی از زندگانی پاک منشی بمن بخش ꝏ
(این قطعه دو بار تکرار میشود)

۲ و بهترین چیز نصیب او باد [۲] آن را که آرزوی بهشت است بتوسط خرد مقدس و مهربان‌خویش بهشت بدو ارزانی دار رحمت پاک منشی که از برکت راستی میبخشی هر روز با شادمانی زندگانی بلند بدو عنایت کن ꝏ

۳ بکند که او (زرتشت) از بهترین قسمت برخوردار گردد کسیکه از برای نجات جهان خاکی بما راه راست بنمودو از برای جهان معنوی بسوی آفریدگان حقیقی در آنجائیکه بارگاه قدس اهوراست دلالت کرد آن مرد وفا شناسی که مانند تو دانا و مقدس است ای مزدا ꝏ

٤ خواستارم که ترا قادر و مقدس بشناسم ای مزدا وقتیکه قسمت هریک را دردست گرفته دروغ پرستان را سزا و دوستاران راستی را پاداش خواهی داد (آن) هنگامی خواهد بود که زبانه آذر تو که بتوسط اشا زورمند است مرا قوه پاک منشی خواهد بخشید ꝏ

---

۱ در سه قطعه اولی این هازرتشت از برای حاضرین و خود دعای خیر میکند و از خداوند خواستار پاداش و جزای اعمال نیک است از قطعه چهارم تا آخر در شرح تجلی نمودن اهورامزداست بزرتشت

۲ این قطعه مربوط است بقطعه پیش «او» راجع بحاجتمند قطعه گذشته است

۵ آنگاه ترا مقدس شناختم ای مزدااهورا هنگامی بود که ترا نخستین بار درکار خلقت حیات ازلی دیدم هنگامی بود که از برای کردار و گفتار زشت سزای زشت و ازبرای کردار وکفتار نیک پاداش نیک از برای روز واپسین مقرر میداشتی ॰॰

۶ درآن روز واپسینیکه تو باخرد مقدس خود ای مزدا با وهومن وخشترا کسیکه از کوشش وی سرای راستی برپاست بآنجا خواهی آمد آنگاه آرمتی قضاوت ترا اعلان کند حکمت ترا کسی نتواند فریفتن ॰॰

۷ آنگاه ترا مقدس شناختم ای مزدا اهورا وقتی بود که وهومن بسوی من شتافت و از من بپرسید تو کیستی و ازچه خاندانی اگر از تو وبستگانت سئوال کنند چگونه و باکدام علامت خودرا معرّفی توانی نمود ॰॰

۸ پس من بدو گفتم نخست منم زرتشت و تا باندازه ای که در قوه دارم دشمن حقیقی دروغ پرست و یک حامی قوی از برای دوستاران راستی خواهم بود تاآنکه از این سبب بکشور جاودانی بیکران توانم رسید همیشه این چنین ترا ستاینده و سرودگو خواهم بود ای مزدا ॰॰

۹ آنگاه ترا مقدس شناختم ای‌مزدا اهورا وقتی بود که وهومن
بسوی‌من‌شتافت و پرسید بچه چیز خود را تشخیص توانی داد
(زرتشت گوید) تا مدتیکه آتش توزبانه کشد و من در
مقابل آن ستایش کنان فدیه آورم پیرو راستی خواهم
بود [۱]

۱۰ بگذار تا اشا را بنگرم کسی را که همواره خواهانم
(مزدا گوید) انیک من بآرمتی و اشا بسوی تو آمدم
اکنون بپرس ازما آنچه خواهی آری سئوالی از تو مانند
سئوال زبردستی است زیرا که او حاجت بزرگ ترا
تواند برآورد ‌°°

۱۱ آنگاه ترا مقدس شناختم ای‌مزدااهورا هنگامی بود که
وهومن بسوی من آمد و من نخستین بار از آئین تو تعلیم
یافتم هرچند که رسالت من درمیان مردمان مابه زحمت
من باشد (اما) آنرا بجای‌آورم چه توآنرا بهترین دانستی °°

۱۲ هنگامیکه مرا گفتي تو بایدبسوی اشا آئي تا آنکه تعلیم یابی
ازآنچه تو فرمان دادی سر نه بپیچیدم (آنگاه که گفتی)
برخیز و بشتاب پیش از آنکه سروش من بهمراهی اشا با گنج
و مال مُزد هریک از دو گروه را از سود وزیان تقسیم کند

---

۱ یعنی ما دامیکه در مقابل آتش مقدس مانند پیشوائی با خدا در رازونیاز خواهم
بود همین سبب خواهد شد که از راستی روی برنتابم و آئین مزدا را از یاد نبرم

۱۳ آنگاه ترا مقدس شناختم اي مزدا اهورا وقتی بود که وهومن بسوي من شتافت تا آنکه از آرزو و خواهش من آگاه گردد با آنکه میدانم که کسی ترا لابد نتواند نمود خواستارم که بمن وعده دهی که پس از سر آمدن زندگانی بلند و خوش بخشایش کشورت را از آنچه سخن رفت بمن ارزانی داري ꙮ

۱٤ پناه و دستگیري مهربانت را چنانکه دانائی آنرا بدوستی تواند بخشید (خواستارم) وقتیکه اي مزدا از قدرت سلطنت تو بتوسط اشا بهره مند گردم پس آنگاه با همه کسانیکه بسخنان تو گوش دارند برخاسته بضد آنانیکه آئین ترا ننگین کنند بستیزم ꙮ

۱۵ آنگاه ترا مقدس شناختم ای مزدااهورا هنگامی بودکه وهومن بسوی من آمد و توشنامتی (۱) بهتر از همه مرا آگاه نمود از آنکه نباید دگرباره خوشنودي دروغ پرستان را بجای آورد زیراکه از آن همه پیروان راستی خصومت آغاز کنند ꙮ

۱٦ ای اهورا او زرتشت مقدس ترین ارواحت را از برای خویش برگزید ای مزدا کالبد آسا (استوار) باد راستی (اشا) در کشور خورشیدسان پر از زندگی وقوه باد فرشته محبت (آرمتی) و وهومن هریک را بحسب کردار از پاداش نیک بنوازاد ꙮ

(قطعه اول از نخستین های اشتود ۲ بار تکرار میشود — اشم وهو .... ۳ بار — مابه های اوشتا درود میفرستیم — ینگه هاتام.... یک بار)

---

۱ تو شنامتي با آرمتي و با سپنتاآرمتي یکي است فرشته مهر و محبت و تواضع و بردباری است

یسنا ٤٤

تت ثوا پرسا [۱]

۱ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما ستایشیکه باید نیاز مانند شما کسانی شود چگونه باید باشد ای مزدا مانند تو کسی باید آن را بدوستی مثل من تعلیم دهد و باید که بدستیاری دوست من اشا مارا در پناه خود بگیری تا منش پاک بما روی کند ⁂

۲ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما آیا در آغاز زندگانی جهان دیگر کسانیکه کردار شان مفید و نیک است بپاداش خواهند رسید آری او (زرتشت) مقدس آن کسیکه دوست و چاره بخش زندگانی است ای اشا آنچه از مردمان سرزند بیاد خویش نگهدارد ای مزدا ⁂

۳ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما کیست آن کسیکه در روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید کیست آن کسیکه بخورشید وستاره راه سیر بنمود کیست آن کسیکه ماه از او گهی پر است و گهی تهی ای مزدا این و بسا چیزهای دیگر را میخواهم بدانم ⁂

٤ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما کیست نگهدار این زمین در پائین وسپهر (در بالا) که بسوی نشیب فرود نیاید کیست آفریننده آب و گیاه کیست که بباد و ابر تند روی آموخت کیست ای مزدا آفریننده منش پاک ⁂

---

۱ این ها مربوط است به یسنای ما قبل (یسنا ٤۳) سئوالاتی که زرتشت از اهورا میکند بنا بدر خواست خود اهورا است که در های مذکور در قطعه دهم بزرتشت گفت «اکنون بپرس از ما آنچه خواهی» این ها بخصوصه شاعرانه است

۵ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما کیست آفریننده روشنائی سودبخش و تاریکی کیست آفریننده خواب خوشی بخش و بیداری کیست آفریننده بامداد و نیمروز و شب که مردم را برای بجای آوردن نماز همی خواند ⁂

۶ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما آیا از آنچه من خبر خواهم داد در واقع هم چنین است روزی اشا و آرمتی بیاری ما خواهند آمد و وهومن بنا بفرمان تو کشور جاودانی را از آن ما خواهد دانست از برای کیست که سعادت و خوشی آفریدی ⁂

۷ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما کیست آفریننده خشترا و آرمتی ارجمند کیست که از روی خرد احترام پدر در دل پسر نهاد من میکوشم ای مزدا که ترا بتوسط خرد مقدس آفریدگار کلّ بشناسم ⁂

۸ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما میخواهم آنچه را که ارادهٔ تست ای مزدا بخاطر خویش بسپرم و آن آئین زندگانی را که از وهومن و اشا میپرسم درست دریابم که آیا چگونه روانم از پاداشهای خرم کننده تو بهره مند خواهد شد ⁂

۹ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا ازآن آگاه فرما برای روان‌دینداراني که من آنان را کامل مینمایم ازسرور کشور جاودانی مانند تو کسی ای مزدا وعده بخشایش بهشت خواهدشد در آنجائیکه تو خود با وهومن مقام میگزینی ٥٥

۱۰ ازتو میپرسم اي اهورا براستی مرا ازآن آگاه فرما دین که از براي بشر بهترین چیز هاست وآن دین من که با راستی یکسان است امیدوارانیکه با گفتار و کردار پارسا و نیک پیروآنند ببخشایش تو خواهند رسید اي مزدا ٥٥

۱۱ ازتو میپرسم اي اهورا براستی مرا ازآن آگاه فرما آیا خیال پاک نیز بنزد کسیکه دین ترا تبلیغ کرد اي مزدا مقام خواهد گرفت تو مرا در آغاز برگزیدي همه دیگران را بد خواه میپندارم [۱] ٥٥

۱۲ ازتومیپرسم اي‌اهورا براستی مرا ازآن آگاه فرما درمیان آنانیکه من انیک صحبت میدارم کدام یک پیرو راستی و کدام یک دروغ پرست است دشمن از کدام طرف‌است نه همان کسی است که طرفدار دروغ است چگونه باید با او رفتار نمود آیا چنین کسی را نباید از دشمنان تو دانست ٥٥

---

۱ مقصود از همه دیگران دروغ پرستانند که بگزاف لاف پیشوائی میزنند

۱۳ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما آیا ما میتوانیم پیروان دروغ را از خود دور نموده بطرف آن نافرمانبردارانی برانیم که از برای راستی زحمتی بخود نمیدهند و کوشش ندارند که از منش پاک مشورتی کنند ꙮ

۱٤ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا ازآن آگاه فرما آیا میتوانم دروغ را بدست راستی تسلیم کنم تاآنرا چنانکه در آئین تو بشارت داده شد بزمین افکند برنج و شکنج گرفتارش سازد و این شکست بزرگ درمیان دروغ پرستان اثر کند ꙮ

۱۵ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا ازآن گاه فرما آیا ترا قدرت آن خواهد بود که اورا (دشمن را) بدستیاری راستی ازمن دور داری در هنگامیکه لشکریان کینه جوی هردو گروه (راستی و دروغ) در مقابل هم ایستند چنانکه از روی سر نوشت نخستین ناگزیر از آنیم بکدام یک از این دو دسته جنگ آوران توپیروزی خواهی بخشیدای‌مزدا ꙮ

۱٦ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما کیست آن پیروزمندی که ازروی دستور تو باید مردم را در پناه خود بگیرد بواسطه یک الهام بمن بگو کیست داور نجات دهنده این جهان که باین کار گماشته گردید [۱] چنین‌داوریکه بنزد اواطاعت و پاک منشی مقام گزید داوریکه تو خود اورا خواستاری ای مزدا ꙮ

---

۱ نجات دهنده خود زرتشت است

۱۷ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما آیا ای مزدا از توجه‌تان کامروا توانم شد و خود را بشما نزدیک توانم نمود و سخنانم اثر خواهد کرد بنا بآنچه بشارت شد تکامل و جاودانی نصیب پیرو راستی خواهد گردید ⁂

۱۸ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما آیا ای اشا ده مادیان و یک شتر و یک اسب که وعده شده است بمن خواهد رسید همچنین بنعمت خوشی جاودانی که از تو پیمان رفت (نایل میشوم) ای مزدا [۱] ⁂

۱۹ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما چه چیز است سزای کسیکه در این جهان در وعده خویش پایدار نماند و مزدی که در مقابل کار و خدمت است نپردازد سزای چنین کسی را که در دیگر سرای دچار آن خواهد شد میدانم ⁂

۲۰ این را میخواهم از تو بپرسم آیا دیوها از شهریاران خوب بوده اند آنان بچشم خود می بینند که چگونه کرپان و اوزیک برای خوشنود ساختن آنان بگاو ظلم و بیداد میکنند و کاویها بجای آنکه آن را بپرورانند و برهنمائی اشا بزراعت بیفزایند آنرا همیشه بناله در میآورند [۲] ⁂

(قطعه اول از نخستین های اشود ۲ بار تکرار میشود — اشم وهو.... ۳ بار — ما به های تت نوا پرسا درود میفرستیم — ینگه هاتام .... یک بار)

---

۱ ازجمله دلایلی که از برای قدمت گاتها میتوان اقامه کرد همین قطعه است از این جا معلوم میشود که در زمان زرتشت هنوز سکّه در ایران معمول نبود با عین جنس مزد پرداخته میشد و داد و ستد میکردند غالباً در اوستا بر میخوریم که مزد طبیب و با اتربان (پیشوای مذهبی) با گاو و گوسفند و استر وغیره پرداخته میشد و نیز این قطعه بهترین دلیل است که خود پیغمبر ایران سخن‌گو است نه انکه دیگری از زبان او

۲ در این قطعه نیز اشاره بقربانی است که در مراسم دیویسنا مجری میداشتند و زرتشت بضد آن است کرپان و اوزیک و کاویها از پیشوایان و امرای دیو یسنا میباشند رجوع کنید بمقاله اسامی خاص در گاتها

یسنا ٤٥

ات فرو خشیا [1]

١ من میخواهم سخن بدارم اکنون گوش فرادهید بشنوید ای کسانیکه از نزدیک و دور برای آگاه شدن آمده اید اینک همه تان آن را بخاطر خود بسپرید چه او (مزدا) در تجلی است نکند که آموزگار بدخواه و طرفدار دروغ با زبان خویش آئین دروغین منتشر نموده حیات جهان دیگر را تباه کند ၀၀

٢ من میخواهم سخن بدارم از آن دو گوهری که در آغاز زندگانی بوده اند از آنچه آن یکی مقدس بدیگری خبیث گفت که فکر و تعلیم و خرد و آرزو و گفتار و کردار و روح ما باهم یگانه و یکسان نیست [2] ၀၀

٣ من میخواهم سخن بدارم از آنچه در آغاز این جهان مزدا اهورای دانا مرا از آن آگاه نمود کسانیکه درمیان شما بآئین (وی) آن چنان که من میاندیشم و میگویم دل ندهند در انجام دنیا پشیمان گشته افسوس خورند ၀၀

٤ من میخواهم سخن بدارم از چیزیکه برای این جهان بهترین چیزهاست بتوسط اشا تعلیم یافتم که مزدا آن را (جهان را) بیافرید کسیکه پدر برزیگران نیک نهاد است و زمین دختر نیک کنش اوست که اهورای از همه چیز آگاه را نتوان فریفتن ၀၀

---

١ از این ها معلوم میشود که پیغمبر درمیان جمعی خطابه میخواند

٢ رجوع شود باهنودگات یسنا ٣٠ قطعه ٣ و توضیحات آن

۵ من میخواهم سخن بدارم از آنچه (مزدای) مقدس تر از همه بمن گفت آن کلامی است که شنیدن آن برای مردمان بهترین چیزهاست کسانیکه برای خوشنودی من از او (پیغمبر) اطاعت کنند چنین کسانی بواسطه سعی شان برای منش پاک بتکامل و جاودانی رسند (چنین گفت) اهورا مزدا ؁

۶ من میخواهم از کسیکه بزرگتر از همه است سخن بدارم مزدا اهورا کسیکه خیرخواه مخلوقات است بتوسط خرد مقدس خویش ستایش کسانی که وی را میستانید میشنود عبادت او را من از وهومن تعلیم گرفتم او بمن از معرفت خویش بهترین چیز آموخت ؁

۷ در دست اوست منفعت و ضرر کسانیکه هستند و بوده اند و خواهند بود آن را خواهند دانست همیشه روح راستی پرستان از بخت خویش برخوردار خواهد بود و دروغ پرستان گرفتار رنج و شکنجه بمانند همه اینها را مزدا اهورا از قدرت خویش بیافریده ؁

۸ تو باید با سرودهای ستایش و تعظیم توجه او را (مزدا را) بسوی ما جلب کنی[1] آری اکنون من میخواهم آن کشوری که (مقام) اندیشه و کردار و گفتار نیک است با دیدگان بنگرم پس از آنکه بتوسط راستی مزدا اهورا را شناختم درود و ستایش خود را در گرزمان تقدیم او کنیم[2] ؁

---

۱ مقصود از تو یک نفر بخصوصه نیست بلکه هر یک از شما مراد است

۲ گرزمان و یا گروثمان در ادبیات فارسی بسیار استعمال شده است در اوستا گرودمانَ Garodemana میباشد یعنی عرش

۹ تو باید خوشنودی او و وهومن را از برای ما فراهم کنی
چه خوشی و ناخوشی ما باراده او صورت پذیرد بشودکه
مزدااهورا از قدرت خویش ما را بکشت و کارباری کند
تا آنکه بستوران و برزیگران نموّ و ترقی دهیم برای آنکه
(ما) بتوسط اشا از منش پاک برخور داریم ៰៰

۱۰ تو باید آن کسی را با نیایش پارسای خود بستائی که جاویدان
مزدااهورا نام دارد چه بتوسط وهومن و اشای خویش
وعده فرمود که در کشور خود ما را از رسائی و جاودانی
و در سرای خویش از نیروی و پایداری متنعّم سازد ៰៰

۱۱ ازاین سبب کسیکه در آینده دیوها و اشخاصیکه او را
(زرتشت را) خوار میخواهند ذلیل بدارد و همه دیگران
را غیر ازکسانیکه باو اخلاص میورزند (پست بشمارد) دین
مقدس داورنجات دهنده (چنین کسی را) مثل دوست و
برادر و پدر خواهد شد ای مزدا اهورا [۱] ៰៰

(قطعه اول از نخستین ها ی اشتود ۲ بار — اشم وهو .... ۳ بار ما به
های ات فروخشیا درود میفرستیم — ینگه هاتام یک بار)

---

۱ یعنی که دین پیغمبر در روز قیامت مثل دوست و برادر و پدر اساب رستگاری
پیروان خواهد شد

اشتودگات یسنا ٤٦

کامنهٔ مئزا [۱]

۱ بکدام خاک روی آورم بکجا رفته پناه جویم شرفا و پیشوایان از من کناره جویند و از دهقانان نیز خوشنود نیستم و نه از بستگان دروغ که فرمانروایان شهرند چگونه ترا خوشنود توانم ساخت ای مزدا ००

۲ من میدانم ای مزدا که چرا کاری از پیش نتوانم برد برای آنکه گله و رمه‌ام اندک و کارگرانم کم است نزد تو گله مندم ای اهورا خود بنگر مرا پناه ده چنانکه دوستی بدوستی دهد (و آگاه ساز) مرا چه چیز است پاداش نیک منشان ००

۳ کی ای مزدا سپیده دم بدر آید و جنس بشر بسوی راستی روی کند کی نجات دهنده بزرگ با گفتار پر از حکمت خویش بمراد رسد کدامند کسانیکه وهومن بیاری آنان آید زهی امیدوارم که آن را نصیب من گردانی ای اهورا ००

٤ دروغ پرست نمیخواهد که پیروان راستی ستوران را در ایالت و ده زیاد نموده بپرورانند آن (دروغ پرستیکه) ببدی مشهور و تمام اعمالش زشت است ای مزدا کسیکه او را از سلطنت براندازد و یا از زندگی محرومش کند این چنین کسی باید پیشقدم گشته راه مستقیم دین را منبسط سازد ००

---

۱ این‌ها عبارت است از قطعات مختلف در چهار قطعه اول پیغمبر از عدم موفقیت خود گله مند است در دو قطعه بعد از تکلیف شرفا نسبت بسایر ایمان آورنده‌گان و در قطعات ۷ و ۸ در امید یاری خداوند و از قطعه ۹ تا ۱۳ از خود و آئین مزدیسنا صحبت میدارد از قطعه ۱٤ تا ۱۷ از گرویدن گشتاسپ و جاماسپ و فرشوستر سخن رفته است

۵ اگر دانائی کسیکه پیرو راستی و فرمانبر آئین است موفق شد که دروغ پرستی را بدین در آورد که از کیش (قدیم) و ارتباط با آن دست بکشد چنین کسی باید پس از اطمینان یافتن بیکی از شرفا خبر دهد تا او را از صدمه دیگران حفظ نماید ای مزدا اهورا

۶ اگر از کسی پناه خواسته شد و بیاری برنخاست ناگزیر چنین کسی با مخلوقاتی محشور گردد که ازدروغ پرستانند زیرا که خود او دوستار دروغ و خیرخواه آن است کسی پیرو راستی است که پیرو راستی دیگر را ارجمند بدارد همانطوریکه تو در آغاز مقرر نمودی ای اهورا ००

۷ ای‌مزدا قطع نظر از آذر و منش پاک که از اثر آنها جهان صداقت نجات خواهد یافت که را از برای‌پناه و حمایت مثل من کسی خواهی گماشت وقتیکه دروغ پرست بقصدآزار من مُهیّا گردد وجدانم را از چنین تعلیمی مطّلع ساز ००

۸ کسیکه خیال دارد دودمان مرا تباه کند مبادا که از کردارش‌آسیبی بمن رسد بشود که کلّیه صدمه خصومتش بخود او مُتوّجه گردد بطوریکه زندگانی خوب نه زشت را ازاو دور کند ای مزدا ००

۹ کیست آن وفا شناسی که نخستین بار تعلیم داد که ما باید ترا مدّق ترین بشناسیم و (ترا) از برای درستکاران مقدس داور اعمال بدانیم ما میخواهیم بتوسط وهومن تو بشنویم آنچه را که خلاّق ستوران باما خبر داد [1] ꞏꞏꞏ

۱۰ ای مزدا اهورا کسیکه از مرد و زن برای من بجا ي آورد آنچه را که تو درطی زندگی بهترین چیز خواندی برای پاداش درستی او کشور پاک منشی بد وعنایت کن و باهمه کسانیکه من آنانرا بعبادت تو میگمارم از پل چنوات خواهم گذشت [2] ꞏꞏꞏ

۱۱ کرپانها وکاویها بواسطه تسلط خویش مردم را بسوی اعمال زشت دلالت کنند تا آنکه حیات جاودانی آخرت آنان را تباه نمایند روان و وُجدان آنان وقتیکه بنزدیک پل چنوات رسد در بیم و هراس خواهد افتادآنان جاویدان در خانه دروغ (دوزخ) بمانند ꞏꞏꞏ

۱۲ وقتیکه راستی از کوشش آرمتی کسیکه از پرتو او بهشت آراسته گردد بیش نبرکان و باز ماندگان ستوده فریانَ تورانی حلول کند پس آنگاه وهومن آنان را بکشور جاودانی در آورد و در روز واپسین اهورامزدا آنان را در پناه خود بگیرد [3] ꞏꞏꞏ

---

۱ رجوع شود به یسنای ۲۹ قطعه ۲ — ٤

۲ پل جنوات در ادبیات مزدیسنان یعنی پل صراط است در اوسنا چنوَت Čǐnvant آمده است معنی لفظی آن پل تشخیص و تصمیم و قضاوت میباشد بقول کتب پهلوی peretav جنوات برای نیکوکاران ببلندی ۹ نیزه و با ۲۷ تیر فراخ گردد اما برای گنهکاران مانند لب تیغ تند و باریک شود

۳ خاندان فریان Fryāna از امرای توران هنوز بدین مزدیسنا نگرویده ولی زرتشت امیدوار است که آنان را از پیروان خویش گرداند رجوع شود باسامی خاص

۱۳ در میان مردم کسیکه سپنتمان زرتشت را بواسطه اطاعت خویش خورسند سازد سزاوار است که چنین کسی بشهرت نیک رسد باین کس مزدااهورا زندگانی جاودانی بخشد وهومن اورا بفردوس برین جای دهد ما چنین کسی را دوست خوب راستی میشمریم ⁂

۱٤ ای زرتشت کدام یک از گروندگان در اتحاد ایمانی دوست تست و یا کیست کسیکه بشهرت نیک خواهد رسید
کی گشتاسب یاور آئین است کسیکه در بهشت در ساحت تو بسر برد ای مزدااهورا کسی است که با سرودهای پاک منشی اورا میستایم ⁂

۱۵ من میخواهم شما را از هیچتسپ و سپنتمان خبر دهم تا آنکه هوشیاران را از بیهوشان تمیز دهید . . . .
بر طبق نخستین آئین اهورا بواسطه این اعمال براستی ملحق گردید [۱] ⁂

۱٦ ای فرشوستر هوگو با این پارسایان بآنسوی بشتاب ما هردو امیدواریم که کامیاب گردید آنجائیکه اشا با آرمتی متفق است در آن کشور جاودانی که از آن پاک منشان است درآنجائیکه مزدااهورا برای گشایش بخشیدن آرام گزیند [۲] ⁂

---

۱ از این قطعه از زمان قدیم یک سطر افتاده است هیچتسپ و سپنتمان از اجداد زرتشت میباشند رجوع شود بمقاله زرتشت و اسامی خاص در گاتها
۲ فرشوستر از خاندان هوگو پدرزن زرتشت و برادر جاماسپ است

۱۷ ای جاماسب هُوُگوَ در آنجا (نزد اهورا) از زیان تان سخن گویم نه از سود تان و از فرمانبرداری و ازستایش و اطاعت تان نزد کسیکه با هوش را از بی هوش میشناسد نزد آن اهورامزدائی که راستی مشاور آگاه اوست ٥٥

۱۸ کسیکه بسوی من گراید من نیز بهترین چیزیکه دارا هستم بتوسط منش پاک با و وعده میدهم اما بکسیکه با ما در سرکینه و دشمنی است خصومت ورزم (چنین کنم) در حالتیکه آنچه مشیّت تان است بجای میآورم ای مزدا و ای اشا این است تصمیم من ازروی خرد و هوشم ٥٥

۱۹ کسیکه بهترین حاجت مرا که زرتشت هستم برطبق آئین مقدس برایم بجای آورد چنین کسی در زندگی آینده در سر زمین جاودانی از نعمت فراوان برخوردار گردد ٥٥

(قطعه اول از نخستین های اشتود ۲ بار — اشم وهو .... ۳ بار —

---

۱ یعنی از فرشوستر و برادرش جاماسب طوری بنزد اهورا مزدا شفاعت خواهد شد که مورد رحم و عنایت شوند

به های نامنهٔ مثرا درود میفرستیم — ما به گاتها اشتود مقدس و سرور تقدس درود میفرستیم— ما بسراسر گاتهای اشتود درود میفرستیم ینگه هاتام .... یک بار

یتا اهووئیریو .... ۲ بار)

مامیستائیم (۱) دربندگی اقتدار و شوکت اهورا مزدا را که سرچشمهٔ کلیه اشیاء و فروغ سرشار است و امشاسپندان را و گاتهای اهنود واشتود و سپنتمد ووهوخشتر و وهشواشت را که سروران حقیقت اند و فروهر توانای نیکان و پوریو تکیشان و نبانزدشتان را — اشم وهو.... یک بار - اهماریسچا .... جسه می .... اشم وهو .... یک بار

برساد بپذیراد بنیوشاد بخوشنودي دادار هورمزد رایومند خرهمند ؛ بخوشنودی اوا هما امشاسبندان پیروزگر ؛ بخوشنودی دین پاک یزدان ؛ بخوشنودی اشو روان زراتشت سپیتمان انوشه‌روان ؛ بخوشنودی هورمزد او اگاه سه دی و یسپه شام ؛ بخوشنودی بهمن و ماه و گوش و رام ؛ بخوشنودی اردی‌بهشت بلند وآدر و سروش و ورز ورهرام ؛ بخوشنودی شهر یور و خور و مهر و آسمان و انیرام انغره روشن‌گاه خدا ؛ بخوشنودی اسپندارمد و آبان و دین و ارد مارسپند ؛ بخوشنودی خورداد و تیشتر و باد و فروردین ؛ بخوشنودی امرداد و رشن وآشتاد و زمیاد ؛ بخوشنودی روز گه گاتهایو گه آشتودگاه .... آشتود گاتها پذیرفتهٔ هورمزد و امشاسپندان باد ه‍ اَتَیاریهه وهان رساد اشونه اشم وهو .... یک بار ۱

۱ رجوع شود بمقاله ملحقات گاتها

خوشنو من .... [۱]

مس و وه و فیروزگرباد مینوی گه گاتا بیو گه اهنود گه گاتا بیو گه اشتود گه گاتا بیو گه سپنتمد گه گاتابیو گه وهوخشتر گه گاتا بیو گه وهیشتو اِشت برساد

بخوشنودی اهورا مزدا اشم وهو....(۳ بار) من اقرار دارم که زرتشتی و مزدا کیش هستم دین من آئین اهوراست و دشمن دیوها میبا شم بشودکه فروهرپاکان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت حضور بهمرسانند توای زوت برای خوشنودی اهورا مزدائی که سرچشمه کلیه اشیاءاست اهورا مزدائی که فروغ سرشار است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گاتهای اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشترو وهشتواشت که سروران حقیقت اند و برای خوشنودی فروهر توانای نکان و برای خوشنودی پوریوتکیشان ونبانزدشتان معنی کلام یتا اهو وئیریو را برای ما آشکار ساز و بکند که راسپی پاک وفرزانه معنی کلام اتا رتوش اشات چیت هچا را برای ما واضح کند

مامیستائیم اهورامزدائی که سرچشمهٔ کلیه اشیاء است اهورامزدائی که فروغ سرشاراست

مامیستائیم امشاسپندانی که ازروی دانش حکمفرمایند

مامیستائیم گاتهارا که سروران حقیقت اندودر بالیدن و نموکردن اشیاء یاری کنند

مامیستائیم اهنود گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم اشتود گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم سپنتمد گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم وهوخشتر گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم وهشتواشت گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم همه فروهران نیکان و دلیران و خیرخواهان را اهونور نگهدار بدن است

---

۱ رجوع شود بمقاله ملحقات گاتها

(𐬵𐬁. ٤٧)

[illegible]

(١) 𐬯𐬞𐬆𐬧𐬙𐬁. 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌𐬌𐬏. 𐬬𐬀𐬵𐬌𐬱𐬙𐬁𐬗𐬁. 𐬨𐬀𐬥𐬀𐬢𐬵𐬁.
𐬵𐬀𐬗𐬁. 𐬀𐬴𐬁𐬝. 𐬱𐬌𐬌𐬀𐬊𐬚𐬀𐬥𐬁𐬗𐬁. 𐬬𐬀𐬗𐬀𐬢𐬵𐬁𐬗𐬁.
𐬀𐬵𐬨𐬁𐬌. 𐬛𐬄𐬥. 𐬵𐬀𐬎𐬭𐬬𐬁𐬙𐬁. 𐬀𐬨𐬆𐬭𐬆𐬙𐬁𐬙𐬁.
𐬨𐬀𐬰𐬛𐬂. 𐬑𐬱𐬀𐬚𐬭𐬁. 𐬁𐬭𐬨𐬀𐬌𐬙𐬍. 𐬀𐬵𐬎𐬭𐬋 ∘

[٢ بند]

(٢) 𐬀𐬵𐬌𐬌𐬁. 𐬨𐬀𐬦𐬌𐬌𐬇𐬎𐬱. 𐬯𐬞𐬇𐬥𐬌𐬱𐬙𐬀𐬵𐬌𐬌𐬁. 𐬬𐬀𐬵𐬌𐬱𐬙𐬆𐬨.
𐬵𐬌𐬰𐬎𐬎𐬁. 𐬎𐬑𐬜𐬁𐬌𐬱. 𐬬𐬀𐬢𐬵𐬇𐬎𐬱. 𐬆𐬭𐬇𐬥𐬁.
𐬨𐬀𐬥𐬀𐬢𐬵𐬋. 𐬁𐬭𐬨𐬀𐬙𐬋𐬌𐬱. 𐬰𐬀𐬯𐬙𐬋𐬌𐬠𐬌𐬌𐬁. 𐬱𐬌𐬌𐬀𐬊𐬚𐬀𐬥𐬁. 𐬬𐬆𐬭𐬆𐬰𐬌𐬌𐬀𐬝.
𐬋𐬌𐬌𐬁. 𐬗𐬌𐬯𐬙𐬍. 𐬵𐬎𐬎𐬋. 𐬞𐬙𐬁. 𐬀𐬴𐬀𐬵𐬌𐬌𐬁. 𐬨𐬀𐬰𐬛𐬂 ∘

(٣) 𐬀𐬵𐬌𐬌𐬁. 𐬨𐬀𐬦𐬌𐬌𐬇𐬎𐬱. 𐬙𐬎𐬎𐬇𐬨. 𐬀𐬵𐬍. 𐬙𐬁. 𐬯𐬞𐬆𐬧𐬙𐬋.
𐬫𐬇. 𐬀𐬵𐬨𐬁𐬌. 𐬔𐬄𐬨. 𐬭𐬄𐬥𐬌𐬌𐬋-𐬯𐬐𐬆𐬭𐬆𐬙𐬍𐬨. 𐬵𐬇𐬨-𐬙𐬀𐬱𐬀𐬝.
𐬀𐬝. 𐬵𐬋𐬌. 𐬬𐬁𐬯𐬙𐬭𐬁𐬌. 𐬭𐬁𐬨𐬁𐬛𐬁. 𐬁𐬭𐬨𐬀𐬌𐬙𐬍𐬨.
𐬵𐬌𐬌𐬀𐬝. 𐬵𐬇𐬨. 𐬬𐬋𐬵𐬏. 𐬨𐬀𐬰𐬛𐬁. 𐬵𐬇𐬨𐬟𐬭𐬀𐬱𐬙𐬁. 𐬨𐬀𐬥𐬀𐬢𐬵𐬁 ∘

(٤) 𐬀𐬵𐬨𐬁𐬝. 𐬨𐬀𐬦𐬌𐬌𐬇𐬎𐬱. 𐬭𐬁𐬭𐬆𐬱𐬌𐬌𐬈𐬌𐬧𐬙𐬍. 𐬛𐬭𐬆𐬔𐬎𐬎𐬀𐬧𐬙𐬋. 𐬨𐬀𐬰𐬛𐬁.
𐬯𐬞𐬆𐬧𐬙𐬁𐬝. 𐬥𐬋𐬌𐬝. 𐬌𐬚𐬁. 𐬀𐬴𐬁𐬎𐬥𐬋. 𐬐𐬀𐬯𐬇𐬎𐬱𐬗𐬍𐬝.
𐬥𐬁. 𐬀𐬴𐬁𐬎𐬥𐬉. 𐬐𐬁𐬚𐬇. 𐬀𐬢𐬵𐬀𐬝. 𐬌𐬯𐬎𐬎𐬁. 𐬗𐬍𐬝.
𐬞𐬀𐬭𐬇𐬀𐬊𐬱. 𐬀𐬐𐬋. 𐬛𐬭𐬆𐬔𐬎𐬎𐬁𐬌𐬙𐬉 ∘

سپنتمد گات یسنا ٤٧

سپنتا مینو [١]

١ نسبت بخرد مقدس و آئین ایزدی نیک اندیشیدن و نیک گفتن و نیکی بجای آوردن (سبب میشود که) اهورا بتوسط خشترا و آرمتی بما رسائی و جاودانی بخشد ؂

(این قطعه ٢ بار تکرار میشود)

٢ برای حق معرفت مزدا که پدر راستی است باید نسبت باین خرد مقدس بهترین اعمال را بجای آورد خواه از گفتار زبان و سخنانیکه از خیال پاک است و خواه از کار بازوها و کوشش پارسا ؂

٣ ای مزدا توئی پدر مقدس این خرد ای کسیکه جهان شادمانی بخش آفریدی و پس از مشورت با منش پاک بتوسط آرمتی بآن صلح و مسالمت دادی ؂

٤ ای مزدا از این خرد مقدس دروغ پرستان برافتادند نه پیروان راستی خواه کسی را مال بسیار باشد خواه اندک باید دوست پیرو راستی و بضد دروغ پرست باشد ؂

---

١ در این‌ها در هر شش قطعه سپنته مینو تکرار شده است که بمعنی خرد مقدس است و بخوبی از این قطعات برمیآید که سپنته مینو غیر از اهورامزداست رجوع شود بمقاله آئین زرتشت

٥ ای مزدا اهورا از آن بهترین نعمتهائی که تو بتوسط این خرد مقدس بپیرو راستی وعده دادی آیا دروغ پرست که از اعمال خویش پیرو آک منش است برخلاف اراده تو از آن بهره مند تواند شد ١ ۞

٦ ای مزدا اهورا تو از این خرد مقدس بتوسط آذر و آرمتی بهر دو طرف جزا خواهی داد بسا اشخاص مایلند که آن را شنیده ایمان آورند ۞

قطعه اول از نخستین های سپنتمد ٢ بار تکرار میشود اشم وهو .... ٣ بار ینگه ها تام .... یک بار

---

١ در متن اک مناه آمده است آک بمعنی بد و زشت است بیوراسب را (ضحاک را) نیزده آک گویند

سپنتمدگات یسنا ٤٨

یزی ادائیش

۱ وقتیکه راستی بدروغ ظفر یا بد هما نطوریکه بسا پیش از این خبرداده شد وبدیوها ومردمان سزا وپاداش جاویدانی بخشند آنگاه اشا از عنایت تو کسانی را بلند سازد که ترا میستایند ای اهورا ஃ

۲ ای اهورا مرا آگاه ساز زیراکه تو آگاهی آیا پیش از فرارسیدن سزائی که تو مقرر داشتی پیروراستی بدروغ پرست غالب خواهد شد آری این غلبه ازبرای جهان یک پیام پارسائی خواهد بود ஃ

۳ از برای مرد دانا بتوسط اشای مقدس تعلیم اهورای نیکخواه مثل تو کسی ای مزدا که از نیروی خرد پاک اندیش خویش بحکمت سرّی آگاهی بهترین تعلیمات است ஃ

٤ کسیکه گهی نیک و گهی زشت اندیش است و کسیکه وجدانش را بواسطه کردار و گفتارش مطیع هوا و هوس و خواهش خویش سازد چنین کسی بحکم ازلی تو در روز واپسین منفرد خواهد شد [۱] ஃ

---

۱ یعنی کسانیکه در ایمان خویش تردید دارند در روز واپسین از بهشتیان و دوزخیان منفرد گشته در برزخ (همستکان) بسر خواهند برد

۵ پادشاهان خوب با اعمال و تعلیم نیک باید سلطنت کنند نه آنکه شهریاران بد بر ما فرمانروا گردند ای آرمتی ای ستوده‌تر از همه زندگانی جهان آینده را بیارای از برای ستوران کشت و ورز مهیا ساز و از برای تغذیه ما آنها را بپروران ꙮ

۶ آرمتی کسیکه بمنش پاک آراسته است از برای ما منزلهای نیک فراهم ساخت بما پایداری و نیروی بخشید مزدااهورا در هنگام خلقت این جهان بدستیاری اشا گیاه برویانید ꙮ

۷ خشم باید باز داشته شود در مقابل ستم ازخودمدافعه کنید ای کسانیکه باداش پاک منشان را بتوسط راستی خواستارید از همان راستی که مرد مقدس از دوستان اوست آرامگاه او (مرد مقدس) در سرای تو خواهد بود ای اهورا [۱] ꙮ

۸ آیا کشور نیک جاودانی وپاداش تو از برایم مقرراست ای مزدا آیا تومار حساب روز وابسین توای اشا در وقت سنجیدن اعمال بدستیاری وهومن بر وفق آرزوی من وفا شناس خواهد بود ꙮ

---

۱ مقصود از مرد مقدس خود زرتشت است

۹ کی خواهم دانست ای مزدا و ای اشا که شما نسبت بکسیکه درپی تباه کردن من است توانا و زبردستید آنچه پاداش نیک نهاد است باید بخوبی از آن اطلاع یابم رهاننده را آرزوی آن است که از قسمت خویش با خبر باشد [۱] ؂

۱۰ کی ای مزدا شرفا برسالت پی خواهند برد کی این مشروب مُسکر و کثیف را خواهی برانداخت از آن چیزیکه کرپانهای زشت کردار و شهریاران بد رفتار بعمدا ممالک را میفریبند ؂

۱۱ کی ای مزدا آرمتي با اشا و خشترا دارندهٔ چراگاهان فراوان و منازل زیبا نمودار خواهندشد کیانند آنانیکه در مقابل دروغ پرستان خونخوار صلح بر قرار سازند کیانند کسانیکه نزدشان معرفت بمنش پاک پیدا خواهد شد ؂

۱۲ کسانی از حامیان ممالک محسوبند ای وهومن و ای اشا که در مقابل حکم مزدا کوشا هستند و با اعمال تکلیف خویش بجای میآورند آنان کسانی هستند که از برای درهم شکستن خشم برانگیخته شدند ؂

(قطعه اول از های سپنتمد ۲ بار تکرار مشود — اشم وهو....۳ بار ما به های یز ّی ّ ادائیش درود میفرستیم — ینگه هاتام....یک بار)

---

۱ مقصود از رهاننده خود زرتشت است

یسنا ٤۹

ات ما یوا

۱ ای مزدا و ای اشا همیشه بنْدْوَ سدّ راه من است وقتیکه میخواهم غفلت زدگان راخوشنود ساخته براه راست آورم ای راستی بسوی من آی و پناه متین من باش ای وهومن بنْدْوَ را نابود ساز [۱] ۞

۲ این بنْدْوَ گمراه کننده که یکی از دروغ پرستان است دیر زمانی است که خار سر راه من است کسی است که منفور اشاست از این جهت است که در جلب نمودن آرمتی مقدس ساعی نیست و نه در خیال آن است که طرف شور منش پاک شود ای مزدا ۞

۳ ای مزدا پایه آئین ما بروی راستی نهاده شد از این جهت سود بخش است پایه مذهب غلط بروی دروغ قرار گرفت از این سبب زبان آور است برای این است که میخواهم مردم بمنش پاک ملحق شوند و همه ارتباط خود را با دروغ پرستان قطع کنند ۞

٤ کسانیکه با زبان خود در میان دوستانشان خشم و ستم منتشر کنند و بضد تربیت ستوران باشند در نزد آنان نه کردار نیک بلکه اعمال زشت غالب است و برای ایمان دروغین شان بسرای دیو در آیند [۲] ۞

---

۱ از امرای مخالف رجوع کنید بمقاله اسامی خاص به بندوَ Bendva

۲ مقصود از سرای دیو جهنّم است .

۵ ای مزدا خوشی و فراوانی از آن کسی است که همیشه شخصیّت خود را بمنش پاک متفق کند و بواسطه راستی بپارسائی مأنوس کردد وبا آنها (لایق) کشور روحانی تو شود ای اهورا ٥٥

٦ ای مزدا وای اشا استغاثه ام از شما این است که آنچه مشیّت شماست بمن بگوئید تا آن را بتوانم درست امتیازدهم که چگونه بایدآئین ترا منتشر سازیم ای اهورا ٥٥

۷ وهومن این را بشنود واشا نیز بآن گوش فرادهد توای اهورا دریاب مرا کدام یک از پیشوایان و کدام یک ازشرفا بدین گرویدند که از آن شهرت نیکی درمیان دهقانان پیچده باشد [1] ٥٥

۸ خواهشم ازتو این است ای مزدااهورا که فراشستر را بخوشترین آمیزش با راستی موفق گردانی و بمن نعمت کشور جاودانی خود ارزانی داری هماره خواهانیم که پیک تو باشیم ٥٥

---

۱ مقصود این است وقتیکه از پیشوایان و شرفا (رزمیان) بدین در آینه درمیان برزیگران شهرت یافته بآنان تأسّی خواهند نمود

۹ باید آن سود بخش کسیکه برای بجای آوردن نیکی آفریده شد باین فرمان ایزدی گوش دهد کسیکه طرفدار آئین درست است (باید) بآنانیکه با دروغ پرستان در آمیزشند اعتنائی نکند کسیکه شخصیّت خودرا با راستی مربوط داشت در روز واپسین از بهترین پاداش برخوردار گردد ای جاماسب [۱] ꙳

۱۰ ای مزدا این فکر پاک و این روح پیرو راستی را با عبادت و خلوص نیت وغیرت ایمانش میخواهم برای محافظت بآستان توآورم تاتو ای توانای بزرگ با قوه جاودانی خویش نگهبان آن باشی ꙳

۱۱ اما آنانیکه گوش بفرمان حکمروایان زشتکردار دارندکار و خیال و ایمان آنان تیره و تباه است روانها با خورش دوزخی بدروغ پرست روی کنند در سرای دروغ آنان از صدر نشینانند [۲] ꙳

۱۲ ای اشا و ای وهومن کدام است فریادرسی تان برای من زرتشت که یاری تان را استغاثه میکنم ای مزدااهورا من از پی بخشایشت با سرودهای نیایش ترا میستایم تاآنچه در نزد تو گرامی تراست بمن عنایت کنی ꙳

(قطعه اول از های سپنتمد ۲ بار تکرار میشود— اشم وهو...۳ بار ما به های ات ما یوا درود میفر سیم — ینگه ها تام ... یک بار)

---

۱ مراد از سود بخش که در اول قطعه گفته شد همان جاماسب میباشد که در آخر از او اسم برده شد

۲ یعنی که روانهای گناهکاران دوزخی باخورشهای بد باستقبال روان نورسیدگان دروغ پرست میروند

یسنا ۵۰

کت موی اوروا

۱ (زرتشت گوید) آیا روانم پس از مرگ میتواند از کسی امید پناهی داشته باشد یقیناً میدانم که آن کس جز از راستی و منش پاک و تو ای مزدا که درهمین جهان باستغاثه‌ام اجابت نموده بمن و ستورانم یاری میکند کسی دیگر نخواهد بود ⁂

۲ آیا ای مزدا ستوران خوشی بخش و چراگاهان بآن کسیکه آرزوی داشتن آنها دارد بخشیده میشود
(مزدا گوید) درمیان گروه انبوه آنانیکه برطبق آئین مقدس بسر برند و خورشید بآنان پر توافکن است در روزیکه در پای حساب واپسین ایستند آنان را بسرای هوشمندان جای دهم [1] ⁂

۳ (زرتشت گوید) ای مزدا از آنچه بدستیاری خشترا و وهومن بآن کس وعده شد بتوسط اشا باو خواهد رسید بهمان کسیکه از پرتو قوه راستی خاک همسایگانیکه هنوز پیرو دروغ است بدین درآورد [2] ⁂

۴ ترا درودگویان و ستاینده ام ای مزدا تا آنکه وهشتامناه وخشترا درپل چنوات در سر راه خانه پاداش آن چیزیکه آرزوی همه دین آورندگان است فرمانبرداران را منتظر شوند [3] ⁂

---

۱ اشاره باین است که آنچه در این جهان آرزوی انسان میباشد در قیامت باو بخشیده شود مستمندان و بینوایان که بسا از نعم و خوشی دنیا محرومند در جهان دیگر بآنها خواهند رسید

۲ مقصود از آن کسیکه باو وعده بخشایش شده است و ممالک همسایه را بدین مزدا خواهد درآورد کی گشتاسب میباشد

۳ وهشتا مناه بمعنی بهترین منش میباشد کلمه مرادف وهومن است مقصود این است که فرشتگان بهمن و شهریور در سر پل صراط منتظر ورود ارواح نیکوکاران شده تا انها را بسوی بهشت دلالت کنند از سرای هوشمندان وخانه پاداش بهشت اراده شده است

۵ آری ای مزدا اهورا و ای اشا یک اشاره صریح و آشکار شما ما را بفردوس رساند چه دوستی و مهربانی شما نسبت به پیغمبر تان یقینی است ؂

۶ پیغمبر ستایش کنان صوت خود را بلند میکند ای مزدا آن دوست راستی زرتشت تا آنکه زبانم را براه راست رهمنون شوی ای آفریننده قوه خرد بتوسط منش پاک مرا از آئین خویش بیاموز ؂

۷ ای تند رو ترین سواران ای اشا و ای وهومن ای توانایان و ای درخشندگان با هیجان ستایش خواهانم که شما را بر آن دارم که بسوی من شتافته مهیّای یاری من گردید ؂

۸ ای مزدا همار ه خواستارم با سرودهای معروفی که از غیرت پارسائی است بسوی تان روی آورم همچنین ای اشا دستهارا بلند نموده با ستایش ایمان آوردگان و با آنچه در خور منش پاک است در مقابل تان ایستم ؂

۹ انیک دگرباره شما را ستایش کنان در مقابل تان ایستاده ام پس از آنکه بطور دلخواه بحسب خدمت خویش بپاداش رسیدم آنگاه خواهم کوشید که دین آورندگان نیز از آن بهره مند گردند ❀

۱۰ اعمالی که پیش از این ازمن سرزد و آنچه بعد بجای آورم و آنچه ای وهومن دیدگان را مسرّت بخشد چه از نور خورشید و سپیده صبح درخشان جمله ازپی تسبیح تست ای راستی ای مزدا ❀

۱۱ تا مرا تاب و توانائی است مایلم که ثناخوان شما بشم ای مزدا ای راستی آفریننده بشر بتوسط منش پاک طلب میکند از آنکه او (بشر) بجای آورد آنچه را که بهتر موافق اراده اوست (خداست)

(قطعه اول از نخستین های سپنتمد۲ بار تکرار میشود— اشم وهو .... ۳ بار—ما به های کت موی اورروا درود میفرستیم—ما به گاتهای سپنتمد مقدس و سرور تقدس درود میفرستیم—ما بسراسر گاتها درود میفرستیم ینگه هاتام .... یک بار)

یتا اهووئیریو .... ۲ بار)

مامبستائیم (۱) دربندگی اقتدار و شوکت اهورا مزدا را که سرچشمهٔ کلیه اشیاء و فروغ سرشار است و امشاسپندان را و گاتهای اهنود واشتود و سپنتمد ووهوخشتر و وهشواشت را که سروران حقیقت اند و فروهر توانای نیکان و پوریو تکیشان و نابزدشتان را — اشم وهو.... یک بار - اهمایسچا .... جسه‌می .... اشم وهو .... یک بار

برساد بپذیراد بنیوشاد بخوشنودی دادار هورمزد رایومند خرهمند ∵ بخوشنودی اوا هما امشاسپندان پیروزگر ∵ بخوشنودی دین پاک یزدان ∵ بخوشنودی اشو روان زراتشت سپیتمان انوشه‌روان ∵ بخوشنودی هورمزد او اگاه سه دی و یسپه شام ∵ بخوشنودی بهمن و ماه و گوش و رام ∵ بخوشنودی اردی‌بهشت بلند وآدر و سروش و ورز ورهرام ∵ بخوشنودی شهریور و خور و مهر و آسمان و انیرام انغره روشن‌گاه خدا ∵ بخوشنودی اسپندارمذ و آبان و دین و ارد مارسپند ∵ بخوشنودی خورداد و تیشتر و باد و فروردین ∵ بخوشنودی امرداد و رشن وآشتاد و زمیاد ∵ بخوشنودی روز که گاتهایو که سپنتمدگاه .... سپنتمدگاتها پذیرفتهٔ هورمزد و امشاسپندان باد ∴ ائی یاریهه وهان رساد اشونه اشم وهو .... یک بار

---

۱ رجوع شود بمقاله ملحقات گاتها

(۳)

(ہرگاہ کہ با شد)

(۱)

خوشنومن .... [1]

مس و وه و فیروزگرباد مینوی گه گاتابیو گه اهنود گه گاتابیو گه اشتود گه گاتا یو گه سپنتمد گه گاتایو گه و هوخشتر گه گاتایو گه وهیشتوایشت برساد

بخوشنودی اهورامزدا اشم وهو....(۳ بار) من اقرار دارم که زرتشتی و مزدا کیش هستم دین من آئین اهوراست و دشمن دیوها میباشم بشودکه فروهرپاکان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت حضور بهمرسانند توای زوت برای خوشنودی اهورا مزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورا مزدائی که فروغ سرشار است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گاتهای اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشترو وهشتواشت که سروران حقیقت اند و برای خوشنودی فروهر توانای نکان و برای خوشنودی پوریوتکیشان ونابانزدشتان معنی کلام یتا اهو وئیریو را برای ما آشکار ساز و بکند که راسپی پاک وفرزانه معنی کلام اتا ر توش اشات چیت هچا را برای ما واضح کند

مامیستائیم اهورامزدائی که سرچشمهٔ کلیه اشیاء است اهورامزدائی که فروغ سرشاراست

مامیستائیم امشاسپندانی که ازروی دانش حکمفرمایند

مامیستائیم گاتهارا که سروران حقیقت اندودر بالیدن و نوکردن اشیاء یاری کنند

مامیستائیم اهنود گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم اشتودگات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم سپنتمد گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم وهوخشتر گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم وهشتواشت گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم همه فروهران نیکان و دلیران و خیرخواهان را اهونور نگهدار بدن است

---

۱ رجوع شود بمقاله ملحقات گاتها

(٥١)

(١)

(٢)

(٣)

(٤)

وهوخشترگات [۱] یسنا ۵۱

۱ ای مزدا کشور نیک گرانبها مثل قسمت پارسای راستی بکسی داده شود که با غیرت نیکوترین اعمال بجای آورد اینک خواستاریم که دارای چنین قسمتی شویم ஃ

۲ پیش ازهمه اطمینان بخش مرا ای مزدا از کشور جاودانی خویش واز کشور راستی و آنِ آرمتی این کشورهای پر منفعت را بواسطه منش پاک بکسانی ارزانی دارید که عبادت کنند ஃ

۳ ای اهورا و ای اشا بکسانی گوش دهید که درکردار وگفتارشان بسخنانتان گوش دوخته و بمنش پاک تکیه داده اند بکسانیکه تو خود نخستین آموزگار آنانی ای مزدا ஃ

۴ کجاست پاداش رنج کشیدگان کجاست عفواز برای گناهکاران در کجا براستی رسند در کجا آرمتی مقدس را بینند در آنجائیکه کشور جاودانی تست ای مزدا [۲] ஃ

---

۱ در قسمت اول این‌ها از کشور جاودانی اهورا که پاداش نیکوکاران است صحبت میشود در قسمت دوم پیغمبر مرتباً از پیروان نامدار خود اسم میبرد

۲ جواب چهار سئوال این است که پاداش و عفو و اشا و آرمتی همه در بهشت دیده میشود

۵ پس از اینها از تو میپرسم آیا برزیگر درستکار و هوشمند از راستی خویش بنعمت جاودانی خواهد رسید اگر او هما نکسی را که داور درست و هوشیار ازاو سخن داشت و ازپاداش و سزایش آگاه ساخت عبادت کند [۱] ؟

۶ مزدا پس از سرآمدن زندگانی در روز واپسین در کشور جاودانی خود آنچه نیک ونغزاست بآن کسی بخشدکه‌خوشنودی او را بجای‌آورد همچنین زشتکردار را که از اونافرمانبرداری نمود بسزا رساند ؟

۷ ای کسیکه ازخرد مقدس خود ستوران وآب وگیاه و جاودانی و رسائی آفریدی بدستیاری وهومن در روز داوری واپسین بمن قوه و پایداری بخش ؟

۸ ازاین دو چیز میخواهم حالا سخن بدارم ای مزدا آری بدانا نیز باید از آن خبرداده شود از ناخوشی کسیکه بواسطه دروغ پرست دچار صدمه گردید و از خوشی کسیکه براستی روی‌آورد بیغمبر خوشنود میشود ازکسیکه آنرا بدانائی اطلاع دهد ؟

---

۱ مراد از داور درست و هوشیار خود زرتشت است

۹ چه مزدی ای مزدا برای طرفداران هردو فرقه بواسطه زبانه آتش سرخ وفلز گداخته فراهم خواهی ساخت ازبرای صاحبدلان علامتی در آن قرارده (یعنی) زیان از برای دروغ پرستان و سود از براي پیروان راستی ٥٥

۱۰ کیست جز از او که براي تباهی من برخاسته است اي اهورا آن کسیکه پسر خلقت دروغ است از این جهت است که او بضد موجودات پر از نیّت خبیث است من از براي یاري خویش راستی را با تمام مزّیت نیکش طلب میکنم [1] ٥٥

۱۱ کیست آنمردي که دوست اسپنتمان زرتشت است اي مزدا کیست که میخواهد با راستی مشورت کند توجه فرشته محبّت آرمتی با کیست کیست آن درستکاري که خودرا نسبت بپیروان پاک منش دلسوز نشان میدهد ٥٥

۱۲ او زرتشت اسپنتمان را در گذر زمستان این چاکر فرومایه کاوي از خود خوشنود نساخت وقتیکه او (زرتشت) با مرکب خویش که از سرما میلرزیدند از او پناه خواست و پذیرفته نشد [2] ٥٥

---

۱ از دشمنی که زرتشت شکایت میکند لابد معروف شنوندگانش بوده است که محتاج بذکر اسم او نشد

۲ در ترجمه این قطعه هیچ یک از مترجمین اروپائی متفق نیستند ترجمه بارتولومه روشنتر بنظر میرسد دانشمند المانی میگوید زرتشت در بیابان با مرکبش دچار طوفان شد از سرما لرزان بخانه یکی از دروغ‌پرستان شاید بندو پناه برد و باو پناه نداد برای توهین زرتشت او را چاکر فرومایه وبدعمل (وَاِپیه Vaēpya) کاوی مینامد اسم آن محلیکه این حادثه رویداد در متن گاتها پَرِتوزمو Peroto, Zemo میباشد بارتولومه آن رابه Pforte- des winters ترجمه نمود و ما بگذر زمستان برگرداندیم در تفسیر پهلوی پرتو به گذر و دروازه و پل ترجمه شد پل کلمهٔ که حالا در زبان ماست همان پَرِتو اوستائی است زمو نیز در زبان امروزی ما زم و یا زمستان میباشد پَرِتو زمو مجموعاً اسم محلی بوده است قطعه بعد نیز مربوط بماقبل و دلیل صحت معنی مذکور است

۱۳ این چنین این نفس دروغ پرستی پاداش یقینی هدایت شدگان راه راست را از خود دور نمود روانش در سرپل چنوات هنگام حساب واپسین در بیم و هراس خواهد بود برای آنکه از کردار و گفتار خویش از راه راست دور افتاد ❀

۱٤ کرپانها نمیخواهند که درمقابل قانون زراعت سراطاعت فرود آورند برای آزاریکه از آنان بستوران میرسد تو قضاوت خود را در حق شان ظاهرساز که آیا در روز قیامت نظر بکردار و گفتارشان بخانه دروغ خواهند درآمد یانه ❀

۱٥ پاداشی که زرتشت برای یارانش در نظر دارد همان است که او اول در سرای پاداش مزدااهورا دریافت نمود در رسیدن بآن ای اشا و ای وهومن چشم امیدم بسوی نیکی شماست ❀

۱٦ کی گشتاسب با (داشتن) سلطنت بر پیروان دین خود نیز آئین اختیار نمود و طریقه پاک منشی که اهورای مقدس و اشا بنمود برگزید این چنین امید است که کار بکام و آرزوی ما انجام گیرد ❀

۱۷ فراشستر هُووَگوَ دختر گرانبها و عزیزي را بزنی بمن داد پادشاه توانا مزدااهورا وي را براي ایمان پاکش بدولت راستی رساناد ⁂

۱۸ جاماسب هُووَگوَ دولتمند بزرگ نیز باین آئین و براستی ایمان آورد کسی باین کشور جاودانی بگرود که داراي نهاد نیک است از تو خواستارم اي اهورا مزدا که پناه استوار آنان باشی ⁂

۱۹ میدیوماه از دومان سپنتمان پس از آنکه بکُنه پی برد و بشناخت آنکسی را که از براي جهان دیگر کوشاست همّت گماشت تا دیگران را نیز بیاگاهاند که پیروي آئین مزدا درطی زندگانی بهترین چیزهاست ⁂

۲۰ ای کسانیکه در اراده یکسان و با راستی پیوسته اید اي وهومن ای آرمتی هنگامیکه با فروتنی ستوده شدید رحمت خودرا بما ارزانی دارید و چنانکه وعده رفت پناه خود را از ما دریغ مکنید ⁂

۲۱ از پرتو پارسائی بمقام تقدس رسند چنین کسی از پندار و
گفتار و کردار نیک و ایمان خویش براستی ملحق گردد
مزدااهورا بدستیاری وهومن بچنین کسی کشور جاودانی
ارزانی دارد مرا نیز چنین پاداش نیکی آرزوست ۞

۲۲ من میشناسم آن کسی را که ستایشش از روی راستی برایم
بهترین چیزاست آن کس مزدااهوراست (و فرشتگانش)
که بوده و هستند من میخواهم از آنان اسم برده بستایم و
با سرود نیایش بآنان نزدیک شوم [۱] ۞

(قطعه اولی از همین‌ها ۲ بار تکرار میشود — اشم وهو... ۳ بار — ما به
های وهوخشتر درود میفرستیم — ما بگاتای مقدس وهوخشتر و سرور
تقدس درود میفرستیم — ما بسراسر گاتها درود میفرستیم — ینگه هاتام...
یک بار)

---

۱ رجوع شود به
Zeitschrift fur Indologie und Iranistik Band 1 Heft 1 S. 16 Awestische Einzelstudien von Herman Lommel, Leipzig, 1922.

یتا اهووئیریو .... ۲ بار)

ماِمبستائیم (۱) دربندگی اقتدار و شوکت اهورامزدارا که سرچشمهٔ کلیه‌اشیاء و فروغ سرشار است و امشاسپندان را و گاتهای اهنود واشتود و سپنتمد ووهوخشتر و وهشتواشت را که سروران حقیقت اند و فروهر توانای نیکان و پوریو تکیشان و نابزدشتان را — اشم‌وهو.... یک بار - اهماریسچا .... جسه‌می ....اشم‌وهو .... یک بار

برساد بپذیراد بنیوشاد بخوشنودي دادارهورمزد رایومند خرهمند ❖ بخوشنودی اوا هما امشاسپندان پیروزگر ❖ بخوشنودی دین پاک یزدان ❖ بخوشنودی اشو روان زراتشت سپیتمان انوشه‌روان ❖ بخوشنودی هورمزد اوا گاه سه دی و یسپه شام ❖ بخوشنودی بهمن و ماه و گوش و رام ❖ بخوشنودی اردی‌بهشت بلند وآذر و سروش و ورز ورهرام ❖ بخوشنودی شهریور و خور و مهر و آسمان و انیرام انغره روشن‌گاه خدا ❖ بخوشنودی اسپندارمد و آبان و دین و ارد مارسپند ❖ بخوشنودی خورداد و تیشتر و باد و فروردین ❖ بخوشنودی امرداد و رشن وآشتاد و زمیاد ❖ بخوشنودی روزگه گاتها بیوگه وهوخشترگات .... وهوخشترگات پذیرفتهٔ هورمزد و امشاسپندان باد ❖ اثی‌ ياریهه وهان رساد اشوئه اشم‌وهو .... یک بار

رجوع شود بمقاله ملحقات گاتها

خوشنومن .... [۱]

مس و وه و فیروزگرباد مینوی گه گاتابیو گه اهنود گه گاتابیو گه اشتود گه گاتابیو گه سپنتمد گه گاتابیو گه وهوخشتر گه گاتابیو گه وهیشتوایشت برساد

بخوشنودی اهورا مزدا اشم وهو....(۳ بار) من اقرار دارم که زرتشتی و مزدا کیش هستم دین من آئین اهوراست و دشمن دیوها میباشم بشود که فروهر پاکان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت حضور بهمرسانند توای زوت برای خوشنودی اهورا مزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورا مزدائی که فروغ سرشار است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گاتهای اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشترو وهشتواشت که سروران حقیقت اند و برای خوشنودی فروهر توانای نکان و برای خوشنودی پوریوتکیشان ونبانزدشتان معنی کلام یتا اهو وئیریو را برای ما آشکار ساز و بکند که راسپی پاک وفرزانه معنی کلام اتا رتوش اشات چیت هچا را برای ما واضح کند

مامیستائیم اهورامزدائی که سرچشمهٔ کلیه اشیاء است اهورامزدائی که فروغ سرشاراست

مامیستائیم امشاسپندانی که از روی دانش حکمفرمایند

مامیستائیم گاتهارا که سروران حقیقت اندودر بالیدن و نوکردن اشیاء یاری کنند

مامیستائیم اهنود گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم اشتود گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم سپنتمد گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم وهوخشتر گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم وهشتواشت گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم همه فروهران نیکان و دلیران و خیرخواهان را اهونور نگهدار بدن است

---

۱ رجوع شود بمقاله ملحقات گاتها

وهیشتواشت گات یسنا ۵۳ [۱]

۱ (زرتشت گوید) نیکوترین ارمغانی که وجود دارد این است که مزدااهورا بتوسط اشا بزرتشت سپنتمان برتری و زندگانی سعید و جاودانی خواهد بخشید و نیز بهمه کسانیکه در کردار و گفتار خویش پیرو دین نیکش باشند ៚

۲ برای خوشنود ساختن مزدا باید از روی میل در اندیشه و گفتار و کردار درستایش وی کوشا بود ازپی ستایش اوست که کی گشتاسب و پسر زرتشت سپنتمان [۲] راه دین برحق و فرستاده اهورارا روشن و منبسط میکنند ៚

۳ اینک تو ای پوروچیست از پشت هیچتسپ و دودمان سپنتمان ای جوانترین دختر زرتشت او (زرتشت) با منش پاک وراستی و مزدا از برای تو (جاماسپ‌را) که یاور دینداران است برگزید اکنون برو با خردت مشورت کن با اندیشهٔ پاک مقدس‌ترین اعمال پارسائی را بجای آور ៚

٤ (جاماسب گوید) این را (پوروچیست‌را) با غیرت بایمان دلالت کنم تا (مانند) پاکپاکان (مقدسهٔ مقدسات) نسبت بپدر و بشوهر و به برزیگران و بشرفاء خدمت بجای آورد مزدااهورا پاداش باشکوه منش پاک را برای ایمان نیکش همیشه نصیب او کناد ៚

---

۱ قسمت اولی این‌ها در عروسی پوروچیست Poručista دختر زرتشت باجاماسپ میباشد قطعات بعد در نصایح و موعظه است شاید بحضار مجلس عروسی خطاب شده باشد

۲ شاید از پسر زرتشت ایست واستر مقصود باشد که بزرگترین پسر پیغمبر و از نخستین یاوران دین بشماراست غالباً در سایر قسمتهای اوستا از او اسم برده شده

۵ (زرتشت گوید) ای دختران شوی کننده و ای دامادان اینک بیاموزم و آگاهتان سازم پندم را بخاطر خویش نقش بندید و بدلها بسپرید باغیرت از پی زندگانی پاک منشی بکوشید هریک از شما باید در کردار نیک بدیگری سبقت جوید وازاینرو زندگانی خودرا خوش و خرم سازد ٥٥

۶ آری براستی کار چنین است ای مردان و ای زنان خوشی که بنزد دروغ پرست مینگرید از او گرفته شود (تبه‌کار) ناله برآورنده را خورش دوزخی پیش آرند نعمت فروس از این دروغ پرستیکه دین راخوار شمرد دریغ گردد بااین قسم اعمال شما نیز حیات اخروی خود را تباه خواهید ساخت ٥٥

۷ مادامیکه غیرت ایمان در گوشت و خونتان است از پاداشی که برای پیروان مقرر است بهره مند خواهید شد در آنجائیکه روان دروغ پرست در کنارتان خوار و زبون افتاده در معرض خطر فنا است اگر از مجمع دینداران کناره گیرید در روز رستاخیز ناله و افغان از سخنانتان خواهد بود ٥٥

۸ آنانیکه زشت کردارند ناگزیر از فریفتارانند لاجرم محکوم بزوال گردند همگی فریاد وخروش برآورند شهریار نیکی باید تاآنانرا گرفتار ساخته بخاک وخون درکشد و این چنین در مملکت خرم صلح برقرار دارد سزاوار است که آن (خدای) بزرگتر از همه آنان را بشکنج در آورد و فوراً بزنجیر مرگ دچار شان سازد ٥٥

(٩)

(١٠)

[٣ ٥]

(٣)

۹ جای فساد و زوال از آن کسی است که بدین دروغین گرویده است این خوار شمرندگان آئین مقدس بر آنند که دینداران را پست نمایند و تن آنان بگناه آلوده است کجاست نگهبان آئین آن سرور دادگر تا آنان را از زندگی و آزادی بی بهره سازد ای مزدا تراست توانائی و از پرتو آن بینوایان راستکردار را با بهترین مُزد توانی نواخت ꙮ

(قطعه اول از همین ها ۲ بار تکرار میشود — اشم وهو....۳ بار — ما به های وهیشتواشت درود میفرستیم — ما بگاتای وهیشتواشت مقدس و سرور تقدس درود میفرستیم — مابسراسر گاتها درود میفرستیم — ینگه هاتام .... یک بار)

یتا اهووئیریو .... ۲ بار)

مامبستائیم (۱) دربندگی اقتدار و شوکت اهورا مزدارا که سرچشمهٔ کلیه‌اشیاءِ و فروغ سرشار است و امشاسپندان را و گاتهای اهنود واشتود و سپنتمد ووهوخشتر و وهشواشت را که سروران حقیقت اند و فروهر توانای نیکان و پوریو تکیشان و نبانزدشتان را — اشم‌وهو.... یک بار - اهماریسچا .... جسه‌می ....اشم‌وهو .... یک بار

برساد بپذیراد بنبوشاد بخوشنودي دادارهورمزد رایومند خرهمند ∴ بخوشنودی اوا هما امشاسپندان پیروزگر ∴ بخوشنودی دین پاک یزدان ∴ بخوشنودی اشو روان زراتشت سپیتمان انوشه‌روان ∴ بخوشنودی هورمزد اواگاه‌سه‌دی و پسپه شام ∴ بخوشنودی بهمن‌و ماه و گوش و رام ∴ بخوشنودی اردی‌بهشت بلند وآدر و سروش و ورز ورهرام ∴ بخوشنودی شهریور و خور و مهر و آسمان و انیرام انغره روشن‌گاه خدا ∴ بخوشنودی اسپندارمد و آبان و دین‌و ارد مارسپند ∴ بخوشنودی خورداد و تیشتر و باد و فروردین ∴ بخوشنودی امرداد و رشن‌وآشتاد و زمیاد ∴ بخوشنودی روزگه گاتها پیوگه وهیشتواشت‌گات ....وهیشتواشت‌گات پذیرفتهٔ هورمزد و امشاسپندان باد ٭ ائی‌یاریهه وهان‌رساد اشونه اشم‌وهو .... یک بار

رجوع شود بمقاله ملحقات گاتها

فهرست لغات

فهرست اسامی قبایل و اشخاص و کتب و اماکن و بلاد (۱)

۱ در خصوص اسامی خاصی که در گاتها آمده است رجوع کنید بمقاله اسامی خاص در گاتها صفحات ۹۱ — ۹۶

"To whom hast thou entrusted Thy creation? The earth lies desolate, all vegetation has dried up, all waters have been contaminated. Where is the person whom Thou hadst promised to create,—the man who would bring rest and salvation to the earth?" Ahura Mazda replied:—"O, afflicted Geush-Urvan (Soul of Creation,) thy ills proceed from Ahriman. If the man whom I had promised thee, was to-day living, the evil Ahriman would not have been so impudent." Then the Soul of Creation flew to the starry heavens, moaning and lamenting and thence went to the sphere of the moon, but could obtain no relief. When it went further to the sun, Ahura Mazda showed him there the Farohar of Zarathushtra, and said that I will create this man and send him to the material world and his work shall be the salvation of all mortals. The Soul of Creation became happy at the sight of the Farohar of Zarathushtra, and realised that he would at last be the means of protecting and cherishing all living creatures.

It may be mentioned in passing here what will be stated in detail in the introduction to the Meher Yasht, that after the cult of Mithra had been imported from Asia into ancient Rome, and thence spread over practically the whole of Europe, for several centuries this story of the Geush-Urvan as detailed in Bundahishn, practically formed a part of the faith of the Mithra-worshippers of the time. Thereafter in a different form, it has even made its entry in the Christian traditions. In the pictures to be found even to-day in the surviving temples of Mithra, we see the deity Mithra sacrificing a bull for the salvation of the world, from the parts and blood of whose body, grains and herbs and other useful animals are said to come into existence.

For the present we would be digressing if we pursued this subject further.

The holy Zarathushtra in the first stanza of the Gathas speaks about acting according to the wishes of Vohu-Manah and about bringing joy to the Soul of Creation. As stated before, Vohu-Manah represents the divine attribute of the good mind of Ahura Mazda, and as first among the Ameshaspands, the care of all useful living creatures is consigned to him. Necessarily, he is in intimate connection with the angel Gosh. Zarathushtra hopes that his teachings would make men foster and protect all useful living creatures and recognise their claims on humanity, guarding them from all cruelty and unnecessary harm. This would surely bring joy to the angels in whose care the living creation is consigned. A perusal of the entire Gathas will make it clear how the Prophet of Iran repeatedly recommends to men the pursuit of agriculture and the care of useful cattle, and enjoins them not to indulge in cruel and bloody sacrificial rites, so common then amonst the Aryan tribes. As in Yasna 29 every stanza practically refers to the Soul of Creation, a separate consideration of this subject becomes necessary. This Yasna 29 is one of the best chapters in the entire Gathas and is full of the divine quality of mercy and kindness. Like an afflicted angel, the Soul of Creation moans and complains before the court of Ahura Mazda, about the cruelty and harm inflicted upon all living creation at the hands of evil-minded men. It prays for a mighty monarch through whom the rights of all living creatures could be recognised and established. Zarathushtra with perfect humility (st. 9) introduces himself and in the end (st. 11) comes forward with his message for the well-being of the world.

This Yasna is practically very lucid and the Pahlavi books, the Bundahishn among them, also speak at length about the Geush-Urvan and render the meaning of the above Yasna clear beyond all doubt. According to the Bundahishn, the first living creature to be created by Ahura Mazda was a bull. It says that in order to destroy this useful creature, Ahriman set up the demons of greed and avarice, harm and disease. When the bull's life was thus sacrificed, from everyone of the different members of its body, 55 different types of grain and 12 different kinds of medicinal herbs came into existence. The seed of the sacrificed bull was transferred to the disc of the moon, where, after being purified, it brought into existence a pair of cattle which were the progenitors of 272 types of useful animals. The soul of this first created being however *viz.*, Geush-Urvan, after relinquishing the body of the sacrificed bull, stood there and with a voice strong and clear as arising from the throat of a thousand men, complained to the court of Ahura Mazda and said:—

GEUSH-URVAN.

THE original words in the Gathic text which we have translated as "The Soul of Creation", are Geush-Urvan mentioned as Goshurun in the Pahlavi commentaries. Its contracted form at present is Gosh, the angel from whom the name of the 14th day of the Zoroastrian month is taken. The 9th Yasht of the Avesta (known by the name of Drvâsp too) is also dedicated to this angel.

The word Gao used in the Avesta and in the Achæmenian Persian has almost the same pronunciation as the word used in the modern Persian language. It was used in the masculine sense for a bull. In the Avesta the phrase denotes the soul of the first created being and thus represents the Soul of Creation, Mazdayasnan belief being that amongst all life bearing creation, the first thing to be created was the bull.

The word Drvâsp,[1] from which the 9th Yasht is named as stated above, also denotes the soul of the first living creature. As a cow and a horse are both valuable and useful animals to humanity in this worldly existence, thanks are rendered to the Lord Ahura Mazda for his bountiful creation, by invoking and praising the Soul of Creation as represented by the angels Gosh and Drvâsp.

In the Mazdayasnan religion whatever that is good and useful, whatever that is beneficial to humanity, is considered praiseworthy and holy. The heavens, the earth, the waters, all vegetation and quadrupeds, the life-giving breeze, the sun, the moon and the stars, all are considered working actively for the comfort and joy of humanity, and all these beings and things are considered as the manifestation of the eternal love and goodness of Ahura Mazda. Consequently, in the Mazdayasnan faith, to each of the bounties of Providence, a name was given to enable men to render their homage and thanks. Whatever that came from the Supreme and Benevolent Creator was to be considered as dear and precious. In reality, the Mazdayasnan religion is the very fount and source of the Sufi philosophy of Iran. We hope we shall soon be able to publish the translation of the 21 Yashts in praise practically of the whole creation of the Almighty, which would make us realise fully the meaning of the following lines of Saadi :—

> I am in joy with the whole world, for the world is in joy through Him ;
> I am in love with the entire creation, for all creation is from Him.

1 The word Drvâsp is compounded of *Drva* (equivalent to the modern Persian *Dorost*), and *Asp* a horse, meaning the possessor of a horse.

shid is not to be found, but in the rest of the Avesta it is there in the shape of Khashaeta (𐬑𐬱𐬀𐬉𐬙𐬀). The word *shid* meaning shining or resplendent is also used in the compound word Khurshid. Jam probably means twin-born, for in another place in the Gathas namely Yasna 33.3 and in other places in the Avesta Yema is used in the sense of twin-born. It is worth noting that in the Brahminic scriptures Yema and his sister Yemi were the first male and female creation representing mankind and stand in the place of Adam and Eve in the Old Testament.

In the Gathas the name of the father of Jam is Vivahvant to whom we have referred above.

Avesta and in the Achæmenian inscriptions, the name is pronounced alike. The Greeks write the name as Hystaspes. He was a king of the Kyanian dynasty ruling in the east of Iran. He was the friend and patron of Zarathushtra. The appellation of Kavi is often attached to his name and we know him to-day (in Persian literature) as Kai Gushtasp. His name is mentioned in Yasna 28.7, 46.14, 51.16, 53.2. The literal meaning of the word is the owner of spirited horses.

15. *Vivahvant* ([illegible]) now commonly known as Vivanghan. Its Sanskrit form is Vivasvant and Arabic Vivanjhan. As the father of Jamshid, only once together with the name of Jamshid, he is mentioned in the Gathas in Yasna 32.8.

16. *Haēchataspa* ([illegible]). It is the family name of Zarathushtra and Maidyoimangha being the name of their seventh ancestor. The name is mentioned in Yasna 46.15, 53.3. The name is compounded of *Haechat* (to spray with water) and *Aspa* (horse). It is not possible to say what the name exactly meant.

17. *Hvogva* ([illegible]). In other parts of the Avesta the name is also Hvova. This is the family name of Frashaoshtra and Jamaspa. We can give a meaning only to the first portion of the word namely *Hu* meaning good. It is mentioned in Yasna 46.16, 46.17, 51.17 and 51.18.

18. *Yima* ([illegible]) is mentioned only once in Yasna 32.8. In the rest of the Avesta he has been mentioned often. In Vendidad, Fargard 2, it is stated that Ahura Mazda first gave him the duties of a prophet. But realizing his own want of spiritual strength he pleaded to be excused whereupon God bestowed on him a sovereignty. During his reign of a thousand years, he increased the expanse of the world on three occasions to make room for the increasing population of men and animals. Thereafter Ahura Mazda apprised him beforehand of a severe winter which was to devastate the earth and ordered him to construct a Var and to take with him some men and other creatures to avoid the event. In Yasna 9.5 it is related that during the reign of Jamshid, heat and cold, old age and death, avarice and greed were unknown. This subject is further pursued in Yasht 19, paras 31-38, where it is related that during the sovereignty of Jamshid the world had a happy time and knew not calamities or woes. Heat and cold, death and old age were not known until he was deceived and began speaking untruth. Thereupon divine glory left him and in the shape of a bird of victory flew away to the sun (Meher-Mithra). On a second occasion this bird of victory alighted on Faridoon and on a third one on the valiant hero Kershasp. In the Shahnameh it is also related that conceit was the cause of Jamshid's losing the divine glory. Jamshid is the modern form of ancient Yima. In the Gathas, the portion of the name which is now represented by

to the priest preparing the intoxicating Saoma drink which was used in their ceremonials. As throughout the Gathas, Zarathushtra is against the use of harmful, intoxicating drugs and sacrificial rites, he was necessarily opposed by these leaders of Devayasna, and Zarathushtra too denounced them as the leaders who deceive the people. Subsequently in the Pahlavi commentaries of the Avesta this word *Kavi* was considered interchangeable with the deaf and the blind. But all this makes it difficult for us to understand the reason of Zarathushtra's applying this very appellation to his very best of friends and protector Vishtaspa in Yasna 46.14, 51.16, 53.2, and make him for ever renowned as Kai Vishtaspa. The names Kaikhosrav and Kaiqobad bear the same title as do all the monarchs of the Kyanian dynasty which ruled in Bactria. There is no doubt that the word *Kavi* applied to the leaders of the Devayasṇa was the same word afterwards known as Kai and applied to the heroes and kings of the Iranians. All difficulties are removed when we remember that before the advent of Zarathushtra, the word *Kavi* was an honoured appellation for the leaders of both the sections of the Aryans namely the Indians and the Iranians and they must have been using it for a length of time. After the birth of the new religion it was not possible for the Iranians to deprive the word completely of the good sense in which it was also used. Consequently wherever this word was used for the leaders of the Devayasna, it was used in the bad sense, whereas whenever it was used for their own sovereigns it retained its original good meaning. In the bad sense as the enemy of the Mazdayasnan religion, the word *Kavi* is used in Yasna 32.14, 32.15, 44.20, 46.11, 51.12.

12. *Grehma* ([illegible]) is one of the leaders of Devayasna and an enemy of the religion of Zarathushtra. Bartholomæ says that in every place in the Gathas where references are made to the worshipper of untruth, Zarathushtra intends to refer to one of the leaders or religious heads of the Devayasna, especially like Bendva and Grehma. This name is used thrice in the Gathas in Yasna 32.12, 13 and 14.

13. *Maidyoimangha* ([illegible]) is one of the notable companions of Zarathushtra and according to the Avesta the first person to accept his religion. He is his paternal cousin hence he is called Spitama too. In Yasna 51, para 19, his name is mentioned at the time when Zarathushtra has been remembering in the same Yasna his other stalwart champions namely Vishtaspa, Frashaoshtra and Jâmâspa. The name Maidyoimangha means born in the middle of the month.

14. *Vishtaspa* ([illegible]) is the son of Aurvataspa [1]. In the

1 Aurvataspa or in its Persian form Lohrasp means the possessor of strong horses.

all 16 times, that is thrice in the first, five times in the second, twice in the third and thrice each in the fourth and the fifth Gathas.

7. *Spitama* (𐬯𐬞𐬌𐬙𐬁𐬨𐬀). It is the name of Zarathushtra's family from the name of his ninth ancestor. In Yasna 51.19 Zarathushtra connects Maidyomangha with the same family. In the same way he speaks about his daughter Pouruchista. In the Pahlavi commentaries this name was transformed into Spitman and to-day we say Spentaman or Aspentaman. The first portion of this word means white and apparently the name means one of the white race. The word is used in the Gathas in Yasna 29.8, 46.13, 46.15, 51.11, 51.12, 51.19, 53.1, 53.2, 53.3.

8. *Frashaoshtra* (𐬟𐬭𐬀𐬱𐬀𐬊𐬱𐬙𐬭𐬀). One of the nobles of Iran of the Hvogva family. He is the brother of Jâmâspa, the prime minister of Gushtasp and the father-in-law and patron of Zarathushtra. His name is compounded of two parts meaning " the possessor of fast-going camels ". His name is mentioned in the Gathas in Yasna 28.8, 46.16, 49.8, 51.17, 53.2.

9. *Fryâna* (𐬟𐬭𐬌𐬌𐬁𐬥𐬀). He seems to be a Turanian nobleman who had not yet accepted the Mazdayasnan faith but was not unfriendly to Zarathushtra. Some orientalists think that the name is the same one as Piran (the vazir of Afrasiâb), mentioned in the Shahnameh. He is mentioned in Yasna 46.12.

10. *Karpan* (𐬐𐬀𐬭𐬀𐬞𐬀𐬥). The name occurs in the Gathas mostly in conjunction with the name Kavi. This word is related to the Sanskrit "Kalpa" meaning religious ceremonials. The *l* of the Sanskrit is changed into the Persian *r*, consequently Karpan means those who practise the ceremonies of sacrifice. In the Vedas they hold a high position and are considered the leaders of the Brahminic religion or Devayasna as termed by the Iranians. Necessarily in the monotheistic religion of Zarathushtra, they are described as those who deceive people in the matters of religion. In the Pahlavi commentaries the word used is Karp and means those who are blind and deaf, *viz.*, those who would not see and listen to the principles of the Mazdayasnan faith. The word occurs in the Gathas in Yasna 46.11, 48.10, 32.15 and 51.14.

11. *Kavi* (𐬐𐬀𐬎𐬎𐬌). One of the Iranian noblemen who was a Devayasna and an opponent of the religion of Zarathushtra. This word in Sanskrit means a poet. In the Vedas it means a leader or a prophet. He was considered to be the receiver of divine inspiration and the possessor of secret knowledge. This appellation was sometimes given to the deities themselves from which it appears that it was a highly honoured designation and was given only to the heads of the community and the leaders of the religion. This name was also applied

8

PROPER NAMES IN THE GATHAS.

1. *Usij* ([illegible]) is one of the leaders of the Devayasna (followers of evil), an opponent of Zarathushtra and the Mazdayasnan faith. He is mentioned once in the Gathas in Yasna 44.20. There is no mention of him in the rest of the Avesta. In the Vedas of the Indian, Ushik means a wise and clever person, a man of zeal and determination. In contradistinction to the evil position assigned to it in the Gathas as a deceiver and a follower of untruth, the word gives a place of honour and respect to the person so named in the Brahminic scriptures. In the Pahlavi commentary, the word is used in the same unchanged form.

2. *Bendva* ([illegible]) is a noble man who had been the opponent of Zarathushtra and his faith. He has been mentioned twice in the Gathas, Yasna 49, 1 and 2.

3. *Pouruchista* ([illegible]). She is the youngest daughter of Zarathushtra and the wife of Jâmâspa. She is mentioned once in the Gathas, Yasna 53.3. Her name is also repeated in the later Avesta. Its literal meaning is one full of wisdom.

4. *Tur* ([illegible]). It is the name of an Iranian tribe. Firdausi too has used the name. Its country was Turan. It must not be presumed that the Turks have any connection with Tur, although this mistake is commonly made since a long time. Ottoman Turks seemed inclined to connect themselves to such ancient tribes. The Turanians represent a tribe of the Iranians who were in a lower stage of civilisation. The Parthians probably belonged to this tribe. The Turanians could not have belonged to the Mongol race as they bear Aryan names.

5. *Jâmâspa* ([illegible]) is a princely noble man (Yasna 5, 1.18) of the family of Hvogva, the brother of Frashaoshtra and the minister of Vishtaspa. He was the husband of Pouruchista, the son-in-law of Zarathushtra and a great supporter of the Mazdayasnan faith. He is mentioned is Yasna 46.17, 49.9 and 51.18.

6. *Zarathushtra* ([illegible]), the Prophet of Iran, the founder of the religion, the poet who sang the Gathas. Known by the Greeks as Zoroastros. He came from Azarbaijan and flourished before the formation of the Median empire. In the Gathas he describes his family as Spitama and in Yasna 53.3 he addresses his daughter as belonging to the clan of Hæchataspa. He often calls himself the Prophet and once a leader too. In the following passages his name is mentioned, 28.6, 29.8, 33.14, 43.8, 43.16, 46.13, 46.14, 46.19, 49.12, 50.6, 51.11, 51.12, 51.15, 53.1, 53.2, 53.3, in

Huzhir with the meaning of good appears in the following lines of Manus-cheher : "The New Year comes auspicious and happy with a fortune that is good and a constellation brilliant." The word *Huvida* means something well apparent.

The third Median king (625 to 585 B.C.) was known by the name of Huvakhshatra, meaning, of a fine stature. The Persian words Kho-jastah and Khursand are the same as the Avestan Hujast and Hursant. The component parts *mat*, *ukhat* and *varesht* are verbal nouns. *Mat* derived from *man* means to think. *Ukht* related with *vach* means to speak. In the Indo-European languages this word exists, *e.g.*, *vach* in Sanskrit, *vox* in Latin, *voix* in French and *voice* in English. In later reli-gious works like the Bundahishn, etc., *Vach* or *vâj* or *bâj* means to utter prayers without opening the lips. Many Persian words have been derived from this words, *e.g.*, Vâzheh and Govazheh. Asadi Tusi says :—

"Heaving sighs he murmured (*govazheh*) some words
"And addressed the Maharaj as the bridegroom."

The third word *varesht* is from the same source as *Varz* meaning to exert, to act, to which we have referred before.

In opposition to the Avestan *Hu*, is the word *duzh* or *dush* meaning bad. In modern Persian too, many instances can be quoted to show their connection with the Avestan root, *e.g.*, *dushman* (enemy), *dushnam* (abuse), *dushvar* (difficult), *duzhkim* (executioner), *duzakh* (hell), *dozd* (thief).

In several parts of the later Avesta like the Hadokht-Nask (Yasht 22, para 15), Humata, Hukhata, Hvareshta, represent the three stages of paradise. The soul of the good reaches the abode of Good Thoughts with the first step : with the second it reaches the house of Good Words and with the third the palace of Good Deeds. After going through this, it reaches the source of Endless Light, the highest heaven, the court of Ahura Mazda. In the Mino-i-Kherad these three stages are named as Humatgah, Hukhtgah and Hvareshtgah. The wicked soul similarly passes through the stage of Dushmata, Duzhukhta and Duzhvreshta on its way to hell. Men in their passage through life are themselves the architects of these good or evil abodes.

It is worth noting in conclusion that the name Sehbukht which was common in Sassanian times, meant one receiving salvation through the triad of Humata, Hukhta and Hvareshta. The word Panj in the name Panjbukht similarly referred to the five Gathas and the word Haft in the name Haftanbukht referred to the seven Ameshaspentas.

the first warrior, from whom the division of the three classes of society has taken place. Firdausi in his Shahnameh has given four different names for the four classes of society and ascribes the formation of the same to King Jamshid in the following lines :—

> There was a group which was called *Katurzian*
> They were the priestly worshippers of religion,
> A second group was set apart,
> And was called the *Naisarian*,
> They were lion-hearted warriors,
> The valiant heroes of the army and the country.
> The third group was known as *Nasudi*,
> To whom everyone was grateful for one's food,
> They till the soil and work and reap the corn,
> For their own food they are not under anyone's obligation.
> The fourth group was known as *Ahnukhoshi*
> The men of handicraft, proud of their work,
> Their normal work was their profession,
> Their mind was always engaged in their work.

The words used in the Shahnameh have been corrupted to such an extent and have drifted so far away from the original formations that it is impossible to ascertain their roots. Their relation cannot be traced to the words in the Gathas or to the words in the later Avesta. Only the fourth *Ahnukhoshi* appears somewhat near the Avestan term *Huitish* or *Hutoksh*. At any rate the writer has translated the three words designating the three classes in the Gathas as under: *Khaetava* as the nobility, *Verezanu* as agriculturists and *Airyaman* as the leaders of religion.

Humata, Hukhta, Hvareshta.

Humata, Hukhta, Hvareshta: These words are the basis of the religion of the Zoroastrians and are copiously used in the Gathas. They have been translated as good thoughts, good words and good deeds. Long time since these words have been so translated in Persian, but literally they mean well-thought (thoughts), well-spoken (words) and well-done (deeds). The first portion of these words is *Hu*, corresponding with the Sanskrit *Su* and Achæmenian *Oo*.

In one of his inscriptions in Fars, Darius says :—"This kingdom of Fars which Ahura Mazda has bestowed on me is a fine country full of good horses (Ooaspa) and good men (Oomartia). By the grace of Ahura Mazda and by the strength of me, who am the king, it fears no enemies." Many words in the old Persian beginning with *Oo*, have the Avestan *Hu* for its root, which in later Persian became *Khub*: for instance *Oovarezmia* is the same as *Huvarezm* or *Kharezm*. Some Persian words have preserved this Avestan *Hu* till to-day, *e.g.*, the word

other meaning except as the priestly leaders of religion, the warriors and the agriculturists. These words which after thousands of years have changed their meaning and appearance, were originally used by Holy Zarathushtra to indicate the exact counter-part in Iran, of the three divisions of society among the ancient Indians, *viz.*, the Brahmana, the Khshatrya and the Vaisya.

The division of Society in later Avesta.

What has made the interpretations of these words in the Gathas difficult is the fact that in the Avesta three different words have been used for indicating the same three classes. At all the places in the Avesta the same three classes have been referred to, except in Yasna 19, para 17, where a fourth class has been added. It says "which are the four classes?" The answer is Athravan, Rathaeshtar, Vastrya Fshuyant, Huitish. *Atar* means fire as we know, and its guardians Atarvans are the leaders of religion. *Ratha* means a chariot and Rathaeshtar means one who goes to war in a chariot, meaning thereby the warriors and the nobility. *Vasterya* means a meadow or a grazing ground and *Huiti* means handicraft; and thus the last two words mean agriculturists and men engaged in handicrafts. These four classes in Pahlavi and other Zoroastrian literature and in some of the Persian dictionaries are named as Athornân, Artashtârân, Vastryoshân and Hutakhshân. Without doubt the fourth class was formerly included in the third. In Sassanian times the above Avestan words were commonly used. Artashtârân-Salar represented the commander-in-chief of the army, or the war minister. Vastryoshân-Salar was the name of the chief of agriculture and as in ancient Iran, the revenue came only from the land, the revenues of the state were also in his care and consequently his post was practically the same as that of the present day finance minister. Hutakhbad was the name given to the chief of arts and crafts and consequently filled a place equivalent to the minister of industries of the present day. Masoudi says in his "Kitab-ut-tambih Val-ashraf" that the word Vastriobad was used to nominate the chief of agriculture and finance. Having given the names of the various ministerships in the Sassanian times, it would not be out of place to mention that the prime minister was called Buzorg Farmdâr. The use of this word goes back to the Achæmenian days as we find the word used in the cuneiform inscriptions with the meaning of a ruler or a chief. To the chief high priest the name of Mupatân-Mupat (Moubedân-Moubed) was given. Tansar, the renowned high priest of the time of Ardeshir Papekan, was known as Herpatân-Herpat. We have mentioned that according to the traditions, the three sons of Zarathushtra, *viz.*, Esadvaster, Urvatadner and Khurshedcheher were respectively the first moubed, the first agriculturist and

Some interesting names of Sassanian State Officers

In the Pahlavi commentaries of the Avesta they have been translated as *Khish* (kinsman), *Valuna* and *Irman*. Mostly these three words are used together in the Gathas, *e.g.*, in Yasnas 32.1, 33.3, 46.1, etc. *Khaetav* exists to-day in modern Persian in the word *Khish*. The word *Verezena* with the meaning of effort and exertion has also entered our modern language in a varied form. The words *Barz* and *Varz* mean agricultural pursuits. *Kashavar* and *Barzigar* mean agriculturists. Possibly the word *Keshtozar* was originally *Keshtovarz*. Similarly the word *Varzgao* meaning the bull used for tilling the ground and the word *Varzesh*, *Varzidin*, *Varzeshgar* (meaning athletics and athlete) are all derived from the root *Varz* which we find in the Gathas themselves.

Airyaman is also used in our modern language though with a different meaning. Firdausi has used this word in the Shahnameh with the meaning of a guest or a master as under :

When the moubed appeared from the door,
He stood there with another *guest (airyaman)*.

In another place he says :

"If thou art able to kill this wolf,
Thou wilt be an honoured *lord* in the land of Rum ".

Fakhruddin Gurgani, the author of the poem Wis and Ramin, who lived shortly after Firdausi, has used the words *Airyaman* with the meaning of a servant or a slave :

When thou art a squire in Khorasan,
Why shouldest thou seek to be a *servant* elsewhere.

Mostly however, the word is used meaning a guest. The word *Airyaman Sarai* means a temporary abode (like a caravanserai).

O Lord what an ungrateful son is this, that he is treating
His father's palatial house as if it were a *caravanserai*.—*Khaqani*.

The ancient Indians also shared with us the use of these three Avestan words. The word *Khaetav* is used by them in the same sense as in the Avesta, *Verezena* means a pastor or a shepherd. *Airyaman* is the name of one of their gods and is also used in the sense of a companion or friend. In the rest of the Avesta, the word *Airyaman* is used as the name of an angel, one who gives relief, as we find in Fargarad 22 of the Vendidad, paras 7 and 13. In the Bundahishn too, *Airyaman* is described as an angel which cures the ills of mortal men.

Whatever meaning these three words may have in the modern Persian and whatever meaning might have been given to them over 1500 years ago by the Pahlavi commentators of the Avesta, there is no doubt that these three words are used in the Gathas for the three classes of society existing at the time and it would not be proper to give them any

ties and divine attributes, as for instance victory, truth, righteousness, peace, spiritual power, etc. In the spiritual world Ahura Mazda is at the head of them all and is known as the highest Yazata. In the material world Zarathushtra is the leader of the angels. According to the Siruzeh after deducting the seven Ameshaspands, the remaining important angels are as follows : Adhar, Aban, Khorshid, Mah, Tir, Gosh, Mehr, Sarush, Rashn, Farvardin, Behram, Râm, Bâd, Din, Ard, Âshtad, Âsmân, Zamyâd, Mâhrespand and Anairân.

Atar. The five Fires.

The three angels that are mentioned in the Gathas are Adhar, Sarush and Ashi. In the Gathas and in the Avesta Adhar is called Atar. In the Pahlavi it became Ator. In the Achæmenian Persian, it is also Atar and the words Atash and Adhar come from the same source. In the Avesta five sorts of fires have been distinguished: 1. Barezisavah or in Pahlavi Buland-sut (of great beneficence), is the name of the fire of an Atash-behram. 2. Vohufryana means the fire in the human body, the cause of life-energy. 3. Urvazishta, the fire which proceeds from wood. 4. Vazishta, the fire of lightning. 5. Spenishta, the eternal fire or the light in the presence of Ahura Mazda. The essence of fire also manifests itself in the resplendent Aura (Khoreh) round a great king. The coveted "Kyani Khoreh" is referred to in the Avesta and the Shahnameh.

Sraosha.

Sarush, or as in the Gathas, Sraosha, means obedience and devotion. The name is used in the Gathas sometimes as an abstract thought and sometimes as an individual spirit, just as with the other Arch-angels. The 17th day of the month and the 11th Yasht are dedicated to him. He is one of the angels with whom we will have to deal on the day of reckoning for our rights and wrongs.

Ashi.

The third Yazata mentioned in the Gathas is known as Ashi ([illegible]), the angel of abundance and prosperity. Ashi is mentioned in Yasnas 31.4, 43.12. This angel is also known by the name of Ard or Art and the 17th Yasht and the 25th day of the month is mentioned after Ashi.

Khaetav, Verezena, Airyaman.

Some words in the Gathas which have been the subject of lengthy discussions amongst orientalists and for which practically every scholar gives his own special interpretations, are the words *Khaetav*, *Verezena* and *Airyaman* [1], which have been used for distinguishing the three classes of society in ancient Iran.

1 *Khaetav*, *Verezena*, *Airyaman*, have been translated by Bartholomæ in German as Adlige, Gemeinde and Sodalen ; by Mills as kinsman, retainer and spearman ; by Darmesteter in French as *serviteurs*, *confrères* and *parents*. Other orientalists differ in the same way as to the exact meaning of these words.

making the number seven, a number which from ancient times is considered to be an auspicious one. Plutarch, the Greek historian, whilst referring to the religion of Zarathushtra, speaks of the six Arch-angels. Each one of these angels in the spiritual world represents one of the divine attributes of Ahura Mazda, whilst in the material world they are delegated to the protection of one or the other of the elements or objects of creation. Behman who is the personification of the Holy Thought, the Good Mind and the Divine Wisdom of Ahura Mazda, is, in this world the protector of all useful animals. Ardibehesht who represents in the spiritual world, the Spirit of Truth and Righteousness of the Creator, is in the material world the protector of the element of Fire. Shehrivar is the personification of the Spiritual Power and Sovereignty of the Almighty, whilst, in the world here he is described to be in charge of the metallic elements. Spendarmad, the personification of Divine Love and Devotion, is entrusted with the care of the earth in this world. Khordad and Amardad, the personifications of the spirit of Perfection and Immortality respectively, are the protectors here of the element of water and of the vegetable kingdom. In the Mazdayasnan religion the description of the Ameshaspands is as beautiful as it is replete with moral lessons, but as a fuller description of the subject would lead us beyond the limits of the Gathas, we end it here and proceed to deal with the other angels known as the Yazatas.

As our object is to leave nothing unsaid which may throw light on the understanding of the Gathas, necessarily we have to deal with the Yazatas, for at any rate, three amongst them are mentioned in the Gathas themselves. Yazata or Izad means one worthy of adoration and comes from the same root as Yasna or Yasht. Yasht VI, para 1, refers to hundreds and thousands of such angels. Diogenus Leartus, the Greek historian, writes in the third century B.C. that according to the belief of the Iranians the heavens are full of angels. Plutarch too says that after the six Arch-angels there are twenty-four other angels in the religion of the Iranians. Whatever may be the number of the Yazatas, the well-known amongst them are those in whose names particular Yashts exist, or from whom the days or months are named, or in whose names Jashans (festivals) are held in the course of the year. Consequently, Plutarch is not far from the truth when he says that the Iranians had twenty-four other angels. In Yasna 16th and in the two Siruzeh and in the Bundahishn, mention is made of the important Yazatas. After the Arch-angels, they are the intermediaries between Ahura Mazda and mortal men. These angels are the guardian spirits of the sun, the moon, the stars, the heavens, the earth, the air, the fire and the water. Some of them are the representatives of abstract quali-

Yazatas.

translating the Gathas. In Yasna 47.1 some of these words are required to be translated as abstract and some as representing the personified Immortals, namely the Ameshaspands as under: "In the matter of Divine Wisdom (Spenta-Mainyu) and the Holy Law (Asha) think well, speak well and act well, and Ahura will award Perfection and Immortality (Haurvatât and Ameretât) through Khashthra and Armaiti."

In Yasna 51.7 Zarathushtra says, "O Thou, Who through the Divine Wisdom (Spenta-Mainyu), created, animals, water and plants, Perfection (Haurvatât) and Immortality (Ameretât), bestow on me strength and power on the last day of judgment through the help of Vohumanah." In the same way throughout the translation of the stanzas both these possible interpretations should always be kept in view.

The meaning of the word Ameshaspand.

In the rest of the Avesta, these words are used as in the Gathas with the personal aspect more emphasised. They are all called Ameshaspands, the great angels of the Mazdayasnan religion, and they act as if they were the ministers to the Divine Lord Ahura Mazda. The word Ameshaspand or Amesha Spenta, is a triple compound. The first portion is the negative prefix *a*; the second *mesha* means man or mortal and is so used in the Gathas themselves [1]. The third portion is *Spenta* (of which the Sanskrit equivalent is *Svant*,) which means benevolent but which should be translated as holy in this word. Thus the word Ameshaspand means "The Holy Immortal." This word is not to be found in the Gathas. The first time we come across it is in the Haptan Haiti Yasna 37.4. In the rest of the Avesta the word Vahishta is added to Asha, Vairya to Khashthra and Spenta is prefixed to Armaiti, and from the final formations spring the words in modern Persian Ardibehesht (Ard and Asha being one and the same), Shehrivar and Spendarmad. In the Gathas, Asha as the Spirit of Truth and Righteousness holds the premier place amongst the Ameshaspands, but in the rest of the Avesta, the second place is assigned to him, the order being as follows:—1st Behman, 2nd Ardibehesht, 3rd Shehrivar, 4th Spendarmad, 5th and 6th Khordad and Amerdad. The last two always come together as the Twin Blessings [2]. Ahura Mazda as incorporating Spenta-Mainyu is put at the head of the Ameshaspands

1 It is worth while noting that the word *mareta* is also used in the Gathas in the sense of mortal man. In Pahlavi it becomes *martum* and in Persian *mardum*. The root of these words is *mar* which in the Behistun inscriptions (of Darius) means death. The word *Martia* for man is also used in the same inscriptions. All these words for men, *marg* death, and even *mar* snake, according to some come from one and the same root. The Greek and the Latin *moros* and *morior* is related to the Iranian root *mar*.

2 According to some orientalists the origin of Harut and Marut in the Koran can be traced to these two Ameshaspands.

SOME IMPORTANT WORDS IN THE GATHAS.

In the Gathas we come across a collection of words, the meaning of which is worth noting separately.

The first among these are the names of the six Ameshaspentas. These are Asha, Vohumanah, Khashthra, Armaiti, Haurvatât, Ameretât. Almost in everyone of the stanzas these words are repeated, though the last two of them are comparatively used less frequently.

The six Ameshaspentas. Their significance.

The word *Asha* which represents Truth, Righteousness and Divine Law and Order is mentioned 180 times in the Gathas. The word *Asho* of which we have spoken before is derived from the same root.

Vohumanah is compounded of *Vohu* and *Manah* meaning the Good Mind. The Persian word *Khub* and the Avestan *Vohu* are one and the same. The Persian *Manash* and the Avestan *Manah* are also the same. The word *Vohumanah* also connotes a pure nature and a good disposition. The expression Vohumanah or Vahishto-manah with the same meaning is used 130 times in the Gathas.

Khashthra means Kingdom or Sovereignty or Power. The Persian word *Shehr* meaning city and the word *Shehriar* meaning king are both derived from *Khashthra.* In ancient times a much wider meaning was given to the word *Shehr* and it meant a kingdom or a country, *e.g.*, Iran-Shehr meant the kingdom of Iran. (In the same way the word *Medina* meant a province in Aramaic and was afterwards applied to a city, till to-day the Arabic word *Medina* has the same limited meaning as the Persian *Shehr*.)

Armaiti means Patience, Humility, Devotion and Love.

Haurvatat means Perfection, Health and Well-being.

Ameretat is compounded of the negative sign *a* and *mertat* death, meaning together Deathlessness or Immortality.

These words have to-day changed their forms into Ardibehesht, Behman, Shehriver, Spendarmad, Khordad, Amardad, which have again as of old become the six months of the present Iranian calendar. Besides, as in olden times, among the Zoroastrians to-day these six words also denote six out of the 30 days of the month. These words denote at times the abstract Divine Attributes of Ahura Mazda and at times they are used to denote the individual Arch-angels (like the Arch-angels of the Bible), in a way which makes distinction between two connotations a difficult task whilst

Their double significance in the Gathas.

Gathas, "The Divine Songs of Zarathushtra" by Dinshah J. Irani, writes a most fascinating essay on the religion of Zarathushtra. However much it is necessary that this entire essay of the Sage of Bengal should be translated, so that all the Iranians in general may learn of the views of this great philosopher of Aryan descent and Brahminic creed, of this great man, the recipient of the Nobel Prize, who is known all over the world for his profound philosophy and wonderful poetry which has been translated into every language of Europe, yet as the present essay is intended to be a short introductory note, I shall satisfy myself with a few quotations therefrom.

Rabindranath Tagore.

Tagore says[1] :—"*The most important of all outstanding facts of* Iranian history is the religious reform brought about by Zarathushtra. He was the first man we know, who gave a definitely moral character and direction to religion, and at the same time, preached the doctrine of monotheism which offered an eternal foundation of reality to goodness as an ideal of perfection. * * * The orthodox Persian form of worship in ancient Iran included animal sacrifices and offering of *haoma* to the *daevas.* That all this should be discountenanced by Zarathushtra, not only shows his courage, but the strength of his realisation of the Supreme Being as Spirit. We are told that it has been mentioned by Plutarch that 'Zarathushtra taught the Persians to sacrifice to Ahura Mazda 'vows and thanksgivings'. The distance between faith in the efficacy of blood-stained magical rites and cultivation of moral and spiritual ideals as the true form of worship, is immense. It is amazing to see how Zarathushtra was the first among men who crossed this distance with a certainty of realisation, which imparted such a fervour and faith to his life and his words. The truth which filled his mind was not a thing borrowed from books or received from teachers. He did not come to it by following a prescribed path of tradition. It flashed upon him as an illumination to his entire life, almost like a communication to his personal self."

---

1 "The Divine Songs of Zarathushtra", London 1924, Introduction pp. 5-7.

based on sacrifices or outward ceremonial observances. The very basis of his teaching is his insistence on the purity of thoughts as the basis of all actions in life."

The German scholar Paul Horn [1] in his History of Persian Literature says :—" In the Gathas we meet with the expression of such noble feelings, such vigorous belief in the true faith, and such sublimity and excellence of ethics, that we cannot but praise and applaud the author of the Songs."

Paul Horn.

The American scholar and writer Whitney says [2] :—" Persia from Cyrus onward to the battle of Marathon, was the greatest and most civilised and powerful nation on earth. Rome *was yet in her infancy. Modern Europe was not yet born. Greece* was not united ; her people were divided and only the terror of Persian arms for a brief period held them together. Persia gave law and religion at that time to the world, and that religion was the gospel of Zarathushtra. Jesus afterwards, whether God or man, followed it ; preached it ; emphasised it in every possible way, and was finally nailed to the Cross for it.

Whitney.

" With all due honour to Him who could die for opinion's sake, how was it, or how could it be possible for Jesus to announce a better or purer doctrine than that so often repeated by Zarathushtra, his predecessor, *viz.*, good thoughts, good words and good deeds ? Do not those three things embrace all there is or could be in any religion ? Can the most devout saint add anything to them ? ' Yes he can ', says someone ; ' he can love Jesus.' But if he has good thoughts, he will not only love Jesus but all the world besides, and God supremely. If he has good thoughts, he is pure in heart. Now good thoughts are the very foundation upon which are built, good words and good deeds, always and everywhere."

I have quoted here only a few of the passages from the writings of savants and scholars in the matter of the religion of Zarathushtra. They have in reality summarised in concise and effective language what every reader of the Gathas can himself realize and understand from a study of the same. Whatever may be the part of the world where the Gathas are read, whatever may be the religion under the influence of which the reader may be, its study invariably makes the same sublime impression everywhere and on everyone. The renowned poet and philosopher of India, Rabindranath Tagore, in his Introduction to the selections from the

1 Geschichte der persischen Litteratur Zweiter Ausgabe, Leipzig 1906, S. 6.
2 " Zoroaster, The Great Persian ", pp. 170-171.

sense and is used in the right proportion, and all that he says, is always full of vigour and spiritual force. He never indulges in any exaggerated statement, and whatever he says goes to the very foundation of things. The eternal contest between the principles of good and evil, which refers to the contest in this very world, the recompense in this world and the eternal reward hereafter, the dealing out of perfect justice on the day of reckoning, the hope of divine bliss in heaven, etc., are some of the noble thoughts and fundamental principles of Zarathushtra. Ever does he speak of, always doth he stand firm in, these principles which go to the root of things. In short the entire Gathas propound collectively, the highest ethics."

Meillet.

The famous French scholar Meillet says [1] : "Freedom of thought, a zealous sense of self-respect, magnanimity in religion, a sharp intellect, and a zest and fervour for principles of ethics, which have always been the particular characteristics of the Iranians, are peculiarly manifested in the Gathas of Zarathushtra."

Hertel.

The German Professor Hertel in his turn says [2] : "In the Gathas a personage of great intellect, zeal and fervour, who is hurt to the core at the sight of the struggle between right and wrong, addresses us in a way which evidences his sympathy and love for mankind. He is the cause of rectitude in the character and morals of men. The art of agriculture and the care of useful cattle, he considers as the root foundation of the peaceful and happy life of men in the material world. He rises above the worship of natural elements as so many different deities."

Geiger.

The renowned German Professor Geiger in his book called "Zarathushtra in the Gathas", says [3] : "The principles of the Religion of Zarathushtra, so far as they are preserved in the Gathas, are entirely free from the taint of low, extraneous element. The sublime and elevated position of his ethics, his insistence on exertion and effort, the high principles of religion he advocates, the dignity of his philosophy, can all be well realised by the study of the Gathas. It could be seen therefrom, with what courage and vigour he handles the highest and the most vital problems of life, material and spiritual. He is the unique personage that has stepped out of the circle of intellectual limitations of that time, and in that dim and distant age laid out the path of the worship of the One Creator for his people. He inculcated for them the philosophy explaining the existence of the Creator and His relationship with the created. He explained the nature of evil which necessarily exists in creation. The fundamental principles of his religion are not

1 Trois conférences sur les Gathas de l'Avesta par A. Meillet, Paris 1925.

2 Johanes Hertel, Die zeit Zoroastsr, Leipzig 1925.

3 Zarathushtra in den Gâthâs (Schlussfolge.)

words; ponder over them with your enlightened mind; distinguish between these two principles of Truth and Untruth. Let everyone choose his own creed individually before the Day of Reckoning comes upon him. May in the end our work be accomplished as we wish."

Zarathushtra's concern for the welfare of mankind.

However, Zarathushtra is not indifferent to the happy state or otherwise of mankind, because he has been created for helping and guiding the people of this earth. He himself says in Yasna 28.4: "As I have been deputed for protecting the soul of men, as I am fully cognisant of the reward and recompense Ahura Mazda will assign for the particular conduct of men, I shall strive as long as power and strength shall last in me to make people seek and adopt the Path of Truth." At another place in the Gathas, the Holy Prophet says that he will ever be present to point out the Path of Truth whenever men feel themselves helpless in their search. In Yasna 31.2, he hints at this meaning and says: "If between these two paths (of Truth and Untruth), you are unable to distinguish which one is better, then I shall come to both of you contending sides with my judgment, about the truth and propriety of which judgment Ahura Mazda himself is a witness, so that eventually everyone of us may live our lives according to the holy law of the religion." These are in substance the fundamental principles of the religion of Zarathushtra, the Prophet of Iran, culled out from his own words without any addition of materials supplied by traditions. Throughout in the Gathas such sublime principles are laid down, and men are cautioned ever to stand firm in them. To spread his message the founder of this religion fights constantly the followers of Untruth and does his utmost to dislodge the Evil.

Some opinions of renowned orientalists.

It would be worth noting shortly what various well-known orientalists have written about the Gathas. One of the renowned Avestan scholars, who had spent his whole life in his work of research in this ancient religion of Iran is the German Professor Geldner, the author of many an important work on the subject. In one of his works he says[1]: "In the Gathas, Zarathushtra speaks in a particular style on a deep and sublime subject.

Geldner.

Everyone of his stanzas expresses thoughts concerning fundamental principles, and each stanza is written with a particular object. But every time he gives expression to his thoughts in a different mode. His words are devoid of verbal ornamentation and empty forms. In one direction and with one motive, he clearly expresses his object with a firm and deliberate intention. Nowhere is there the slightest confusion in thought to be found. No useless and superfluous words are ever used. Every word of his bears the right

1 Avesta litteratur Zweiter Abschnitt (Grundriss der Iranie Philologie) S. 28.

Humata. The glory that is Iran's.

And this is a perennial source of glory and pride to Iran and the Iranians that once in that land one of its sons gave this grand message to humanity to keep themselves aloof even from bad thoughts, at a time when the whole world was like a globe in darkness. The entire Gathas and the whole of the Avesta are full of these three words, these three cardinal principles. For the righteous, in the arena of fight with Untruth, these three words are like the helmet and the armour and the shield. As long as Evil and Untruth exist in this world, no man can afford to be without these weapons of Humata, Hukhta and Huvereshta.

The Day of Reckoning.

We shall deal with these words again hereafter. For the present, let it be stated that Zarathushtra himself performs the duty of preserving the thoughts, words and deeds of all men in the treasury of actions until the day of resurrection. On the last day of reckoning, the good and the evil proceeding from all men, shall be weighed against each other. If in the balance of actions, the scale of goodness goes down heavier, this is the victory of Truth and the defeat of the Lie. The holy Zarathushtra is the judge of the court of Ahura Mazda. When the time comes for the allegoric crossing of the Chinvad Bridge which is described as having been built over a running stream of molten metal, the righteous will pass over the same happy and in joy, and will proceed to what is described as the House of Songs, the Eternal Kingdom, the Abode of the Good Mind and of Truth, or the Presence of Ahura Mazda. They will then have their promised reward. They will attain to their desire, the ideal cherished by them in this world. Should however, the scale of evil be heavier on the day of reckoning, then the sinning soul, worried and troubled by his own conscience, will fall from the Chinvad Bridge to the deep stream below and reach eventually the Abode of Evil, the Hovel of Untruth. If the good and evil in a man are equally balanced, then necessarily he neither enjoys the bliss of heaven nor suffers the torments of hell. His destination is known as the mixed abode, and in Pahlavi is called Hamestgan, *i.e.*, the eternal equilibrium or the same-for-ever. This place is also assigned to a person who lives his life in hesitation and doubt. For every man is expected to exert himself in this world, so that he may not be debarred from the enjoyment of the bliss of heaven. He must exert himself and work for the defeat of the army of Untruth. He must of his own will and inclination, give his share in the victory of Truth, and of his own independent will, choose the Right Path.

Force and violence are not known in the religion of Zarathushtra. In Yasna 30.2, Zarathushtra says: "Lend your ears to these valued

It is therefore meet to note here that the mission of Zarathushtra did not restrict itself to the spiritual side only, but it exerted its utmost influence for the uplift of mankind on the economic side also, and for the material well-being of men in this life. The religion of the holy Zarathushtra is full of force and life. Poverty, beggary, and misery find no place there. It is not indifferent to the life of men on this earth. It does not ask you to suffer and tolerate all the evils of this world in the hope of recompense for the next. He says in substance, "If you abandon the evil in your nature, you will find heaven both here and there." In Yasna 30.11, Zarathushtra says: "O man, if you have understood well the divine laws which Ahura Mazda has established, if you have come to know the joys of this world and of the world to come, if you have informed yourself about the eternal woes which shall overtake the followers of untruth, and the great good which shall come to the followers of truth, then you will always pass your life in joy." As to the divine recompense in this world in Yasna 34, stanzas 5 and 6, Zarathushtra says: "O Ahura Mazda, Thine is the sovereign power; Thine is all strength and might. O Asha and O Vohuman, come to the help of the poor and the helpless as I so ardently wish, for we have separated ourselves from the tribes of robbers and highwaymen. As You all in truth are what You are, O Mazda, O Asha and O Vohuman, this very fact is the sign of salvation and joy to me in this world. Happy and joyous, with the songs of Your praise on our lips, we shall gather unto You." In the 14th stanza of the same Yasna it is stated, "Verily, O Mazda, Thy precious rewards will be received in this very world by those who exert and strive to cherish and foster their flocks and herds (thus leading a righteous life)."

Zarathushtra exerts for the happiness of mankind both in this world and the next.

It must also be understood clearly that the divine recompense in this world and the next is not meant merely for the person who recites his prayers. He must work. He must exert himself. To work for the welfare of himself and others, is an act nobler than the mere saying of prayers. But even to be active and to exert oneself in this world is not sufficient. It is necessary that his intentions and motives be pure. At no time should wicked thoughts enter the mind of a man, for in truth good and pure thoughts are the fountain source of all goodness in the world. Before a man stands in prayers before the Almighty, before he engages himself in the pursuit of agriculture, thoughts pass through his mind and become the root source of action. Consequently, Humata, Hukhta, and Huvereshta, good thoughts, good words, and good deeds, stand as the fundamental principles of the religion of Zarathushtra.

Application of Zarathushtra's teachings in everyday life.

wicked nature. Both these words have been used in Yasna 33.4.

The consequent obligation of humanity.

Now between these two principles or forces what is the obligation of humanity in this world? The Holy Zarathushtra in Yasna 30.3, says, "A wise man should make the right choice." In stanza 8 of the same Yasna it is said, "The eternal kingdom will be for him who, in this life, fights with all untruth." The world is like an eternal fighting ground between good and evil. The cherished desire and ideal of every person must be to overpower the spirit of evil and make the spirit of goodness and truth victorious for ever.

The effect of Zarathushtra's teachings on Iranian character, etc.

Through the influence of this philosophy, the Iranians had ever been brave; and once upon a time, a big portion of the civilised world was under their sway. The heroes of other nations of the Indo-European race like Alexander and the Cæsars of Rome, took their ideal of world domination from the Iranians. The soil of Iran experienced scarcity of water in those ancient times equally as to-day, yet Iran did not submit helplessly to the devil of sultry barrenness. They assumed that the guardian angel of the earth must be given their help and must be made victorious over its opponent. The continuous efforts of peasants is the only cause of the victory of the guardian angel of the earth. Consequently, the Iranians became the inventors of the irrigation system by canals, and through them agriculture reached the height of perfection in ancient Iran. Specially did Holy Zarathushtra lay very great stress on making the land prosperous by cultivation and agriculture. He is thoroughly against the wandering life of the nomads in the desert. He always fights against the life and ways of highwaymen, who depend on robbery for their livelihood. He wishes men to engage themselves in the settled life of agriculture with flocks of sheep and cattle, and live in rest and peace. Civilisation and culture are never compatible with tribal and wandering nomadic life. It is also possible that the Prophet intended that by thus settling down in honest and peaceful life, his community would not mix itself with the wanderers of the desert and the barbarous polytheistic tribes, who lived on plunder, and thus preserve pure the ways and customs of the Mazdayasnan religion. Undoubtedly, Zarathushtra must have realised that without settled agricultural pursuits, a happy life was impossible on the sultry soil of Iran. He often addresses the peasants, and wishes them to make the realm of the Mazda-worshipping Gushtasp prosperous by their efforts on the soil, and make it an example of perfection to others.

The material world is a mixture of good and evil. Black is linked to white and darkness to light. As all misery and woe, evil and harm, which befall a man in his passing through life, cannot be attributed to the Divine and Holy Essence of Ahura Mazda, (as it was considered that from Him nothing but good can spring), whatever of things ugly and evil found in the world, was linked to the Spirit of Evil, Angra-Mainyu in opposition to the Spirit of Goodness, Spenta-Mainyu. Spenta-Mainyu or Holy Wisdom, or in simpler language, the Spirit of Goodness, of course proceeds from and belongs to Ahura Mazda, but in opposition to this spirit only is placed Angra-Mainyu, the Wicked Mind, or the Ugly Spirit of Evil. In reality the contest is only between the spirits of goodness and evil within us in this world. In the Gathas too, where the Evil Spirit is mentioned, we see it mentioned in opposition to Spenta-Mainyu, the Spirit of Goodness, and never in opposition to Ahura Mazda. In Yasna 45.2, Zarathushtra says, "I shall tell you now of those twin spirits which took their birth at the beginning of life. The benevolent Spirit of Goodness said to the Spirit of Evil that neither our words nor our deeds, neither our thoughts nor our teachings, neither our beings nor our souls shall ever agree". It should also be mentioned that the word Angra-Mainyu is not used alone for denoting the force and spirit of actual evil. Other words are used too, to denote it. As for instance, Ako and the word Druj both mean the Wicked Spirit of Evil. The fact that Spenta-Mainyu is one of the divine attributes of Ahura Mazda and is not Ahura Mazda Himself, is sufficiently and clearly made manifest in Yasna 33.12; Yasna 43.2; Yasna 51.7, and in Yasna 44.7. As for instance in Yasna 33.12, Zarathushtra praying for the grace of Ahura Mazda through the help of Spenta-Mainyu and other angels, says as follows: "O Ahura Mazda making Thyself manifest to me, give me spiritual power through the help of Spenta Armaiti. Give me spiritual might through Spenta-Mainyu. Make me reap the reward of the good through the help of Asha, and through the help of Vohumano, give me vigour and strength." Apart from this, in everyone of the six stanzas of Yasna 47, there is a clear and manifest mention about Spenta-Mainyu.

Charge of Dualism unfounded.

Contest between Good and Evil.

Just as Angra-Mainyu is the opposite of Spenta-Mainyu, so the other attributes of Ahura Mazda, *e.g.*, Armaiti, the spirit of devotion, love, piety and humility, has also a wicked spirit on the opposite side, *viz.*, Taromaiti, which has exactly the opposite attributes of Spenta Armaiti. Similarly, in opposition to Vohumano, the Spirit of the Good Mind, there is Akem-mano, the Spirit of the Evil Mind and

After these questions, Zarathushtra himself gives the answer: "O Ahura Mazda, I have come to this perfect realization through Thy Holy and Divine Wisdom that Thou art the Creator of all."

It is important to know that Vohumano, Asha Vahishta, Vohu Khashthra, Armaiti, Haurvatat, Ameretat, Sraosha, Ashi and Atar, are used not only to designate the divine attributes of Ahura Mazda but are also used to designate individual angels and archangels emboyding the particular divine attribute or attributes of the Almighty. I shall comment on the same in the coming chapter.

The unique merit of the Gathas.

Amongst the books of practically all the religions of the world, the Holy Gathas are a unique work which does not deal on the face of it with mysterious rites or supernatural miracles. Zarathushtra says in substance, "Ahura Mazda has created me to show the Right Path to the people of the world, and I for the sake of the Mission had obtained my instructions from the Spirit of the Good Mind." It is especially noteworthy that the principles of Zarathushtra's religion are simple, pure, and untainted. Zarathushtra is vehemently opposed to the use of all sacrifices and alcoholic drinks which were universally prevalent in the religious rituals of the time. In Yasna 32, stanzas 12 and 14, we have evidence of the prohibition by Zarathushtra of bloody sacrifices. He says, "They incur Thy displeasure, O Ahura Mazda, who, with shouts of joy, draw the cow to the altar for sacrifice". In Yasna 48.10, he speaks against the use of intoxicating drinks in religious ceremonies. "When, O Ahura Mazda, when shall the nobles turn to the path of righteousness? When shall this filthy evil of drink be uprooted by them, the evil of drink through which the wicked Karpans and evil-minded lords of the land, so utterly deceive the people of the world?"

Spenta-Mainyu and Angra-Mainyu.

In the Gathas, there is no mention whatever of the alleged fight between Hormuzd and Ahriman. Of this alleged war and eternal fight which has been the cause of so much discussion and many a grave error, the soul of Zarathushtra knows nothing. Throughout the whole of the holy Gathas, Ahura Mazda is the One Unique Creator, the One Source of Existence of the worlds, spiritual and material. He is the Fountain Source of all things, good and beautiful. In opposition to Him there is no creator of evil in existence. Angra-Mainyu, meaning the evil-mind, which in the course of time came to be known as Ahriman to which all evil in the world was ascribed, is never put as the equal of Ahura Mazda. Rather he is the opposing twin of Spenta-Mainyu only, the holy spirit of goodness.

THE RELIGION OF ZARATHUSHTRA.

To be able to understand and appreciate correctly the meaning and spirit of the Gathas, it is incumbent on us to study shortly the principles of the religion of Zarathushtra. We should take care not to foist a philosophical meaning of our own on his teachings. Rather we should simply explain and put on record the bare result of his words and collective writings.

Zarathushtra's perfect Monotheism.

Zarathushtra was opposed to the polytheism which at that time was prevalent amongst the Aryans, *i.e.*, the Indo-Iranians, which made them worship all forms of nature as so many gods. To the sole Supreme Being he gave the name Ahura Mazda, *i.e.*, the Wise Lord, by changing the Aryan name for the Lord, *viz.*, Asura (as is even known in the Vedas of the Brahmins to-day), into Ahura, and adding Mazda, the All-knowing, to it. In the Gathas Zarathushtra has used either of these two, *viz.*, Ahura or Mazda, for denoting the Supreme Lord of all creation, which shows that then the compound word had not taken a fixed form as at the time of the cuneiform inscriptions of the Achæmenian dynasty where the name is always Auramazda, or as is used to-day Hormuzd. These two component parts of the name of the Supreme Being are used throughout in the Gathas. Nearly 200 times the word Mazda appears in the Gathas. Like the Jehova of Moses, Zarathushtra does not recognise any other God but one Ahura Mazda. Turning his face from the ancient multiple gods of the Aryans he called them the gods of the followers of Untruth. He forbids the use of the names of these ancient deities. Instead of Agni the deity of fire, called Igni by the Romans too, he established Atar as the angel of the holy element of fire. All glory and supremacy he assigns absolutely to the One Ahura Mazda. He is the one Creator, the Lord Omnipotent. In Yasna 44, Zarathushtra sings about the omnipotence and the unity of Providence in a beautiful, poetic manner. He says, "I ask Thee, O Ahura Mazda! Who is the Creator of Truth? Who laid out the paths of the revolutions of the sun and the stars? Who makes the moon wax and wane? Who balanced the earth and the heavens? Who is the creator of water and vegetation? Who gave swiftness to the winds? Who was the fountain source of benevolent light and its absence? Who created the phenomena of sleep and wakefulness? Who created the dawn, the noon and the night which remind man of his duties? Who is the creator of the Angel of Devotion and Love, Spenta Armaiti? Who planted the feeling of love in the heart of the father for his son?"

the translation of the Avesta was made into the Pahlavi, the Gathas proved the same stumbling block. Long before the time Ardeshir Papekan founded the Sassanian dynasty, for ages the language of the Avesta had ceased to be a spoken language. It was known as the holy language, the language of the Avesta. The Pahlavi rendering of the Gathas made during the times of Ardeshir and his successors, which we have in our hands to-day, is itself a proof that they had not comprehended them quite accurately. That rendering is not so exact as the rendering of the other portions of the Avesta which are true to the ancient text and furnishes us with the key to-day to the understanding of the Avesta. For this very reason, the French Professor Meillet cannot place much reliance on the translation of the Gathas by Darmesteter as the same has been based on the Pahlavi rendering made in Sassanian times which he considers as incorrect and inappropriate. It must be noted however that the Pahlavi rendering of the Gathas, though it cannot be accepted as a complete and independent key to the understanding of the Gathas, yet, it furnishes some materials to guide us to the comprehension of the meaning and spirit of the ancient writings. Apart from the antiquity of the language, the reason why the Gathas are so difficult of comprehension, is the fact that many a word has been used with a particular meaning there which cannot be found in the rest of the Avesta. Secondly, the Poet-Prophet has sung these poems in a particular poetic style, and the prose portion with which these poems were interspersed, and which must have explained at length the quintessence of thought given in the poems, are lost beyond redemption.

The difficulties are overcome and the Message is heard.

But with all these difficulties, to-day we are able to understand and appreciate the holy words of the Prophet of Iran by reason of the efforts of scholars during a space of 150 years and the extraordinary advance of the science of philology and the help which the second ancient language of the Aryans, *viz.*, the Sanskrit of the Brahminic Vedas has given us. We can thus hear once again the message of the Prophet of Iran which thousands of years ago he had given to a group of listeners who had gathered to hear him, in the following words: "I shall speak forth now, listen unto me, O ye, who come from near and from far. Ponder well over all things. Weigh my words with care and clear thought. The Lord Ahura Mazda is in Manifestation. Let not the teacher of Untruth and the friends of the Evil spread their principles of evil amongst you. Let them not destroy your existence in the world to come." (Yasna 45.1).

verses bear considerable similarity in language to the Gathas. Possibly they are of the same antiquity, but as their form and metre do not correspond with the Gatha poems, they do not seem to have been included in the Gathas. In order to enable us to understand at a glance the metrical composition of the Gathas, we give below in a tabular form whatever is stated above :—

Ahunavad Gatha - 7 Has - Yasna 28-34.

1	Yasna 28	Stanzas 11	Lines 3	Syllables 16	Pause (7 plus 9)
2	" 29	" "	" "	" "	" "
3	" 30	" "	" "	" "	" "
4	" 31	" 22	" "	" "	" "
5	" 32	" 16	" "	" "	" "
6	" 33	" 14	" "	" "	" "
7	" 34	" 15	" "	" "	" "

In all 7 Has with 100 stanzas, 300 lines and 2,100 words.

Ushtavad Gatha - 4 Has - Yasna 43-46.

1	Yasna 43	Stanzas 16	Lines 5	Syllables 11	Pause (4 plus 7)
2	" 44	" 20	" "	" "	" "
3	" 45	" 11	" "	" "	" "
4	" 46	" 19	" "	" "	" "

In all 4 Has, 66 stanzas, 330 lines and 1,850 words.

Spentomad Gatha - 4 Has - Yasna 47-50.

1	Yasna 47	Stanzas 6	Lines 4	Syllables 11	Pause (4 plus 7)
2	" 48	" 12	" "	" "	" "
3	" 49	" 12	" "	" "	" "
4	" 50	" 11	" "	" "	" "

In all 4 Has, 41 stanzas, 164 lines and 900 words.

Vohukhashthra Gatha - 1 Ha - Yasna 51.

1 Yasna 51 Stanzas 22 Lines 3 Syllables 14 Pause (7 plus 7)

In all 66 lines and 450 words.

Vahishitoisht Gatha - 1 Ha - Yasna 53.

1 Yasna 53 Stanzas 9 Lines 4 Syllables for two short lines 12 Pause (7 plus 5). Syllables for two long lines 19 Pause (7 plus 7 plus 5).

In all 36 lines and 260 words.

The difficulty in understanding the contents of the Gathas.

The most difficult portion of the Avesta is the Gathas. The understanding of the text correctly presents considerable difficulty. It is not merely to-day that the Gathas present a hard task and a difficult problem to the scholars. Even 1,500 years ago, the task was an equally difficult one. During the Sassanian regime, when the explanation and

The third Gatha is known as the Spenta-Mainyu, meaning the Benevolent Divine Wisdom, and is now spoken of as the Spentomad Gatha. Like the Ushtavad Gatha, it too consists of four Has, *viz.*, from Yasna 47 to Yasna 50, both inclusive.

The composition of Gatha Spenta-Mainyu.

The first Ha of this Gatha consists of 6 stanzas, the second and the third of 12, and the fourth of 11 stanzas. Every stanza is composed of four lines and every line has 11 syllables in it. There is a pause after every fourth syllable and hence each line is divided into 4 plus 7 syllables.

The fourth Gatha is called Vohukhashthra, meaning Good Sovereign Power and the Dominion of Heaven. It consists only of one Ha and that is Yasna 51 which consists of 22 stanzas. Every stanza is composed of 3 lines and every line has 14 syllables with a pause right in the middle, dividing the line into 7 plus 7 syllables. Thereafter in the body of the Yasna, the poetical Gathas are again interrupted by a small prose portion called Ha 52 which is almost a supplement to the Vohukhashthra Gatha.

The composition of Gatha Vohukhashthra.

The fifth and the last of the Gathas is known as the Vahishtoishti or Vahishtoisht as called at present. As with all other Gathas, the name is an adjectival form denoting the Gatha beginning with Vahishtoisht, meaning thereby the best possession. It consists of 9 stanzas and every stanza is composed of 2 short and 2 long lines. The short line consists of 12 syllables with a pause after the 7th syllable (7 plus 5), whereas the long line consists of 19 syllables with two pauses after the 7th and the 14th syllables, thus dividing the line into three parts (7 plus 7 plus 5).

The composition of Gatha Vahishtoishti.

This is a portion of our ancient prosody which existed at least three thousand years before to-day. Apart from this information which we get to-day about the metres of our ancient poetry, we also know through the medium of the Avesta itself the name our ancestors gave to the stanzas of their poems. They called a stanza Vachastashti, [illegible] which word is used in Yasna 58, stanza 8. Each line of a stanza was called Afsman, [illegible], compare Yasna 71.4 ; 19.16. The Gathas, *viz.*, The Divine Songs of Zarathushtra, have been held so sacred in the entire Avesta that, every chapter (Haiti), its every stanza (Vachastashti), its every line (Afsman), its every word (Vach), and the meaning of every word (Azanti or Zend) has been the object of adoration and praise [1]. Apart from the Gathas there are other verses in the Avesta too, and taken altogether, they make up 278 stanzas of 1,016 lines of which 238 stanzas and 896 lines belong to the Gathas alone. The remaining

1 Vachastashti is compounded of *Vacha* meaning word, speech, and *tash*, meaning cut to measure. These words are to be found in many places in the Avesta. *Afsman* is Pahlavi *Patman* (*Paiman*) meaning a measure.

this poetic stanza which contains the three well-known lines of the prayer known as Ahunavairyo, and which is particularly considered as one of the most holy of Zoroastrian prayers, one day had its place at the beginning of the first Gatha and the name of Ahunavad was given to this Gatha from the first two words of the said stanza. We shall soon have occasion to refer to this subject again. The word *Ahuna* means the leader, the master. The present name of the first Gatha Ahunavad has been adopted from the Pahlavi, as is the case with the names of all the five Gathas. Ahunavad Gatha consists of 7 Has. The first, second, and the third Has have 11 stanzas each, the 4th has 22, the 5th has 16, the 6th has 14 and the 7th has 15 stanzas. Each of these Has is also known by the first word with which it begins. Every stanza of the Ahunavad Gatha consists of three lines or as we say in modern Persian, 3 mesras, and every line consists of 16 syllables with a pause between them after the 7th syllable, so as to divide the line for a pause into 7 plus 9 syllables. The 28th to the 34th Has of the Yasna, both inclusive, form the Ahunavad Gatha. After this are included in the Yasna, what is known as the Haptanghaiti, [Avestan script] (the 7 Has). They are prose and consequently do not form part of the Gathas. However, from ancient times, they have been placed in the Yasna between the first and the second Gatha. In style they look like the Gathas. However, they are in prose and cannot claim the same antiquity as the Gathas. Looking at its name, it ought to contain only 7 Has. However a small Ha has subsequently been added to the same and now it consists of 8 Has, *viz.*, beginning with Ha 35 and ending with Ha 42 in the collection of the Yasnas.

The composition of Gatha Ahunavaiti.

After this intervening prose, the Gathas begin again and here we find the second Gatha which is known by the name of Ushtavaiti, that is, the Gatha which begins with the word Ushta meaning health or happiness. To-day it is known as the Ushtavad Gatha. It begins with the Ha 43rd of the Yasna and ends with the Ha 46th and consequently contains 4 Has. The first Ha thereof consists of 16, the second 20, the third 11, and the 4th of 19 stanzas. Every stanza is composed of 5 lines, and every line contains 11 syllables with a pause after the 4th syllable, thus dividing the line into 4 plus 7 syllables. The Ushtavad Gatha ought to contain in all 330 lines. However, the last Ha thereof, *viz.*, the 44th, is composed of stanzas of 4 lines only. Although our modern prosody is not based on syllables, this accidental similarity is worth observing that the number of syllables is the same as in each line of the Persian metre Taqarob in which the Shahnameh of Firdausi is written.

The composition of Gatha Ushtavaiti.

during the five divisions of the day. The division is rather made according to the metre and poetical composition of each Gatha.

Zarathushtra himself is the Author.

Apart from the evidence supplied by history, and the antiquity of the language of the Gathas and the ancient traditions, and the assertions made in the Avesta, it is quite manifest from the Gathas themselves, that a good portion of its contents proceeded from the mouth of the great founder of the religion himself. On sixteen occasions Zarathushtra mentions his own name in the Gathas and it can be observed that it is not mentioned in the way as is usually to be found in the rest of the Avesta where it begins customarily as "Thus spake Zarathushtra." In the Gathas, sometimes Zarathushtra speaks about himself as if he was a third person, as we find it in Yasna 28.6, 33.14, 41.16, 46.13, 51.12. At others, he speaks of himself as a person present, as in Yasna 43.8, 46.19, and 49.12. We also find some passages in which in the beginning he mentions himself by name or as the messenger, as if he was addressing a third person and then in the same stanza he ends by referring to himself as the person present, *cf.* Yasna 50.6, 51.15. In one instance, exactly like a poet, he addresses himself, *cf.* Yasna 46.14. In the preceding chapter on "Zarathushtra," I have given a few instances in the Gathas, as for instance Yasna 46.1 and 2, showing how Zarathushtra was displeased and disappointed at the poor success of his mission at the time. Instances of this type which prove that the Gathas proceed from the mouth of the Prophet himself, can be multiplied from the Gathas. Yasna 51.12, possibly refers to an actual incident in the life of Zarathushtra; for very likely he complains there that he was not received hospitably by a follower of untruth when he had sought refuge at his place, standing with his horse, trembling with cold in a bitter storm.

The five Gathas in the Avesta remind us of the five books of the Old Testament which the Jews believe to have come from Moses himself, and consequently are held similarly in special regard. Some of the orientalists entertain the belief that portions of the several chapters of the Gathas were written by the disciples or immediate followers of Zarathushtra.

How the Gathas are named.

Each of the five Gathas has been named from the first word with which it begins, like the Yasin and Arrahman chapter in the Koran. The first Gatha is known by the name of Ahunavaiti which means the Gatha which begins with the word Ahuna. The name that has been given to this Gatha begins with the first word of a stanza, which is not a part of the first Gatha but which rather belongs to Yasna 27.13 that is, at the end of the chapter which precedes the Ahunavad Gatha. Without doubt,

The entire Gathas are composed of 17 Haiti, *i.e.*, chapters, 238 stanzas, 896 lines and 5,560 words. These poems are the most ancient heirloom coming down from almost pre-historic times to the literary Iran of to-day. From the view-point of grammar, language, style and thought, the Gathas differ considerably from the rest of the Avesta. Many of the words therein used are not to be found in the Avesta. For similar writings we have to search the most ancient scriptures of the Brahminic faith. The Gathas have been a portion once of a very large work, which is the book without doubt, which the Greek historian Hermippus refers to in his works.

Their contents.

Like the meaning attached to the word Gatha in Brahminic Scriptures, *viz.*, the Vedas, we must assume that the Avestan Gathas in olden times were a part and parcel of a larger prose work, which unfortunately has not come down to us to-day. The important portions were condensed and were given a poetic form, so that, learning them by heart, people might remember them. This method of putting a special portion in poetic form was common among the communities of Indo-European origin. The present state of the Gathas is the best proof available that they represent extracts giving the quintessence of the teachings incorporated at length in the prose sections. Many of the chapters of the Gathas appear to be without a proper beginning or an adequate end; in many places stanzas appear incomplete or unconnected. The reason is that the prose portion which in reality explained the meaning and made the whole text lucid, has been lost to us; the poetical portion better preserved in memory, is all that has been preserved to us, transmitted to posterity, from mouth to mouth. In places several stanzas seem to be quite connected. The reason is that little or no explanatory portion must have intervened between them. However, because of this impoverished and scattered state of the original composition of the Gathas, it must not be assumed that nothing could be made out of what has come down to us. On the contrary, the five Gathas, in thoughts and ideas are consistent and connected from the beginning to the end and assert firmly their own definite objects. We shall soon see what its contents are in the next chapter on the principles of the religion of Zarathushtra.

Originally poems interspersed with prose text.

Approximately, we might say that the entire Gathas of the time of the Sassanians are now extant. Because of the regard and esteem in which they were held, they were committed to memory with great care and consequently they have been carefully preserved up-to-date.

From ancient times the Gathas have been divided into five parts and they have been given a place in the 72 Yasnas. The division of the Gathas in the above-mentioned five parts is not because they are intended to be recited as prayers

The Division of the Gathas.

THE GATHAS.

THE most ancient and the most holy portion of the Avesta are the Gathas which have been given a place in the collection called Yasna. It is known in the Avesta as Gatha, in the Pahlavi as *Gas* the plural of which is *Gasan*. The word *Gasanik* is its adjectival form. In Pahlavi especially everyone of the stanzas of the Gathic poems is called *Gas*. In Sanskrit too, the word is Gatha. In the Vedas, the ancient Scriptures of the Brahmins, and in Buddhistic Scriptures, the word Gatha is used for a versified portion with which the prose text is interspersed. The Avestan Gathas too, have been originally such versified portions of a prose text and have been so composed, and hence named the Gathas, *viz.*, the poems. These poems however bear no resemblance to modern Persian poetry which has for its source the prosody of the Semitic Arabs. It is a near relation however by reason of its metre, to the poetry of the Indo-European race. Like the Rig-Veda, the sacred book of the Brahmins, its stanzas are formed by a certain number of lines. In view of the number of the lines and the number of syllables used in the lines and the rythm of the poems, there is no reason to doubt that the poetry of the Gathas and the Vedas have one and the same Aryan source.

The meaning of Gatha.

It is not only now that the Gathas are considered the holiest portion of the Avesta. Rather from very ancient times, the Gathas were held in great regard and esteem as being the auspicious pronouncement of Holy Spitama Zarathushtra himself. In the Avesta of the Sassanian times, the Gathas were placed at the beginning of the very first Gasanik Nask which was known by the name of Staot Yesht. In Yasna 57, stanza 8, it is stated : " We praise and invoke the auspicious Sraosha who was the first to recite the five Gathas of Holy Spitama Zarathushtra." In Vendidad, Fargarad 19, para 38, help is invoked of the five Gathas. The very first part of the Visparad mentions the five Gathas by name, and renders homage to them. In various other parts of the Avesta, poems from the Gathas have been incorporated as a precious and auspicious addition. In some of the proper names amongst ancient Iranians, we often come across the name of Panj-Bokht. *Bukhtan* or *Bokhtan* in Pahlavi means to set free. The word *Panj* refers to the five Gathas and the name means one receiving salvation by the five Gathas [1].

Gathas held in reverence from time immemorial.

1 *Cf.* Seh-bokht and Haftan-bokht, referred to in the Author's work Iran-Shah, p. 12.

Mah Yasht, Aban Yasht, and Behram Yasht have been incorporated. Another portion is known as the Siruzeh. They are two in number—a smaller and a larger one. Every chapter refers to one of the angels presiding over the 30 days in the month and is recited on the day consecrated to him. As for instance the prayer for Behram is recited on Behram Roz, etc. The entire Siruzeh is recited on the 30th day of the death of a person. Still another portion is known as the prayers for the Gah or the different times of the day. They are five in number. A fourth portion is known as Afringan. (*a*) Afringan-e-Dahman is recited for the peace of the soul of the dead. (*b*) Afringan-e-Gatha: In ancient Iran, five days were added at the end of the 12th month so that the solar year may be completed, as to every one of the 12 months 30 days only were assigned. To these additional five days, the names of the five Gathas were given and Afrigan-e-Gatha is recited on these five additional days. (*c*) Afringan-e-Rapithavan is recited in the beginning and the end of summer. (*d*) Afringan-e-Gahambar is recited on the Gahambar festivals.

From these prayers and Niyaeshes and songs and Afrins, it becomes apparent to us that our forefathers led a pious life and were the worshippers of one Ahura Mazda. They sought opportunities from all good things in creation to offer their homage to Ahura Mazda, and utilized all good occasions for the same purpose. This is the entire Holy Volume of the Avesta of the Mazdayasnans. Apart from all these, there are Avestan fragments existing, which without doubt formed part of the Avesta which has unfortunately reached our hands in its present scattered and depleted state.

IV. The Yashts.

The Yashts:—The Avestan word for it is *Yashti* and it comes from the same source as *Yasna*, meaning homage and prayer offerings. Yasnas are general prayers, but the Yashts are for offering prayers to the Almighty, to the Ameshaspands, and the various Yazats and angels in particular. Although the Yashts are not to be found written in any known poetic metre, yet the words are balanced and the style is poetic, and the thoughts and ideas are noble and sublime. Originally the Yashts must have been written in poetry, like the Gathas, divided into stanzas and verses of 8 syllables and sometimes of 10 or 12 syllables. On account of subsequent explanatory and other interpolations and omissions, the Yashts seem to have lost their poetical formation. In spite of this, their measure is yet known and it is not impossible to bring the Yashts again into their original form. Some of the Yashts are very ancient. In all there are 21 Yashts, some of which are small and some rather long. They are as under :—1. Hormuzd Yasht, 2. Haft Amashaspand Yasht, 3. Ardibehesht Yasht, 4. Khordad Yasht, 5. Aban Yasht, 6. Khurshid Yasht, 7. Mah Yasht, 8. Tir Yasht, 9. Gosh Yasht, 10. Meher Yasht, 11. Sarosh Yasht, 12. Rashn Yasht, 13. Farvardin Yasht, 14. Behram Yasht, 15. Ram Yasht, 16. Din Yasht, 17. Ard (Ashishvang) Yasht, 18. Ashtâd Yasht, 19. Zamiyâd Yasht, 20. Hom Yasht and 21. Vanant Yasht. Of these Nos. 5, 7, 10, 13, 14, 17, 19 are very ancient indeed.

V. The Khordeh Avesta.

The Khordeh Avesta, *viz.*, the smaller Avesta, is called in Pahlavi *Khurtak-Apastak*. We have stated before that Adarbad Mahrespand in the reign of Shahpur II (310 to 379 A.D.) compiled the same for saying prayers during the various parts of the day and during the important days of the month, on other ceremonial days during the year and on occasions, pleasant or otherwise, in one's life, as on investing children with Sudreh and Kushti, on marriages, etc., etc. These prayers are substantially compiled from the larger Avesta, only necessary changes being made in the beginning and the end to adjust the prayers for particular occasions. The entire Khordeh Avesta is not in the Avestan language, a good portion thereof is recent and is in Pazend. Many manuscripts of the Khordeh Avesta contain prayers which are not to be found in others. There is no rule as to how many Yashts are to be included in the same; hence some manuscripts have a few Yashts and some have more. However, without exception, every manuscript includes Hormuzd Yasht and Sarosh Yasht. A portion of the prayers in the Khordeh Avesta is

The Niyaeshes, the Siruze and the Afringans.

known by the name of Niyaesh. They are five in number: Khorshed Niyaesh, Meher Niyaesh, Mah Niyaesh, Ardavisur Niyaesh and Atash Niyaesh. In these Niyaeshes portions of Khorshed Yasht, Meher Yasht,

The Visparad or Visparat is compounded of two Avestan words, *Vispe-ratavo*. In Yasht X, para 122, these words have been used meaning "the all great ones". *Vispe* in Pahlavi or *Harvespe* in Pazend, means all. We very often come across this word in the Zoroastrian literature; as for instance the word *Harvespe-agha* meaning "the All-Knowing, Almighty". *Rad* which is the modification from the Avestic *Ratvo* means brave and wise in Persian literature. Firdausi says :—

II. The Visparad.

> He clad himself in the armour of the valiant (*rad*) Siavush
> And buckling the belt he fixed the armour aright.

The Visparad is not a separate book by itself. It can be said to be a collection supplementary to the Yasna and at the time of religious ceremonies, they are never recited independently of the Yasnas. They are usually recited at the time of the six religious festivals of the Gahambar. Each chapter of the Visparad is known by the name of Kardah. This word originally in Avesta was *Karati* meaning a chapter. From ancient times it was not known exactly how many Kardahs the Visparad had. Anquetil and Spiegel have divided the Visparad into 27 parts; Westergaard has divided the same into 23 and the Gujarati publication in Bombay has 24.

The word "Vendidad" is the present form of the ancient Avestan word *Vidaeva-dâta*. It is composed of *Vi* meaning anti or against, *daeva* meaning the evil genius and *dâta* meaning rules, meaning altogether regulations to oppose the evil. Vendidad is not being read as a prayer book. Its contents are multifarious. Each of its chapter is called a Fargarad. In all manuscripts every Fargarad has its own number. In all there are 22 Fargarads. Fargarad I deals with the creation of the earth and the various countries; Fargarad II gives the account of Yima (Jamshid); Fargarad III refers to matters affecting the well-being of the earth and the rest of the Fargarads up to the 21st contain various religious regulations and mandates, concerning for instance the taking of oaths, observing of one's promise, avoidance of breach of faith, ablution and purificatory ceremonies, the preserving pure of water and the elements, the rules about *dakhmas*, on avoiding contact with corpses, the compensation for physicians and Moubeds, about the value of the cock, the dog, etc., etc. The 22nd Fargarad refers to the 99,999 (meaning innumerable) illnesses brought forth by Ahriman and the means for their avoidance with the help of the divine message.

III. The Vendidad.

There is no room for doubt that at the time the Dinkard was written, *viz.*, in the 9th century A.D. the entire Avesta of the Sassanian times, with the exception of the Vashtag Nask and the Pahlavi commentary of the Nâtar Nask, was in existence. Dinkard divides the 21 Nasks into 3 classes. The first it calls Gasanik, the second Hâtak-mansarik and the third Dâtik. The Gasanik contains high spiritual and moral precepts ; the Hâtak-mansarik refers to religious rules regulating man's conduct ; Dâtik contains other laws and regulations. Each one of these three classes had 7 volumes or Nasks. In the beginning of the Gasanik group was the Stotyesht. Of the Gathas, whatever portions that existed during the time of the Sassanians seem to have come down to us to-day. It could be generally said that that portion of the Avesta which was considered particularly holy, and formed part of the prayers and ceremonies, and was in everyday use by the people and the Moubeds, has happened to be far better preserved than those portions of the Avesta which were not in such general use.

The contents of the extant Avesta.

After these general observations, we shall now refer to the modern Avesta. This comprises five portions or books. The first is the Yasna ; the second, the Visparad ; the third, the Vendidad ; the fourth, the Yashts and the fifth, the Khordeh Avesta. No manuscript has come down to us from ancient times which contains together all these five portions.

I. The Yasna.

The Yasna is the largest portion of the present Avesta. The word Yasna has been used incessantly in the Avesta. In the Avesta it is pronounced Yasna with a short "*a*", and in the Gathas and the other Yasnas it has been used in 33.8, 34.12, 35.10, 38.2, etc. It means worship, praise, offering, supplication, and humble religious service. The word Jashn, which in modern times means festival, is derived from the same word *Yasna* of the Avesta. Its Sanskrit form is *Yajna* and the Pahlavi *Izashna*. The Yasnas are recited particularly at religious ceremonies. They consist of 72 chapters which are called Haiti or as at present called Ha. In conformity with the 72 Has of the Yasna, the sacred thread of the Zoroastrians which is bound in three folds round the waist, is woven of 72 threads of white sheep's wool. The Parsis divide the Yasna into two parts ; the first ending with Yasna 27 and the second beginning with Yasna 28 to the end. Geldner suggests that it would be preferable to divide the 72 Has into three parts, *viz.*, from Yasnas 1-27; second from Yasnas 28-55 and the third from Yasnas 56-72. Out of these 72 chapters, 17 chapters or Haitis, contain the Gathas and is considered the most ancient and precious portion of the Avesta.

of Ibne-Muqaffa. It is recorded in the traditions that Tansar was appointed at the head of a group of moubeds for the work of compiling and putting in proper form the portions of the Avesta that were gathered together. Shahpur I (241-272 A.D.) the son of Ardeshir, carried out and completed the work of his father, and whatever other remnants that could be gathered together, were added to the holy book. Throughout the reign of the other Sassanian sovereigns, efforts were made in the same direction, as also in preparing the explanations and commentaries in Pahlavi of the holy Avesta. Shahpur II (309-370 A.D.) observing some discrepancies and differences in the meaning of some parts of the Avesta, entrusted the work of revising the Holy Scriptures to Adarbad Mahrespand. He cleared the discrepancies from the commentaries and made the Scriptures a standard current work. Apparently the Pahlavi commentaries of the Avesta were indifferently handled until Adarbad Mahrespand, the writer of the Khordeh Avesta, gave it a fixed shape and form. Even after Adarbad, Pahlavi commentaries and explanations were added to, because the Pahlavi Vendidad must have reached its final form in which we find it to-day in the year 528 A.D. We say this because at one of the places in Fargarad 4, para 49, reference is made to Mazdak son of Bamdad who was executed in the above year by the order of Anushirvan.

The Pahlavi commentaries

Of the Pahlavi commentaries on the text of the Avesta, *viz.*, Yasna, Visparad, Vendidad, etc., what has been left to us totals in all 1,40,160 words. The largest portion of this commentary is on the Vendidad which alone has 48,000 words. The Yasna 39,000 and the Visparad 33,000 words. The Dinkard in its 8th and 9th chapters deals in detail with the Avesta. It says that the Avesta consisted of 21 Nasks. It is worth noting that this word Nask is to be found in the Avesta, Yasna 22.9, as *nosku* meaning the book or volume. The Dinkard separately names all these 21 Nasks and gives the contents thereof, some in great details. It says that the 5th Nask known as the Nâtar contained only the Avestan text, the Pahlavi commentary of which was lost, and that of the 11th Nask known as Vashtag, both the text and the commentary had been lost. The Vendidad which is at present considered a part of the Avesta was according to Dinkard the 19th Nask of the Avesta of the Sassanian times. In view of the description given by the Dinkard, it appears that the Vendidad has come to our hands in its entirety. Four other Nasks out of the 21 Nasks of the Sassanian times, we can identify in the Avesta that has come down to us, from the description given in the Dinkard.

(Meherdad) VI, the contemporary of the Roman Emperor Trajan, Pahlavi characters usually appeared on the Parthian coins, contrary to the previous practice of having Greek characters. It is possible also that Valkhash mentioned in the Dinkard may be Volagases III who ruled from 148 to 191 A D.

The Reconstruction of the Avesta in Sassanian times.

After Valkhash (Volagasos), Ardeshir Papekan exerted his utmost for the holy Avesta. The rise of Ardeshir Papekan (226-241 A.D.) presaged the dawn of the happiness and prosperity of Iran. Through his efforts nationalism in Iran got a new life and support. On the religion of Zarathushtra he laid down the foundation of the empire. From his father's side he claimed descent from a line of religious leaders. From his mother's side he came of a princely family. Sassan his ancestor, was the warden of a temple of Anahita (Anaïtis) in Istakhr. To this heritage he owed the zeal and ardour with which he worked for the revival of the religion of Zarathushtra. On the face of his coins, he placed the Fire Altar as the national symbol. In the inscriptions that have remained to us, he describes himself as the worshipper of Mazda. Historians record his religiousness and his effort for the unification of the church and the state. In a passage in which Firdausi recites Ardeshir's advice to his son Shahpur, he refers to this subject in the following words :—

> The church and the state are so linked together
> That thou mightest say they are clothed in one sheath.
> Without the support of the royal throne, religion can have no place ;
> Without the support of religion, the state cannot exist.

The efforts of Tansar and Adarbad Mahrespand.

In the words of the Dinkard, Ardeshir entrusted the work of collecting the Avesta to the Herpatan-Herpat Tansar who was one of the most renowned sages of the time. Masoudi in his Murravej-uz-Zahab and Kitab-ut-Tambih, mentioning him says that he was a scion of a princely family. His father was a prince in Fars, but Tansar closed his eyes to the pomp of princedom and preferred the career of piety of a religious leader. In the work of extending the empire, he rendered yeoman service to Ardeshir. He invited all the princes and kings round about Iran to recognise the supremacy of Ardeshir. He was the author of many publications on religious matters and civil laws. A portion of his letter which he had written on behalf of Ardeshir to Jasnasfshah, the King of Tabaristan, Masoudi has copied and recorded in his book. This letter as a whole is a precious and beautiful historical record of Iran. In the history of Tabaristan, the same has been rendered into Persian by Mahomed-bin-Alhasan-bin-Asphandiar through the translation

Avesta in its entirety, this tradition further states, consisted of a thousand chapters: the cursed Alexander when he set fire to the royal palaces of Iran, burnt all the holy books also therewith. The second copy the Greeks took from Shapigan, and translated portions in their own language. The Ashkanian (Parthian) king Valkhash (Volagases) ordered that all the scattered portions of the Avesta from all the various cities of Iran may be gathered together. After him Ardeshir Papekan called Tansar the High Priest to his court and asked him to make an accurate compilation of the Avesta. His son Shahpur too, followed up the work of his father. Extracts from the Avesta on medicine, geography, astrology, philosophy, etc., which were to be found in Greece, India and in other places of the world, were also gathered together and added to the Avesta. Shahpur II, the son of Hormuzd, with the help of the renowned religious leader Adarbad Mahrespand got the Avesta examined a second time, and brought out an authorised edition and made it current in his realm.

The salvage of the remnants of the Avesta.

Now we must see who this Parthian king Valkhash is who first took up the task of gathering together the scattered Avesta, for in the Parthian dynasty we have five Valkhash or Volagases. Darmesteter thinks that this must be Volagases I who reigned from 51 to 78 A.D. and was the contemporary of Nero, the Emperor of Rome. At the very time that the New Testament was being written, the scattered Avesta was being compiled together. Among the Parthian monarchs, the family of Volagases I was in particular renowned for its piety and religious observances. Roman historians state that Tridates (Tirdad) the brother of Volagases who ruled over Armenia, was himself a Moubed. Nero invited him to Rome that with his own hands he might place on Tridates' head the crown of Armenia. Tridates in order not to defile the holy element of water, refrained from making the voyage by sea and took the land route to Rome. Nero had also invited Volagases himself to Rome. The Parthian monarch replied, "You should rather come yourself to this place for the crossing of the seas to you is an easier affair." The Roman Emperor could not understand this reply and thought that it was meant as an insult. Because of this piety and religious proclivities of Volagases I, he is assumed to be the first to have gathered together the scattered Avesta. Geldner says that the other Parthian monarchs were also religious and good Zoroastrians. From the middle of the first century A.D. the Greek influence among the Parthians was decreasing and the national spirit of Iran was again asserting itself. From the time of Mithridates

The Efforts of the Parthian Kings.

were inscribed. In the Shah-nameh it is stated that the Avesta contained 1200 chapters which were written on parchment in golden ink. The oldest of these records is the letter of Tansar the High Priest of Ardeshir Papekan, who 1700 years ere now had written a letter to Jasnasf-shah, the King of Tabaristan. He says therein : "You know that Alexander burnt the 12000 hides on which our religious scriptures were inscribed at Persepolis." Although these statements may seem exaggerated, they furnish some proof of the existence of a huge Avestan compilation.

The testimony of the Pahlavi books as to the contents of the Avesta.

The old traditions recorded in the Pahlavi books say that the Avesta of the Achæmenian times contained 815 chapters and was divided into 21 volumes or nasks. In Sassanian times when the scattered parts of the Avesta were gathered together, 348 chapters only came to hand, which were again divided into 21 nasks. The English scholar West had conjectured that these 21 nasks of the Sassanian times consisted of 3,45,700 words. Of this lot to-day, we have an extant Avesta of 83,000 words. Consequently one-fourth part of the Avesta of the Sassanian times only remains in our hands to-day. The rest has been lost to us through the fanaticism of the Arabs and the barbaric onslaught of the Moghuls. Although there is no doubt that after the Arab conquest and the influence of the new religion, the books relating to the ancient religion of Zarathushtra suffered considerably, yet almost a thousand years before this event, the Avestan literature had already been considerably damaged and scattered after the conquest of Alexander, under the influence of the rule of the Greeks in Iran. In Zoroastrian traditions and generally in the Pahlavi books like the Dinkard, Bundahishn, the Ardaviraf-Nameh, etc., what is recorded is this that the Avestan records in the Achæmenian archives were burnt by Alexander.

Reference to the Avesta in the Dinkard.

The contents of the Dinkard in particular concerning the Avesta are very important and from a scholarly point of view, it is the best Pahlavi book extant. According to the researches of the orientalists, most of its contents concerning the Avesta are found to be accurate. In the matters of religion, Dinkard does not add to or adorn the existing materials. It openly states that the extant Avesta is not the holy Avesta of the ancient times. It represented what was gathered together from the portions of the Avesta, which the Moubeds of the Sassanian times had learnt by heart, and had handed down to us. It further says that the Avesta had 21 nasks, which were entrusted by Zarathushtra Spitama to Gushtasp. According to another tradition, they were entrusted to Dara, son of Dara. He deposited two copies thereof, one in the treasury of Shapigan and the second in Dezhnapashte.[1] The

1 We do not know the origin of the word Shapigan, Dezhnapashte means a fortress of books hence archives.

The Avestan language is the holy language of the religion of Iran and except the Avesta, no trace of any other writing in the same is extant. For several hundred years after the Arab onslaught, the language had an artificial existence amongst the Moubeds of Iran, just as Latin was preserved in Europe up to the middle ages, though for centuries it had ceased to be the current language of the masses. Long before the Arab conquest, the language of the Avesta was dead. We might almost say that even before the Achæmenian times that language had been superseded, for the inscriptions of the emperors of this dynasty are mostly in three languages of Fars, Shushter, and Babylonia. If, in fact, the language of the Avesta was extant in the west of Iran, at any rate the inscriptions at Beistun would have been in the current language of the people on that side. There is further a difference of opinion as to the location of the Avestan language. Some consider it to be the language of the eastern, some of north-western Iran. Comparing the Avesta with the cuneiform inscriptions of the Achæmenians, it is evident that the holy language did not belong to south-western Iran. Recently from a writing found at Turfan [1], it has become also certain that the language of the Avesta was entirely different from the language of Sogdiana and Khotan or eastern Iran. Consequently doubts are lessening to-day that the Avestan language was the language of western Iran. It must be presumed therefore that the original home of the Avestan language was western Iran.

The Avestan language. Its location.

The Avesta was one of the biggest compilations of ancient times. It was famed for the veneration in which it was held even beyond the limits of the countries professing the Mazdayasna religion. The Greek historian Hermippus who lived in the 3rd century B.C. had written a book especially concerning the religion of Iran. Unfortunately it is not with us to-day, but the Roman historian Pliny who died in the first century A.D. at the time of the great eruption of Vesuvius, in his book called "Natural History" refers to the work of Hermippus and records the fact that he had studied the religion of the Iranians from their own books and had carefully read the same which contained two million lines of poetry by Zarathushtra himself. Masoudi who died in 346 A.H. in his book, "The Meadows of Gold" says that the Zoroastrian religious scriptures were comprised of 12000 cow-hides written in golden ink. Tabari who died in 310 A.H. makes a mention in his history of these 12000 volumes of hide on which the sacred Avestan scriptures

The original Avesta. A huge compilation of 21 Nasks.

1. The Valley of Turfan is situate in the north-east of Chinese Turkistan; a portion of the book named Shapurgan of Mani, which Persian and Arabic historians have called Shabar Kan, has been found in this Valley.

that in Sassanian times the Avestan alphabet was known by this name. The word Dabir formed compounds with other words and several words were thus formed, *viz.*, Iran-Dabir meant state-treasurer ; Shehr-Dabir, city treasurer (a status inferior to Iran-Dabir).

The Sassanian Scripts.

In the beginning of the Sassanian regime, two sorts of alphabets both of Semitic (Aramaic) origin were current in Iran. One of them may be called the northern (or Chaldean) Pahlavi. Several inscriptions of the early Sassanian period are to be found in this alphabet. Without doubt in Ashkanian (Parthian) times the Avesta had been got written in this alphabet. The second is the Sassanian Pahlavi which gradually replaced the former, and which from coins, seals, and manuscripts can be proved to have been current up to the 14th century A.D. In this alphabet, as in the modern Persian, no short vowels are to be found. This by itself is a great hindrance to the correct pronunciation of the words. But apart from this, almost every one of its letters can be read in so many different ways; one letter can be read for instance as a, o, n, r, l. Consequently, the correct pronunciation of the Avestan words began to suffer because ages ago the Avestan language had become obsolete. In order therefore to preserve the correct pronunciation of the Holy Scriptures, changes were made in the Pahlavi then current and vowels were introduced between the consonants, as in the Greek alphabet which might possibly have been copied also. The Armenians after their conversion to Christianity also found the same difficulty in writing the Bible in the defective Pahlavi or Syriac script. An amended alphabet they therefore brought into use which is current even to-day, with some changes, in modern Gorgan.

The origin of the Din Dabireh. Its excellence.

To free the Holy Scriptures from the limitations of a defective alphabet of the then current language, the Din-Dabireh was adopted in the 6th century A.D. This momentous event took place just before the conquest of Iran by the Arabs, and we must really believe that it so happened by some divine dispensation. For, after the fall of the Sassanian empire and its virtual dismemberment, after the language of the nation had become mute, after the abolition of the national script and the national religion, had the holy Avesta remained written only in the ancient Pahlavi script, to-day it would have presented an insoluble problem to us. The Din-Dabireh, the Zend or Avestan alphabet is to-day, in the whole of the east, the best existing alphabet. In a few hours it can be learnt and the Avesta can be read accurately. The oldest manuscript of the Avesta written in this alphabet is now in Copenhagen. It bears date 1325 A.D. and was brought from Persia to Europe by the well-known Danish orientalist Westergaard.

Unavoidably the songs and the prayers etc. of the Avesta were for ages handed down from generation to generation by rote as was the custom of the ancients, until at last they were recorded in writing in an Aryan alphabet. In what age this happened nobody knows. This much can be said that written records of the religious scriptures of the Iranians existed 500 years before Christ.

The meaning of the words Avesta, Zend and Pazend.

As with the word Zarathushtra, the name of this compilation too is differently rendered in the Persian language, *e.g.*, *Usta*, *Abesta*, *Osta*, *Vesta*, *Afesta*, etc. Of course the form commonly used is Avesta from its Pahlavi *Avestak.* Oppert has suggested that this word appears in the Beistun inscriptions in the form of *abastam*. But nobody supports this theory now. Geldner following Andreas derives the word Avesta from *Upasta* meaning the root-foundation or the original text. This word *Upasta* has been translated by Bartholomæ and Weissbach as meaning ' shelter ' or ' support '. In the Pahlavi renderings of the Avesta, this word was used as *Apastan*, and the Armenian language borrowed it as *Apastan*, meaning confidence or reliance.

The word Avesta is mostly used in conjunction with the word Zend forming the compound Zend-Avesta. Zend represents the Pahlavi commentary which in the Sassanian times was attached to the Avesta. It is being derived from the Avestic word '*Āzanti*' (used in Yasna 57-8) meaning commentary or description. Pazend represents the commentary which is written in a language purer than Pahlavi not containing any Huzvarish, *i.e.*, words written in the Semitic (Aramaic) form but pronounced in Pahlavi style. Even to-day any book written in pure Persian in the current alphabet can be called Pazend. The poet Násire Khosrav says:—

O reader of the books in Zend and Pazend,
How long will you merely read the Zend ?
With hearts devoid of everything, your lips pronounce the Zend;
Did Zarathushtra ever give such teachings in Zend ?

The Avestan Script. The Din Dabireh.

Now the holy language of the Zoroastrian Scriptures must be called the Avesta and the script in which they are written as Zend. And luckily we are not obliged to follow the orientalists of Europe in giving a name to this alphabet. We can surely name this Zend script as " Din Dabireh ", for Ibne Muqaffa whilst referring to the scripts current in Iran, says that the Avesta was written with the Din Dabireh script. After him Masoudi too makes mention of the Avestan alphabet as Din Dabireh and says that it consists of 60 letters. On the authority of Ibne Muqaffa and Masoudi and from the form of these very words, Din Dabireh, there is no doubt

disregard all other indications and can only urge the language of the Gathas as a proof of its antiquity. At any rate in the words of Bartholomæ, no great gulf separates the age of the Indo-Iranians from the age of the Gathas. Not only is the language of the Gathas a proof of its antiquity but the entire Avesta is full of matters referring to an age very very remote. In the Avesta no mention is made of a Median name, nor of a Persian. The inhabitants of Iran yet bear Aryan names and their country is known as the country of the Aryans. Amongst them money and coins were not yet prevalent. Bargains and transactions were made in kind by the exchange of cattle or a horse or a camel. The wages of a physician or a moubed were paid in kind. The age of the Avesta is linked with the bronze age. Iron had not yet come into use ; although Avesta *often speaks of implements of warfare, yet in no place iron is mentioned.* The use of salt was also not customary among the Iranians. This article, indispensable to us to-day, the Iranians of the age of the Avesta, like their brethren the Vedic Brahmins, knew not the use of. For in the Vedas too, the name of salt is never mentioned. Among both the communities, the name of salt is entirely a new formation. Among the Hindoos too, the name of this element is linked with a word denoting dampness. This fact indicates the probability that the age of the Avesta is very near the age of the Vedas. We have stated above that nowhere in the Avesta do we find the name of Ecbatana, which in the 7th century B.C. was the capital of Iran and a city renowned in the world. In the words of Plutarch, apart from being a capital, it was a spiritual centre of ancient Iran and the abode of the Magians. Of the ancient cities only Babylon (Bavray) and Niniveh (Rangha) have been mentioned [1]. The entire Avesta bears testimony to the existence of a community living a life of primitive simplicity. According to the Dutch scholar Tiele, the date of the Avesta cannot be later than 800 B.C. and looking to the antiquity of the language of the Gathas, this portion of the Avesta must necessarily be taken a few hundred years earlier still. As stated in another place, the name of the Almighty is Mazda and Ahura in the Gathas, and in many a place there they have been used separately with sentences intervening. Ages are required to pass before these two separate words come to be used in one composite formation of Ahurmazd, (which word since 520 B.C. has been always used by Darius in his inscriptions), or of Ahuramazda which has always been used in the rest of the Avesta. The fixing of the date of the currency of the Avestan language in Iran is an impossibility. One thing could be said for certain that even 2000 years before to-day it was a dead language.

1 *Cf*. Yasht 5, para 29 ; Yasht 10, para, 104.

THE AVESTA.

FROM ancient Iran two different records in two different but correlated languages have come down to us. One represents the language of south-western Iran, the language of the cuneiform inscriptions of the great Achæmenian kings, which by the order of the sovereigns were inscribed on the stone ledges and mountains or on the walls of palaces or on vessels or seals. The second record is in the language of north-western Iran inscribed in the Avestan character, *viz.*, the writings, the contents of the Holy Avesta. The first is written from left to right; the second from right to left. The first being engraved in stone has withstood in its entirety the vicissitudes of time, and we behold 400 different words from the language of our illustrious emperors ensconced in the rocky mountains of Iran and the ruins of its royal palaces. The first of these cuneiform inscriptions was engraved in 520 B.C. by the order of Darius in the Beistun (Behistan) mountains and narrates the conquest of that sovereign. The last of these inscriptions is in the royal palace in the province of Fars inscribed by the order of Ardeshir (Artaxerxes) III in 350 B.C. But the Avesta which was preserved in the perishable hearts of the followers of the Mazdayasna religion and recorded on destructible materials like vellum and paper was not safe from the calamities of time. From our ancient manifold writings, to-day only 83000 words have come down to us and that too not in their real and original shape and form. In spite of all this, it remains to us our most ancient and precious heritage of ancient Iran.

Two precious records of Ancient Iran.

The question of the antiquity of the Avesta is linked with the question of the date of Zarathushtra. Necessarily the date of the composition of the Avesta remains undetermined. If the traditional date, *viz.*, 660 B.C. were accepted, even then the Avesta would be one of the oldest books of the world; yet on the strength of the argument we have already urged, it is not possible to conceive of the Avesta as of a date much later than the Vedas of the Brahmins or the Old Testament of the Jews. The age of these Vedic songs cannot be brought down lower than 1500 B.C. From the historical and geographical view points, their antiquity may be taken as remote as 2500 B.C. The Old Testament according to its own testimony would fix the date of the exodus of Moses at 1500 B.C. If we wish we can

The antiquity of the Avesta.

and told him boldly that he would exert his utmost for the destruction of all the evil in creation. Ahriman unable to harm him tempted Zarathushtra by saying that if he gave up his religion of Mazda, he (Ahriman) would reward him with the sovereignty of the world, but Zarathushtra refused to barter his faith. Apart from this in the Pahlavi books like the 7th chapter of Dinkard, the Bundahishn and the Zatsparam many a mention has been made about the miracles of Zarathushtra. The poet Zarthosht Behram 650 years ago composed a poem called " Zartosht-Nameh " in which all the traditions recorded in the Pahlavi books have been incorporated. From the literary point of view this is a precious book. He has a collection of important words and idioms therein, so that most of the dictionaries quote his lines as an authority in the interpretation of certain words. This poem contains the traditional account of the life of Zarathushtra and his miracles, and we shall end this essay by a quotation from his poem :—

> " Having received the gift of goodness and becoming renowned for the same,
> " He came to this earth with a heart full of joy,
> " All the evil-doers learning the fact of his coming
> " Hastened after him, his life to destroy.
> " All the terrible demons, wicked and vicious,
> " With an endless army went against him.
> " However, as soon as they saw the Blessed Zarathushtra
> " They stood transfixed in mute wonder." [1]

---

1 Zartosht-Nameh contains 1570 couplets. The poem gives in verse the traditions recorded in the Dinkard, Bk. VII, and in Zatsparam. Fredrick Rosenberg has edited the poem and translated the same in French.

to rebuild their ruined temples, and this story of their liberation at the hands of Cyrus is recorded in the Old Testament itself, in the Book of Ezra. The reason for recollecting this episode is this that the Jews and the Iranians could hardly have any knowledge about the religious beliefs of each other before this period of history. Moses and Zarathushtra both call themselves the Almighty's messengers. Both claim that the faith they brought was the result of divine revelation. But in spite of these similarities, there are considerable points of difference between the two prophets. In the words of the Old Testament, the God who manifested Himself to Moses was the same who had before then manifested Himself to Israel. Moses did not cut through the old beliefs and sever the old traditions. He rather brought them to light once again. His teaching of the worship of one God was connected with the teachings of Abraham and his God was the God of Abraham, and Isaac, and Jacob, the same Jehova which the Israelites used to worship long before Moses came. Zarathushtra, on the other hand, brought a fresh faith to the whole Aryan race. He named the one Creator and represented Him to his community in a way none had thought of before. With one stroke he cut himself clean from the ancient polytheistic beliefs of the Aryans, and destroyed the old structures, and laid entirely a new foundation. With one extraordinary effort, he dethroned all the manifold gods of the Aryan Pantheon, and refused to recognise anyone but the One Ahura Mazda as the object of his worship, and gave a complete go-by to the ancient ways and manners of worship.

Conclusion.

From what has been stated above, we can come to this conclusion that the date of Zarathushtra can surely be taken back much earlier than the establishment of the Median sovereignty in Persia, *viz.*, much earlier than the 8th century B.C. For the present we must be content with this conclusion till researches in future shed light on this controversial subject.

What we have hitherto stated about Zarathushtra has been from the historical point of view. If we had wished to write about all that is recorded in the traditions about his dignity and position as a prophet, we would have had to go into all the stories of wonders and miracles which are necessarily linked with the names of prophets, and that would have lengthened this narrative to an inordinate extent. We shall only note what is recorded in the Avesta itself. In Vendidad, Fargarad 19, it is stated that Ahriman set up the devil of untruth to tempt Zarathushtra and thus bring about his ruin, but the Prophet drove him away by his prayers. The demon of falsehood then expressed his helplessness to Ahriman. Then Zarathushtra realising that a group of demons was bent upon his destruction, arose and taking in his hand a stone which Ahura Mazda had despatched for his defence, went and confronted Ahriman himself,

world had had its day and we must all make preparations for the final departure !

To whatever date Zarathushtra belonged, he is the source of genuine pride to Iran. Just as Moses was the first among the Semitic races to bring to them the creed of one God, it cannot be denied that the Iranians can say with pride that the Prophet of Iran was the first amongst the Indo-Europeans, to guide mankind to Light and to the worship of the One Supreme Being. In agreement with the American scholar Whitney, we must recognise Zarathushtra as the first man to enter the field of the knowledge of Truth and the worship of the One Creator. Zarathushtra is the first and the last prophet of the Indo-European race. Before him or after him none has come forth from the Aryan race claiming to bring a message from the Divinity. Even Buddha, who comes in point of time much later than Zarathushtra, never claimed to be a prophet. It was only after his death that his teachings and philosophy assumed the form of a religion. And it is just because Zarathushtra was an Aryan that to-day too, a group of educated men in Europe call themselves the followers of the Prophet of Iran and name themselves Mazdayasnans, while some others even claim that Jesus too was of Aryan descent!

Zarathushtra, the first and the last prophet of the Indo-European race.

Moses and Zarathushtra each one independently taught men to worship Jehova and Ahura Mazda respectively. In the ages in which these prophets made their appearance, the Aryans and the Semitic races had not come into each other's contact so as to influence the religious beliefs of one another. It was only later on when the Jews came in contact with the Iranians at Babylon, that some sort of influence was exerted. It was then in particular that several of the principles of the religion of Zarathushtra were incorporated in the religion of the Jews, and thence these principles have permeated the other Semitic religions like Christianity and Islam. To this influence belonged the beliefs in the other world, in the day of resurrection, in the day of reckoning, in the bridge of judgment, in heaven, purgatory and hell. The Jews, after the conquest of Jerusalem by Nebuchadnazar, the King of Babylonia, were taken into captivity to Babylon. There they became acquainted with the principles of the Iranian religion. When Babylon was conquered by Cyrus the Great in 538 B.C. the Jews were not only given liberty by this Emperor of Iran, but all the articles of gold and silver which belonged to their holy temple at Jerusalem and which had been brought as a plunder to Babylon by the Assyrians, were restored to them by him. Not content with this, Cyrus helped the Jews from the state coffers of Iran to enable them

Zarathushtra and the Jewish prophets.

Probable cause of the later date given in the traditions.

We shall now try to see why in the Zoroastrian traditions the date of the manifestation of Holy Zarathushtra has been brought down to such a later period. Possibly we may meet with a solution of the problem in the following considerations:—

From very ancient times it is recorded in the traditions that the age of the world is 12000 years. Plutarch too, copying from Theopompus who was the contemporary of Philip and Alexander, says in this connection that, "The Magians in Achæmenian times had computed the age of the world and divided it into four parts of 3000 years each". We find this tradition in detail in chapter I of the Bundahishn. In these traditions a period of 3000 years is considered to be the age of the world's spiritual existence. At the end of this period, from the spiritual or ethereal existence this world of matter came into being. This also continued its existence for a period of 3000 years. Then Ahriman exerted himself to work for the destruction of the world and brought into being all worries and woes, illness and death, and creating noxious creatures commenced a fight for supremacy with the good creation of Ahura Mazda. This period too which represents the overwhelming of the world by the enmity of Ahriman, lasted for 3000 years until the manifestation of Zarathushtra Spitama. From his birth, the fourth and the last period of the world's existence is said, in the traditions, to have commenced. After the promulgation of the mission of Zarathushtra, the powers of evil are being gradually broken and the victory of truth and right established, till at last Saoshyant, the promised one of the Mazdayasnans, would come and restore the dead on the Day of Resurrection and take people to the Heavenly Abode and a spiritual world will come into being.

Having in view these traditions, the writers thereof were necessarily impelled to bring down the date of Zarathushtra's manifestation to as late a date as possible, for only 3000 years would be left for the existence of the world after that event. They brought it down to a date later than which it was not possible to go, for the light of known history made it impossible. We are not much concerned with the interpretations of traditions, otherwise, because of the relative kinship between the beliefs of the Indians and the Iranians, we could argue from the Indians' Mahabharata where 12000 years have been considered as a period of a day by the Brahmanic writers that the Iranians too meant only a particular age whilst referring to this period of 12000 years.

At any rate, the apparent meaning conveyed by the traditions possibly furnished a reason to the Pahlavi writers to bring down the date of Zarathushtra to such an extent. However, if the traditions have preserved for us the correct date of the Prophet of Iran, then by now the

name of the Prophet of Iran during his record of the reigns of the four Median kings, Dayakku (Deioces), Fravarti (Phraortes), Huvaxshtra (Cyaxares), and Astyages. Herodotus speaks of these four sovereigns in detail, and records at length the events of the reigns of Cyrus the Great, Cambyses, Darius the Great, and Xerxes. This Greek historian does not content himself by narrating only the political events but makes special references to the manners and customs of the people of Persia. The fact that Herodotus does not even mention the name of Zarathushtra, though at the time of his travels in Persia or during the time he was writing his history, the religion of Zarathushtra was in full bloom in the country and was the national religion of Iran, is a proof that with other historians and philosophers he considered that Zarathushtra flourished at a time beyond the pale of history. Whatever Herodotus writes about the religion of Iran, has a partial connection with the later Avesta but none with the Gathas.

Those who favour the traditional date, *viz.*, 660 B.C., and those who assign a date a few hundred years earlier than the above, and even those who, like Darmesteter, contradict history and come down a few hundred years lower than even the traditional date, have a handful of proofs in support of their assertions. Yet none of these claimants can ever entirely satisfy the reader. The reason is that traditions however old cannot withstand the force of historical proofs.

How traditions shape themselves.

Jesus in point of time probably follows Zarathushtra after one thousand years. Now the 25th of December which is considered to be the date of his birth, was first fixed for him in the third century A.D. in Rome. History tells us that at the end of the first century after Christ, the worship of Mithra (Meher) was introduced from Asia into Rome through the army of Cæsar, till at last it spread over entire Italy and eventually Europe and became the current religion of the Roman Empire. To-day too, throughout Europe and specially in Germany, we find ruins of the temples which were built in honour of Mithra (Meher) the Iranian angel. During this time the 25th of December (owing to the passing away of the shortest day in winter, *viz.*, 22nd December) was considered to be the day of the birth of the Sun, the Angel of Light. After long struggles, the religion of Jesus supplanted the creed of Mithra, and by way of inheritance, as if it were, the imaginary date of the birth of Mithra, was adopted as the date of the birth of Jesus; for otherwise history is not aware of the month of the birth of Jesus,—much less the date thereof. The history of religions presents many a problem like this.

powerful and mighty sovereigns, namely Fravarti (Phraortes) 647-625 and Huvaxshtra (Cyaxares) 625-585 B.C., and surely he would have mentioned their names and that of Ecbatana (present Hamadan) their great and mighty capital. Fravarti had brought the whole of Iran approximately under his power, and Huvaxshtra by taking Niniveh had vanquished Assyria, and had brought under his sway the vast empire of the Assyrians together with a large portion of Asia Minor including Armenia and Capadoccia. In truth he prepared the ground for the world-conquest of Cyrus and Darius. Now Zarathushtra whether he came from Azarbaijan or from Rai must have belonged to the country ruled by Fravarti and Huvaxshtra.

Let us note in passing that the name of the second Median king *Fravarti (Phraortes) is a Zoroastrian name.* Though we do not meet with the word Fravashi in the Gathas, yet it is referred to copiously in the rest of the Avesta. Yasht 13, referred to above, is known as the Farvardin Yasht. Fravarti, Fravashi, Farohar, Farvard, are all one and the same, and in the Avesta represent one of the five spiritual forms of a human being. It is a matter of great regret that of the Median period we have no relic other than a stone lion at Hamadan[1]. However, the German scholar Noeldeke gives us hope that possibly one day from beneath Hamadan, the capital of the Medes, cuneiform inscriptions may be found. Then our theories would be verified and supported.

It is abundantly clear from the cuneiform inscriptions of the Achæmenians that these sovereigns were Zoroastrian in faith. The historian and scholar Prášek in the first volume of his history The Medes and the Persians at page 204, places the date of the birth of Zarathushtra as 599 B.C. according to a Revayat and gives the date 559 B.C. for the promulgation of his message, that is, the very year in which Cyrus the Great ascended the throne. The nearer we come down from the date 660 B.C. as done by the Bundahishn, we come to an age when the history of Persia is comparatively well known. The silence in the Gathas about these historical events confirms us in our objection against the acceptance of the above theory. As we have no positive evidence to fix the age of Zarathushtra, necessarily we have to consider the negative evidence in our hands. Our first proof is the silence of Herodotus, the most reliable of the Greek historians and the fountain-source of our present day information about ancient Iran. He was born in 484 B.C. that is 99 years after the traditional date of Zarathushtra's death. Very probably he had travelled through Persia. If Herodotus lived only a hundred years after Zarathushtra, without doubt he would have mentioned the

1 The German Professor Herzfeld considers the lion of Hamadan as belonging to the Seleucides or Ashkanian tribes.

the Gathas and the Avesta. It is worthy of note that beyond the limits of the realm of Kai Gushtasp, the family of a Turanian nobleman known by the name of Frayâna, was also on the side of Zarathushtra. This family had not yet accepted the faith but were friendly to Zarathushtra, and the Prophet eventually hoped to make them his followers. In Yasna 46, para 12, he says: "If of a day, Truth with the help of the Spirit of Devotion and Love finds favour with the family of the well-famed Frayâna, then Vohumano shall escort them to the Heavenly Abode and the grace of the All Knowing Lord shall shelter them."

It so appears from the Gathas that Zarathushtra was yet in the commencement of his mission and had not yet gathered a large following, and that among them men of the type of Gushtasp, Frashaoshtra, Jamaspa, Esatvastra and Maidiomangha were not many. In comparison his enemies were numerous. We shall deal with them in another chapter. It is however quite apparent from the Gathas that Zarathushtra was giving his message to a people to whom the royal road to civilization was not yet opened. Highway robberies and pillage, nomadic and desert habits were a part of their lives. The Aryan religion current then, believed in a group of gods. Considerable importance was attached to bloody rites and sacrifices. For settled agricultural and pastoral life they cared not the least. As distinguished from this a large portion of western Persia, because of its contact with Assyria and Babylonia, took steps early towards the goal of civilization. In spite of a careful scrutiny and research in the Gathas, we cannot possibly lay hold of a single important event of known history to enable us thereby to fix the date of the Gathas. Apart from the mention of Turan, there is not to be found a single place of note to enable us to base our theories on some solid foundation. As of all the writings of Zarathushtra, only a small portion has reached us, unavoidably we have to base our judgment only on the slender materials we possess.

Arguments in favour of a date more remote than that mentioned in the traditions.

In the Gathas we have no materials whatever to fix the date and age thereof. The recorded history of Persia begins from 660 years B.C. The silence of the Gathas, in respect of all the events of this period, necessarily takes us beyond the date given by the traditions and refers us to an age remote in antiquity. In the Gathas, Zarathushtra hopes and prays for a great and mighty king, who would make the recalcitrant bow their heads to the Holy Law, who would chastise the marauding tribes, free the poor peasants from the risk of pillage and the tyranny of the nomadic raiders. Now when the traditions state Zarathushtra as having been born in 660 B.C., and as having died in 583 B.C., he was necessarily the contemporary of two very

thushtra. Maidiomangha is the son of Arasti, according to the Pahlavi work of Zatsparam, and is mentioned as the cousin of Zarathushtra :
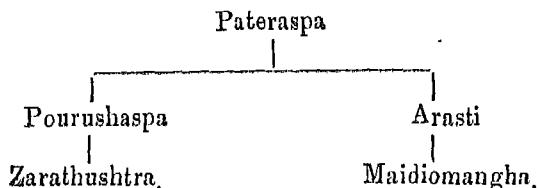
Maidiomangha is now styled Maidiomaha and was the first person to accept the faith of Zarathushtra according to the Avesta and the traditions.

Referring to the wedding of Pouruchista, we have stated that the father calls her as belonging to the family of Haechataspa and Spitama. According to the traditions, Haechataspa was the fourth and Spitama the ninth lineal ancestor of Zarathushtra. Masudi records the genealogy of Zarathushtra as follows:—1. Manuschcher, 2. Durshirin, 3. Arj, 4. Haizam, 5. Vandust, 6. Asbimão, 7. Herdār, 8. Arhads, 9. Bātir, 10. Hakhish, 11. Hejdasf, 12. Aryakdasf, 13. Fzarasf, 14. Burshasf, 15. Zaradasht (Zarathushtra). This genealogy tallies exactly with that given in the Bundahishn with the exception of the difference in the names due to the change in the writing thereof from the Pahlavi into the Arabic characters.

The family of Zarathushtra.

As we have observed above, Zarathushtra calls Pouruchista "the youngest of the daughters of Zarathushtra". From that it is apparent that he had other daughters too. The rest of the Avesta and Pahlavi books assign three sons and three daughters to Zarathushtra. In the Farvardin Yasht, para 98, three sons of Zarathushtra are named, "Esatvastra, Urvatatnara, and Hurchithra". In modern literature, the Zoroastrians call them "Esadvastar, Urvatadner and Khurshedcheher". Just as the Jewish Rabbis claim themselves to be the descendants of Aaron, the brother of Moses, so in the Bundahishn too, it is said that all the Mobeds are descended from Esadvastra, the eldest son of the Prophet, who was the first Athornan (the Mobedan Mobed). It is further stated that Urvatadner was the leader and guide of the agriculturists, and Khurshedcheher, the leader of the warriors. We shall deal afterwards with the tradition which attribute the foundation of the three classes of society to these three sons. The Farvardin Yasht also makes mention of three daughters in para 139 as Freni, Thriti and Pouruchista. In Yasna 51.17, Zarathushtra does not mention by her name the daughter of Frashaoshtra whom he takes as his wife. However in Farvardin Yasht her name is given as Hvovi, as is also in the Pahlavi Dinkard. These are all the companions of Zarathushtra whose names are mentioned in

chiefs too, till in the seventh century B.C. Dayakku (Deioces), proving victorious, released the Medes from the yoke of the Assyrians. Hence one should not be in the least surprised if in the east of Iran, in Bactria or in Seistan, a small kingdom was found to be existing there from ancient times.

The followers of Zarathushtra.

At the court of Vishtaspa, Zarathushtra gathered on his side Frashaoshtra and his brother Jamaspa of the family of Hvogva, who were the ministers of Vishtaspa. He married the daughter of Frashaoshtra. In Yasna 51, para 17, he refers to his union in the following words: "The fair and priceless daughter of Frashaoshtra Hvogva has been given to me in marriage. The Omnipotent Mazda Ahura has blessed her with the wealth of truth because of the pure faith she possesses." His own daughter Pouruchista, Zarathushtra gave in marriage to Jamaspa. Several stanzas of Yasna 53 refer to the wedding of this daughter of his. It appears that in the marriage assembly, several other bridegrooms were present too, and that King Vishtaspa was also in the gathering. In stanza 3 of the said Yasna, the father of the bride, the Prophet of Iran says:—"O Pouruchista, a scion of the clan of Haechataspa and Spitama, youngest daughter of Zarathushtra! With the help of the Good Mind, and Truth and Ahura Mazda, I have selected for you as your mate, Jamaspa the follower of the Faith. Now go, consult your own judgment and with the guidance of the Good Mind, fulfil the destiny of a righteous and pure character." It seems one of the sons of Zarathushtra accompanied him in his flight from the west of Iran. Undoubtedly he must be a son by a former wife. In one of the stanzas, Zarathushtra seeks help from his son, but does not mention his name. In Yasna 53.2, he says: "The supporters of the faith, like Kai Vishtaspa and the son of Zarathushtra Spitama and Frashaoshtra, for the pleasure of Ahura Mazda, help to spread wide the light of this True Religion which has been sent by Ahura Mazda." Though Zarathushtra does not mention his name, we may say, from the evidence of the Avesta and Pahlavi commentaries, that he must be Esatvastra, the eldest son of the Prophet, apparently by his first wife. Another of his followers who accompanied him to the court of Vishtaspa and was one of the group of his most influential companions was Maidiomangha of the Spitama family. Once Zarathushtra mentions him in Yasna 51.19, "Maidiomangha of the Spitama family, after gaining insight into faith and becoming wise, recognised the person who strives his utmost for the life to come; he shall exert his utmost to apprise people that to follow the faith of Mazda, is the best thing in life to do." Yasht 13 known as Farvardin Yasht, mentions Maidiomangha and all the companions and relatives of Zara-

He says : "To what land shall I betake myself? Where shall I take refuge? The leaders and nobles are deserting me ; the peasants too please me not ; nor the rulers, for they side with Untruth. What can I do that may please Thee, O Ahura Mazda! I know why my work does not progress well. I am a poor man with meagre flocks and herds. No following or dependents have I. I cry and complain to Thee, O Ahura Mazda! Behold, come to my help, as a friend cometh to a friend's!" Because the work of his mission did not progress well in his native land, or because he was pursued by powerful enemies, Zarathushtra with a few followers betook himself to the court of Gushtasp, the King of Eastern Iran, and in the words of Bartholomæ, he went there by an unfrequented route, avoiding the customary and well-worn way in view of the dangers it had for him. The name of the king in the Gathas themselves is Vishtaspa, who is mentioned four times. But because of the similarity of the name with that of the father of Darius, we must not assume them to be that of one and the same person. Like many other names, this too may have been the name of many a different individual.

Vishtaspa, a common name oft repeated in history.

In history too we come across several Vishtaspas or Hystaspes. From the proofs in hand, it is apparent that during a period of over 3000 years till to-day, this name Vishtaspa (or Gushtasp) is a very common one among the Iranians. In Asia Minor, cuneiform inscriptions of 854 B.C. of the Assyrian monarch Tiglat-Pilesar, have recently been found. In these inscriptions, several names of Aryan grandees, specially the Iranians, have been mentioned. Among them is one Kushtashpi which name according to the belief of orientalists, is the same as Gushtasp or Vishtaspa. Apart from our national tradition preserved in the Shahnameh, it is clearly manifest from the Gathas themselves that one Vishtaspa had a kingdom on one side of Iran. From times of remote antiquity, various Iranian tribes had small kingdoms on the outskirts of Iran. From the inscriptions of Darius at Beistun, we know that his ancestors for a long time ruled as princes in the south of Iran. From a genealogical list recorded by Cyrus the Great in the inscriptions which have been found at Babylon, giving the names of the ancestors, and from what Darius says in the Beistun inscriptions about eight of his ancestors being kings, it can be said that their dynasty or their kingdom in the south existed prior to the foundation of the sovereignty of the Medes. In the west of Iran however, because of the proximity of a powerful Assyria, princelings would be late in establishing their own rule. Often in Assyrian inscriptions, we find mention of the impudence of the Medes and their bids for independence, giving at times the names of some mino

at all. He is merely the governor (satrap) of the two provinces of Khorasan and Gorgan. While Zarathushtra gives the appellation of king to his protector Vishtaspa and tradition assigns Balkh as the capital of his kingdom. Another point to be noted is that Darius repeatedly mentions the names of his ancestors as follows :—Darius the son of Vishtaspa, the son of Arsham, the son of Ariaramna, the son of Chishpish, the son of Hakhamanesh ; whereas the line of the Kyanian dynasty, which *according to* tradition ruled in Bactria, is given in the Avesta and the Pahlavi books and in the works of Hamzeh, Al-Biruni and the Shahnameh etc. as follows:—Kai Kobad, Kai Kaus, Kai Khosrov, Kai Lohrasp, Kai Gushtasp. This means that in the inscriptions Vishtaspa is the son of Arsham, whereas the traditional patron of Zarathushtra, Vishtaspa is the son of Aurvat-Aspa (or Lohrasp as subsequently called). The 19th Yasht known as the Zamiyad Yasht and by its contents one of the oldest Yashts, gives a detailed description of the Kyanian genealogy and refers to the glory of the Kyanians and the efforts of the Turanian Afrasiab, to wrest the same from them. From the perusal of that Yasht, it seems beyond doubt that the patron of Zarathushtra is certainly not the father of Darius the Great. Some of the orientalists who accept the later date given to Zarathushtra in the traditions, yet agree that these two Vishtaspas cannot be one and the same person. Keeping in view these historical proofs, even the Parsi scholars of to-day do not favour the later date assigned to Zarathushtra in their own traditions.

Another group of orientalists like Geiger, Bartholomæ, Reichelt, Clemen and others place the date of Zarathushtra prior to the foundation of the Median dynasty. Bartholomæ says that the court of the Achæmenian monarchs was already Zoroastrian in its customs and usage. In an Assyrian inscription of the 8th century B.C., a Median is mentioned as known by the name of Mazdaka, and this is a proof that the name Zarathushtra gave to God, *viz.*, Mazda, was commonly given at that time to individuals as an auspicious name. Hence we can take back the age of Zarathushtra to the 9th century B.C. in the very least. However, in view of the antiquity of the language of the Gathas, we can take the date still further back. Possibly the date of Zarathushtra is not much remote from the time when the Aryans on this (the Persian) side of the Indus, *i.e.*, the Indians and Iranians of the West, were yet united and had formed a compact community and were in religion and civilization practically at one.

Zarathushtra in the Gathas.

From the words of Zarathushtra himself in the Gathas, we shall now see how far we can gather materials about his life. First it can be perceived that Zarathushtra did not come from the east of Iran, but sought refuge from the west to the east of the land. This can be seen from Yasna 46 stanzas 1 and 2.

group of famous orientalists like West, Jackson, and Meillet support the tradition.

Vishtaspa the patron of Zarathushtra is not the father of Darius the Great.

To the writer of this work, a conclusion arrived at by Prof. Hertel in his small brochure appears to be rather far-fetched; he cites the words of Zarathushtra in the Gathas, Yasna 53, to prove that this chapter of the Gatha, must have been written between the 2nd of April and 29th of September 522 B.C. In his opinion the 29th of September is more nearly the correct date because he believes that in some of these stanzas Zarathushtra urges Gushtasp the father of Darius to wrest the crown and throne of Iran from the hands of Gaumata the Magian, and place the Achæmenian family in sovereign power once again. Now it is quite true that in the Beistun inscription, Darius says "Gaumata the Magian on the 9th of the month of Garmapada (2nd April 522 B.C.) usurped the throne of Persia in the name of Bardia (Smerdis) the son of Cyrus and the brother of Cambyses. And I, by the help of Ahura Mazda on the 10th of the month of Bagaiadish (29th September 522 B.C.) killed him with a few of his followers." We shall now consider the stanza of the Yasna above referred to. This stanza occurs in a chapter of the Gathas far from lucid and considerably involved because of the rare words used therein. In the beginning the wedding of Pouruchista, the daughter of Zarathushtra, to Jamasp, the minister of Kai Gushtasp, is referred to. After Gaumata was slain, Darius forthwith became the Emperor of Iran. Why then, should Zarathushtra, not make the least mention in his songs of this great and powerful Emperor and refer only to his father Hystaspes who was merely a governor of a province on behalf of his son? Darius in an inscription at Beistun does not address his father as a king but mentions him as he mentions the names of the governors of various provinces. The inscription runs:—

"Darius the King says, Partava (Khorasan) and Varkan (Gorgan) had revolted from me and had declared themselves the followers of Pravartish. The people there had revolted against my father Vishtaspa who was then in Partava. Vishtaspa with the army that had remained true to him, went out to a city in Partava known as Vishpa-Uzatish and gave battle. Ahura Mazda helped him. As desired by Ahura Mazda, Vishtaspa defeated the rebels on the 22nd day of month Viyaxna (5th February 521 B.C.)" At the end of this inscription, Darius says:— "I sent an army from Rai to help Vishtaspa and at Patigrabanâ in Partava (Khorasan), a second battle was fought on the 1st day of the month Garmapada (3rd April 520 B.C.) and the forces of the rebels were routed and once again the province of Khorasan came under my sway." As can be seen, Vishtaspa the father of Darius is not addressed as a king

The traditions of the Zoroastrians, contrary to the Greeks, assign a date to Zarathushtra, appreciably near to us, yet proofs are existing which enable us to place the date of Zarathushtra, to a much more remote time than the date so given in the traditions. These old Zoroastrian traditions are preserved in Pahlavi works like the Bundahishn, the Zatsparam, the Dinkard, the Ardaviraf-Nameh, the Minokherad, etc.[1] In these works too, the date of Zarathushtra given differs by several years. Ardaviraf-Nameh puts the date of the appearance of Zarathushtra at 300 years before Alexander. The Bundahishn mentions this date at 258 years before the fall of the Achæmenian dynasty at the hands of Alexander. Al-Biruni gives a date which corresponds with the Bundahishn. Masudi too in his "Meadow of Gold" gives an interval of 258 years between the age of Zarathushtra and the victorious onslaught of Alexander. According to them then, the Prophet would be the contemporary of Cyrus the Great and of Hystaspes the father of Darius. What is well-known in the traditions is that Zarathushtra was born in the year 660 B.C. and this corresponds with what Ardaviraf-Nameh says about the coming of Zarathushtra, for the date of Alexander's victory is 330 B.C. and Zarathushtra embarked on his mission in his 30th year.

The date given in Zoroastrian traditions.

The traditions give a detailed account of all the events in the life of Zarathushtra. We shall note some of the events in short. The Prophet is said to have been born in 660 B.C. At the age of 20 he retired from life for meditation and was chosen as the Prophet in his 30th year. In the vicinity of Lake Urumiah on the summit of Mount Sabalan, like Moses on Mount Sinai, he received the Divine Revelation. Mount Sabalan from ancient times till to-day is a venerated place of pilgrimage. In his forty-secondth year he made King Gushtasp a follower of his faith. In 583 B.C. in his seventy-seventh year he was martyred in a fire-temple at Balkh, at the hands of a Turanian named Baratrukrash during an attack by the army of Arjasp, the king of the Turanians. Arjasp had brought this onslaught against Gushtasp for the reason that this king of Bactria had accepted the Mazdayasnan religion. Zarir, the brother of Gushtasp, and Aspandiar his son, were the valiant heroes who made their names in the war. The Shahnameh records this great struggle in detail. According to this tradition, Zarathushtra departed this life 24 years before the foundation of the Achæmenian dynasty, by Cyrus the Great. A

1 The age of Ardaviraf must be fixed between the middle of the 4th to the middle of the 7th century A.D., whereas the compilation of the work must be placed between the 9th and the 14th century A.D. Generally it may be said that the religious Pahlavi books which have been compiled at later dates, were composed from sources existing at times much earlier than the dates of their compilation, mostly before the Arab conquest. To this class belong the Bundahishn composed in the 8th century A.D. and the Zatsparam 9th century A.D.

according to him would be 1080 B.C. The information, which the other historians borrowing from Xanthus have given us is of doubtful value, and would lead us into a lengthy criticism. The first Greek who distinctly speaks about Zarathushtra is Plato, the well-known Greek philosopher (429-347 B.C.). He describes Zarathushtra as the founder of the Magian faith. Some of the pupils of Plato namely Aristotle and Eudoxus say that Zarathushtra lived 6000 years before Plato. His third pupil Hermodor places the date at 5000 years before the Trojan war[1]; consequently the date of Zarathushtra would be 6100 years B.C. Other Greek historians like Hermipus (230 B.C.) and after him Plutarch, who was born in 46 A.D., give the same date of Zarathushtra as Hermodor does. The well-known Chaldean historian and leader Berossus, who flourished in the third century B.C., considered Zarathushtra as belonging to the Royal Family of Media which ruled over Chaldea from 2300-2000 B.C. Porphyrius who died in 304 A.D. says that Zarathushtra was the master and teacher of Pythagoras, the Greek philosopher, and therefore flourished in the middle of the sixth century B.C. Cephalion, copying from Ctesias who was the Greek doctor to the Achæmenian Ardeshir II (404-361 B.C.) and resided at the court of the king for several years, says that Zarathushtra was the contemporary of the Assyrian king Ninus, and his wife the Queen Semiramis, and tells about the army which the Assyrian king had led against the King of Bactria, whose name was Zarathushtra. The Greek poet and historian Agathias (536-582 A.D.) records that the Iranians say that Zarathushtra flourished in the time of King Hystaspes. It is not stated however which Hystaspes he means, the father of Darius or some other sovereign. Ammianus Marcellinus the Roman historian (330 B.C.) who was himself in Iran, has like Agathias considered Zarathushtra as having come from Bactria and as having been the contemporary of Hystaspes; yet he entertains no doubt that this Hystaspes was the father of Darius. This is apparently all that we can gather from the historians of Greece, Chaldea, and Rome. We have avoided reference to the statements of other historians who are themselves in doubt on the subject, for their statements would require considerable commentary and criticism. However much the information we gather about Zarathushtra may appear unauthentic, it is beyond all doubt that Zarathushtra lived at a time of such great antiquity that even 2000 years before to-day there were differences of opinion about the age in which he flourished as there are at present.

1 Troy is the name of the famous city in Asia Minor (now known as Hasarli) the war between the people of which and Greece is the immortal theme of Homer's Iliad.

spiritual centre of Persia. The highest ecclesiastical dignitary of Iran who had the title of Zarathushtro-tema (*i.e.*, one like Zarathushtra), had his seat at Rai and like the Pope of Rome possessed a sort of temporal sovereignty at first, the province of Rai being the centre of his temporal and spiritual powers. Al-Biruni mentioning the Mobedan Mobed of Rai gives him the title of Mas-Mogan, the great Magian Sage, and considers him one of the princes of Damavand. Yaqut also in his Mu'jam-ul-boldan speaks about the fortifications of Astunavand in the district of Damavand, in the province of Rai, and says it was known by the name of Jarhod also. One of the places which the Arabs were not first able to conquer was Astunavand. In the reign of Khalif Mahdi, after a long struggle this spiritual centre of Persia also fell into the hands of the enemy. According to Tabari this happened in the year 141 A.H. The Mas-Mogan and his brother at the head of their army fell before the Arabs, and the daughter of the Mas-Mogan was sent as a present to the Khalif at Bagdad [1]. *Mas* in Pahlavi is the same as *Meh* in Persian, meaning great, and thus the name means the leader of the Magian or Mobedan-Mobed, *i e.*, Zarathushtro-tema. Ammianus Marcellinus to whom I shall refer shortly also makes mention of there having been an ecclesiastical sovereignty in the province of Media.

Some of the Pahlavi books in order to connect the two traditions say that the father of Zarathushtra came from Azarbaijan and his mother from Rai. Shehrestani too has accounted for the two traditions in the same way. From what has been stated above, we can say in short that Zarathushtra comes from the west or north-west of Iran. On no account can the south of Iran make any claim to him, and the belief about the east of Iran being his birth-place has also been abandoned to-day.

The age of Zarathushtra and the Greek historians.

Now we come to the age of Zarathushtra which is an equally difficult question to decide. On this subject the accounts are so contradictory as to make it impossible to reconcile them. The Greeks have placed the age of Zarathushtra into such a remote antiquity as to put it entirely beyond the pale of history. Possibly the oldest historian to speak about Zarathushtra is Xanthus (500–450 B.C.) who is the predecessor of Herodotus. Copying from him other historians have noted that the Prophet of Iran lived 6000 years (or according to other writings 600 years) before the date of the war of Xerxes the Achæmenian king against the Greeks. As we know the date of the latter event, the latest date of Zarathushtra

1 The renowned German scholar Marquart in his book Eranshehr at p. 127 says, that in 131 A.H. Abu Moslem invited the Mas-Mogan to pay homage to him. Meeting with a refusal, he sent an army under the command of Musa-bin-ka'ab, but without result, until during the reign of Almansur the Mas-Mogan was defeated, and with his brother Aparvizh and his daughter, fell into the hands of the conquerors.

The Azargoshasp of Shiz.

It is said in the traditions that at the beginning of creation when fire came into being, God divided it into three parts, and through the swift moving winds these portions are said to have been scattered about the world until each one eventually found its own resting-place. The first of these, Azargoshasp in the beginning of the sovereignty of Kaikhosrov, rested at Gazan and was considered to be the fire of kings and warriors. Sassanian sovereigns used to go to its pilgrimage after their coronation and used to consider it the fountain-source of all holy fires that were in ancient Iran. The second of the three portions known as Azare Farnabag or Foruba—the fire of the leaders of religion, settled down at Fars at a place called Karian. In the words of Yaqut, people from all places far and away used to come to its pilgrimage and used to carry a portion of that fire for founding fire-temples elsewhere. The fortress of Karian never succumbed to the Arabs however much they tried by besieging the same for a length of time. The third portion of the fire known by the name of Azar-Burzin-Meher was the fire of the agriculturists and is said to have rested in Khorasan at a place called Revand-e-Naishapoor. These three renowned fire-temples which were considered such auspicious places of pilgrimage must have been founded each for some particular reason. Azargoshasp-e-Gazan obtained such great repute for its sanctity, undoubtedly because Gazan was considered to be the birth-place of Zarathushtra. The Greek geographer Strabo who flourished a century before Christ, and the Roman historian Pliny who lived in the first century A.D. have spoken about Gazan as Ganzaga, the capital of Azarbaijan.

Rai the spiritual centre of Iran.

According to others Rai is declared to be the birth-place of the Prophet of Iran. Rai is that very place which in the Beistun inscription of Darius is denominated as Raga, a city in Media. The Avesta, in Yasna 19, para 18, calls it the Ragha of Zarathushtra. At another place in the Avesta, namely in the first fargarad of the Vendidad, para 15, the same name is mentioned as follows :—" Among the great countries Ragha was the twelfth created by Me, Ahura Mazda." In the Pahlavi commentary of this para it is mentioned as the Rai of Azarbaijan. The commentary further says that some used to consider it as the same Rai. This statement seems to suggest that possibly we had two Rais. At any rate it is practically certain that the renowned Rai which Ptolemy, the Greek astrologer and geographer, who lived in the second century A.D., speaks about is the very place of which the ruins are to-day existing in the vicinity of Teheran.

Rai was one of the most sacred sites of ancient Iran; it was the

Similarly the father of Zarathushtra's wife was called Frashaoshtra. The first portion of this name, *viz.*, *Farasha*, or in its other form *fara*, has the same meaning in Avesta itself which it has in the Persian language to-day. As in the words *farsudeh* and *farman* the word *fara* means in front or before, so does Frashaoshtra mean "the possessor of fast-running camels". The name of Zarathushtra's father Pourushaspa is compounded of *Pourush* meaning of two colours, white and black or otherwise aged, and *aspa* meaning a horse, making it to mean the possessor of an aged horse.

The birth-place of Zarathushtra.

On the subject of the birth-place of Zarathushtra, there is equally a considerable difference of opinion. Early orientalists, headed by Anquetil, considered that Bactria (Balkh) was the birth-place of Zarathushtra. However, to-day the scholars generally agree with the Zoroastrian traditions and acknowledge him to have come from Western Iran. Azarbaijan is the locality given most preference to, with its place called Gazan spoken of by the Arabs as Shiz and now known by the name of Takhte-Suleman. For the same reason that the waters of the Lake Urumiah wash the shores of Gazan, Bundahishn considers it a holy lake. The renowned fire-temple of Gazan known as Azarakhsh was a sacred centre of pilgrimage. The sacred place of worship was also known by the name of Azargoshasp. Gazan is that very place which Yaqut describes in detail as lying between Maragheh and Zenjan near the towns of Zur and Dinvar. Yakut says that in the beginning of the seventh century Hijri, he had personally seen the fire-temple there, and that it had a crescent of silver fixed at the top of its dome. Many other historians and geographers speak about the Azargoshasp of Jaznag, Jazan (or Gazan). Ibne Khurdadbeh records that the ancient sovereigns of Persia after their coronation used to go on foot from Ctesiphon on pilgrimage to this fire-temple. Several Greek historians mention the fact that its treasury contained priceless things of value. Jazan itself, in the Avesta Chæchesta, happens to be mentioned in Yasht 5, para 49.

All the Persian and Arabic historians like Ibne Khurdadbeh, Balladhori, Ibnul-Faqih, Masoudi, Hamzeh-Isphahani, Yaqut, Qazvini, and Abul-Feda mention Zarathushtra as having come from Azarbaijan and have considered Urumiah as his birth-place, and in this connection they have given a commentary on the Azargoshasp of Shiz and its holy site. However Tabari, and Ibnul Athir and Mirkhond who follow the latter, attribute the origin of Zarathushtra to Palestine and believe him to have come thence to Azarbaijan.

work, and was compiled in the ninth century A.D., speaks in detail of the various books of the Avesta and states that the Avesta consisted of 21 Nasks. The 13th Nask named the Sapand Nask contained the life of Zarathushtra. We shall speak about the Dinkard later on; for the present let it be noted here that the Avesta of the Sassanian period was existing even in the 3rd century of the Mahomedan era. Had the Sapand Nask been available to-day, we would have been better able to gather the materials for the life of the Prophet of Iran.

The name Zarathushtra and its meaning.

After noting the various names given to the Prophet, we shall pass on to the probable birth-place and date of Zarathushtra. In the Persian language more than ten different forms are used for the name of our ancient Prophet. They are :— 1. Zārtosht, 2. Zārhosht 3. Zārdosht, 4. Zārhûsht, 5. Zardhosht, 6. Zarātosht, 7. Zarādosht, 8. Zarthosht, 9. Zarehtosht, 10. Zarehdosht, 11. Zarehhosht. The form more common than the rest is Zartosht. In the Gathas, the Prophet is called Zarathushtra, and occasionally the family surname Spitama ([illegible]) is added to it.

This last surname is now spoken of as Spantaman or Aspantaman. Apparently it means of white descent or coming of a white family. For over 2000 years everyone seems to coin a meaning for the word Zarathushtra according to one's own fancy. The Greek Deinon translates the word as star-worshipper. What is certain is that the name is compounded of two parts namely *Zarat* and *Ushtra*. There is a considerable difference of opinion as regards the meaning of the word *Zarat* and various meanings are given to it, a description of which would prolong this discourse inordinately[1]. The generally accepted meanings are "yellow" or "golden" and thereafter "old" and "angry". Darmesteter taking the first portion as *Zaratu* gives the meaning of yellow to it. Bartholomæ preferring to adopt *Zarant* interprets the name to mean "the possessor of old camels". Quite possibly neither of the meaning is correct, for yellow is known in the Avesta by the word *Zairita* and though *Zarant* does mean old, yet it is hardly conceivable that in the compound made with the word *Ushtra* it should change into *Zarat*. The second portion of this compound word presents no difficulty, for to this day the word *shotor* or *ushtor* is preserved in the Persian language. There is no doubt that the name of the Prophet, like many Iranian names, compounded with *asp* (horse), *shotor* (camel), and *gav* (cow), is a compound with *shotor* (camel) and means the possessor of yellow camels or aged camels or angry camels.

1 Windischmann and Dr. Müller translate the name as "possessor of strong camels". Cassel imagines the name to mean "the son of a star". Harlez translates it as "shining like gold".

ZARATHUSHTRA

IN order to relieve the readers from the strain of undue expectations, let us admit at the very start that we have no certain knowledge about the birth-place of Zarathushtra, and about the time in which he flourished. The reason is that Zarathushtra lived in an age of such great antiquity that history cannot fathom these mysteries. Another reason is that the land of the Prophet, namely Iran, has suffered many a terrible catastrophe. For a period of eighty years it was beneath the yoke of Alexander, and his Greek successors the Seleucides, who particularly tried to spread their own culture in Iran. Without a doubt in this period many a religious book and most of the national traits of Iran were lost. In some very old traditions of Zarathushtra, it is related that the Mazdayasna religion suffered a great set-back through Alexander, and the volumes of the Avesta in the royal palace of the Achæmenian kings were burnt by the order of the Greek conqueror. After the sway of the Seleucides, the Ashkanians came into power, and though they were Iranians in origin and Zoroastrian in faith, yet the eighty years' supremacy of the Greeks had so thoroughly affected them that they called themselves the friends of Hellas. To the particular manners and customs and traits of the Iranian nation they were indifferent, till at last at the end of a long rule of 476 years of this dynasty the national sentiment of Iran again gathered strength when the reins of sovereignty came into the hands of Ardeshir Papekan. The Zoroastrian religion again began to shine in full lustre. The sacred books of religion were again gathered together. But alas, the gathered materials of the 400 years of Sassanian rule again went to the winds. All that was Iran's whether spiritual or material was swept away by the Arabs—a sacrifice to their fanaticism. The religion, the language, the orthography, and the manners and customs of Iran took quite a different complexion or got entirely abolished. A few hundred years thereafter the wild Mogul hordes of Changiz and Timur passed over Iran like a devastating flood and whatever the Arabs were not able to destroy, and whatever had again revived during the sway of the Saffari and Samani dynasties were all drowned in this flood of destruction. Necessarily all the books and other materials of religion, like everything else, were lost beyond redemption in this terrible catastrophe. And thus it is that Iran is unaware of many an event in its own history.

The paucity of our knowledge on the subject and its causes.

The Dinkard[1] which is a very important and valuable Pahlavi

1 Dinkard is an historical and literary work recording also the traditions and customs of the Zoroastrian religion. It was begun to be compiled by a High-Priest Atarfarnbegh son of Farrokhzad in the reign of Khalif Mamun (198-218 A.H.) in Bagdad and completed by Atarpat son of Humat.

compare well in the meanings given, the only difference being that contrary to Bartholomæ's usage they have not translated many words leaving blank spaces for them[1].

In order better to understand and appreciate the versified contents of the Holy Gathas, I have thought it necessary to give in six chapters short commentaries *inter alia* on Zarathushtra, the Avesta, the Gathas, the religion of Zarathushtra, some words in the Gathas, proper names in the Gathas and Geush-urvan or the Soul of Creation. I believe it is not quite possible to appreciate the true spirit and meaning of the Gathas without a perusal of these introductory subjects. The Gathas are a work of great antiquity and have been composed in a particular style. Even to-day the work forms by itself an important branch of Iranian studies with thoughts, ideas, language and an interpretation all of its own.

The contents of this volume and its composition.

As the author of this translation I have not been in pursuit of an elegant style. I have avoided all efforts to adorn the stanzas by ornamental composition. What can be gathered from the sayings of the Holy Prophet of Iran, I have written without addition or alteration. In interpreting some of the words, I have drawn upon the meanings given by tradition. The words written in parenthesis ( ) are not in the text but I have given them to make my readers understand the sense better. I have deliberately chosen a simple style in my translation for I did not wish that the words of the ancient Prophet of Iran might be sacrificed to the style of a son of the Iran of to-day. But otherwise, we ought to know, in the words of Zarathushtra himself, that the songs of the Gathas are possessed of a divine beauty and eloquence ; for in the beginning of the Gathas, Zarathushtra himself says in Yasna 29, "The one person who knows and appreciates the religion of Mazda is Zarathushtra Spitama. He will spread the religion of Truth, O Mazda! Therefore the charm of sweet speech has been bestowed on him." In studying the Gathas, it ought always to be borne in mind that these songs have been sung at the least 3000 years before to-day, and that this sacred book of the Iranians has passed through untold mishaps and calamities in the long ages through which it has come down to us.

I am indeed glad and proud that after a thousand years and more, I find myself the first Persian to render the Holy Songs of the Prophet of Iran in the present-day language of that land and submit the same for the perusal of the Iranian public.

POURE-DAVOUD.

Mahableshwar (India), 29th May 1926.
7th Khordad 1305 Shamsi.

1 Ces traductions out paru dans les Nachrichten de l'Academie de Gottingen en 1909 (pp. 41-49), 1911 (pp. 1-34) et 1913 (pp. 363-385).

The foundation of this Persian translation is the Gathas of the German scholar Bartholomæ[1]. For the present we do not happen to possess a more recent and a better translation of the Gathas than this. Prof. Bartholomæ was one of the famous scholars of Europe, who had dedicated his whole life to Avestan studies. He is the author of several important works on the grammar, the language and the religion of the Avesta. The writer has to acknowledge the help he has derived in the compilation of this work from the various writings of this learned scholar. Last year, God in His mercy claimed him as His Own. May Ahura Mazda keep his soul in joy in the Realm of Eternity !

The translation of the Gathas by Bartholomæ and others.

I have also received help from the works of other scholars who have commented upon the translation of the Gathas by Bartholomæ, specially the small work of the German Prof. Hertel[2] and the more recent brochure of the French Prof. Meillet[3]. Speaking in particular about the translation by Bartholomæ, Meillet says: "The translation of the Gathas by Bartholomæ is unique in its perfection and generally one can thoroughly rely on it." The translation of Bartholomæ is based on the firm foundation of philology. From one end to the other it is consistent and adheres faithfully to the text. The only objection the French orientalist takes is this that Bartholomæ forces himself to give a meaning to each and every word in the Gathas, whilst admittedly some of the words because of their antiquity, the accidents of time and the change in orthography have so lost their original form and structure that in no way can we ascertain their exact meaning to-day.

Apart from Bartholomæ, I have had the opportunity to study the translations of the Gathas by most of the scholars of Germany, France, England, and India, and I have compared many of the stanzas done by them with the translation of Bartholomæ. Amongst them, I have received help from the works of Harlez, Haug, Spiegel, Darmesteter, Mills, Kanga and from the translation of fragments of the Gathas appearing in the works of Paul Horn, Roth, Geldner, Hubschmann and Geiger. I regret I was not able to peruse the translation of portions of the Gathas by Andreas and Wackernagel, for I could not find access to them. Without doubt the translation of these German scholars are precious but they have translated only four out of the 17 chapters of the Gathas. Prof. Meillet considers these translations of the portions of the Gathas, a further proof of the accuracy of Bartholomæ's translation ; for they

1 Die Gathas des Avesta Zarathushtra's Verspredigtin übersetzt von Christian Bartholomæ, Strassbourg 1905.

2 Johanes Hertel, Die Leit Zoroaster, Leipzig 1925.

3 Trois Conferences sur les Gathas de l'avesta par A. Meillet, Paris 1925.

without such a veil.[1] But among the Zoroastrians to-day too, the Mobeds put on this Panam when chanting the Avesta before the holy altar of fire. In old Persian poetry this word often occurs, yet our Persian dictionaries assume it to be a sort of charm or amulet [2]. From the dictionaries which we Persians now possess, I do not think we would be able to understand what Firdausi means to say in the following lines :—

When from a distance he saw the place of worship
The tears from his eyes streamed down his face
With "Barsom" in his hands he dismounted
He recited the "Zamzam" with his lips closed and shut.

Apart from this, how well it would be to know that many a word which is current to-day in our language was in use by the Iranians of the times of the Medes, and even in times more ancient still! Let it not be left unsaid that to remedy the distressed state in which the Iran of to-day finds itself, it is incumbent on its mute sons to become acquainted with the glorious past of this very land and come into their own. Remembering the ancient days of splendour, we should hold our heads high and leave the ways of untruth and deceitful flattery which proceed from weakness of character. Like our valiant and truthful ancestors, let us accept life as a perennial struggle between good and evil. Let us not be fettered by the theories of predestination and an evil fate, and then sulking in a corner and drinking the poison of opium, consider the world and all that is in it as nothing; let us not be a victim in the claws of the devil of sloth and poverty.

The subject of this volume is the Divine Songs of Zarathushtra Spitama, part of the Avesta known as the Gathas, which have been left to us as a precious memento of the past. The Gathas are our oldest national asset written by the greatest son of Iran. Zarathushtra is the first and unique prophet among the Indo-Iranian people, who introduced the worship of the One Supreme Being. It is but meet that we should read with extreme reverence the portion left to us from the teachings of such a personage, which after so many thousands of years, outliving a thousand vicissitudes of time, has at last come down to us.

1 China seine Dynashin, 1 vervaltung und verfassung von Ferdi, 1 Heigl, Berlin, 1900-S. 25.

2 A poet says, "Oh fair damsel, art thou not afraid of the evil eye?
Why dost thou go about without a charm (Panam)?"—*Shahid.*

In modern surgery at the time of all major operations, the surgeon covers his mouth similarly, so that the bacilli from the mouth and breath may not make the wound septic.

perfection. Though all the civilised countries of Europe have produced famous savants in Iranian studies, yet the Germans have excelled the rest in the study of religion, history and philology. Especially with reference to Iran, they have indeed rendered yeoman services. The Iran of to-day is alive by the efforts of the scholars of the West. During the period of one hundred and fifty years, more than a hundred savants have devoted their entire lives to Iranian studies and each one of them in his turn has left a legacy of several learned works for the orientalists of the future. The Persians are very little aware even of their existence. Naturally, they have reaped no benefit from these precious books. Many of these works however, are not easy of comprehension, especially recent works, the contents of most of which are criticisms and corrections. As a matter of fact, the works of modern orientalists are a learned arena for the trial of strength in scholarship. Hence the reader is expected to be well-informed and to have sufficient grounding and knowledge himself to be able to understand them.

As the accidents of life made it possible for the writer to be acquainted with some of these works, he hopes to prepare the ground for the attainment of this knowledge and enable the readers to acquaint themselves better with the works of the various orientalists concerning Iran. He may thus render some small service to the language and history of ancient Iran.

The advantages of Avestan studies.

A nation's religion, history and language are intimately connected with one other. Many an event in the history of a nation has religion for its ultimate cause. Particularly the foundation of the sovereignty of the Sassanians was based on the Mazdayasna religion ; and we are ignorant of a portion of the history of Iran, because of the fact that we are unaware of the causes from which these events took their source. A good many words in our language have their original meanings distorted. A good many words have acquired a meaning exactly the reverse of the original. For instance the word " Manthra " ([illegible]) meaning in the original, divine words, has now degenerated into " Mantar " meaning fraud or deceit. Many dictionaries and works of poets are full of religious words but fanaticism and ignorance have given them quite a different meaning on which no reliance could be placed. For example, it was customary in ancient Iran to wear a small veil over the nose and the mouth whilst appearing in the presence of the sovereign, to avoid the exhalations affecting the king. This little veil, commonly known among the Zoroastrians of Iran as " Ruband ", is known as " Panam or Paiti-dāna " ([illegible]) in the Avesta. This usage was current in the courts of the Emperor of China as well, and none approached the Celestial Son

for the fact that the hostile Arab hordes overran Iran and pillaged and made desolate that prosperous land of our forefathers, and took the ladies of our Royal House of Sassan into captivity, and bought and sold them as slaves in the market-place of Medina. They expressed joy at the extinction of the ways and customs of our forefathers whom they called "fire-worshipping geubres"!

The progress of knowledge, however, was not dependent on the wish of us, Iranians. Our fanaticism was not able to close the door of learning on the face of others too. Wisdom, ever free and unfettered in its flights, needing no license or permission of some one or the other, prompted Europeans of live-hearts to work and labour for the history, language and religion of far away Iran for the sake of knowledge and science. And they worked for that very religion which once prevailed over a large portion of the civilised world, and which is yet kept alive by a band of a hundred thousand followers, worshippers of Ahura, who, in the two Aryan kingdoms of Iran and Hindustan, among the multitudinous population of Moslems and Hindus, yet consider that the observance of the message of Zarathushtra Spitama is their assured salvation and happiness on the Day of Judgment.

History of Avestan studies in Europe.

To-day Iranian studies of which Mazdayasna religion forms an important part, has become a vast field of knowledge and learning in Europe,—vast enough to engross the whole life-time of a scholar in its various fields of activities.

A hundred and fifty-five years have now passed since the first publication of the French translation of the Avesta compiled through the labours of Anquetil du Peron. Seventy years before him an English scholar Thomas Hyde had published a book on the religion of Iran in particular[1]. This book induced Anquetil, though a man without means, to journey to India under great difficulties and acquaint himself with the Avesta by the help of the Parsis of Surat[2]. Thus the door of this branch of knowledge was opened with the help of the French. Sixty-two years after Anquetil's arrival, another French scholar, Burnouf, published the translation and commentary of the Yasna (1833 A.D.). After this date Avestan studies became an established branch of learning. Between Anquetil and Burnouf, though several orientalists had come and gone, none had helped to make Avestan studies a branch of scholarship.

What the French had begun, the Germans elevated to the acme of

1 Veterum Persarum et Parthorum et Medorum religionis historia. Oxford 1700

2 Anquetil started on 7th February 1755 from France for India and reached Pondicherry in August 1758. In 1758 he went to Surat and for three years studied there under Dastur Darab one of the pupils of Dastur Jamasp of Kerman. He published his translations of Avesta in 1771.

IN THE NAME OF THE MOST HOLY AHURA MAZDA.

PREFACE.

Following the teachings of thy Prophet, find thy path,
Cleanse the dark stains of thy heart at this Holy Fount[1].

Iran's ignorance about Zarathushtra and the Avesta.

It is only a few years since that we hear the occasional mention of the name Zarathushtra and the Avesta in the Iran of to-day. Apart from the Zoroastrians of Iran who have yet kept true to their ancient faith and have not turned their hearts from the worship of Ahura Mazda, nor hid from their eyes the sacred book of the Avesta, other Iranians too have begun to recall the name of the Supreme Being as their forefathers worshipped, the name of their ancient Prophet and of the sacred volume he had brought. The people know now a little about the religion of ancient Iran, but they are all anxious to have a better knowledge about Zarathushtra Spitama, and would like to read something authoritative about the teachings of the Avesta. Unfortunately there were hitherto no means to enable them to realise their wish. The Zoroastrian-Persians until a few years back were suffering such indignities and oppression at the hands of their fellow-countrymen that they had practically lost all that they had got. Every one of them who was capable would think of bidding farewell to the Holy Land of his beloved Prophet and find refuge among the Hindus of India. How was it possible for them then, to write books about the teachings of their religion to establish in the eyes of other Iranians the excellence of their faith ?

Not one of the writers and authors of Iran ever thought of making researches regarding the ancient faith of their country, although such researches are of vital importance in the cause of philology, in the cause of our literature and history of Iran. In the Arabic and Persian books which have come down to us and which have happened to make mention of the ancient faith of Iran, you will find nothing but imaginary, biassed and impassioned statements. For instance, the dictionaries call the Avesta the sacred book of Abraham ! In historical works Persian authors expressed joy and rendered thanks to the Almighty

1 Firdausi.

THE RELIGION OF ZARATHUSHTRA (pp. 46-55)

SOME IMPORTANT WORDS IN THE GATHAS (pp. 56-63)

PROPER NAMES IN THE GATHAS (pp. 64-68)

GEUSH-URVAN (pp. 69-71)

CONTENTS OF THE INTRODUCTION

PREFACE (pp. 1-6)

ZARATHUSHTRA (pp. 7-25)

THE AVESTA (pp. 26-38)

THE GATHAS (pp. 39-45)

TRANSLATOR'S NOTE.

By the Grace of Ahura Mazda, the Divine Songs of Zarathushtra, the Prophet of Ancient Iran, have been rendered into Persian, published under the joint auspices of the Iranian Zoroastrian Anjuman and the Iran League. After a thousand years and more, the sons of Iran will know first-hand the message which the Great Persian—to use Whitney's expressive epithet, had delivered, not only for Iran but for all humanity.

Nearly a decade ago we had resolved to get the Holy Gathas translated into modern Persian. Our object was twofold. Firstly, we wanted our co-religionists—Iranian-Zoroastrians in Persia and India, to come intimately into touch with the writings of their Prophet and have a sound knowledge of their own religion, to enable them to keep the light of their Great Faith ever burning bright in the holy land of its birth. Secondly, we wanted all our other Iranian brethren to have an accurate idea of the teachings of the Prophet of Ancient Iran from his own extant writings. Like the Sufis of yore, we believe that all great religions lead to the One Great Truth, and that fanaticism so prevalent all over the world is a disease of the mind only, due to ignorance. As a step towards the goal of knowledge, we humbly believed that such a translation would be welcomed by all cultured Iranians, to whatever creed they might belong.

Hence for several years we strove hard but in vain to get a translation made by a person worthy of the task. At the very last we were fortunate enough to come into touch with Aga Poure Davoud, whose profound knowledge of the history and religion of Ancient Iran and whose deep studies made us think he would prove the fittest man to do the work. When the translator was in Paris in March 1926, he was indeed gratified to hear from the renowned Persian scholar and savant Mirza Mahomed Khan Qazvini that we had selected a unique man for the purpose. Now the author is to be judged by his work. Let the learned readers therefore judge him.

The English translation of the Introduction has been made for those members of the Parsi community who style themselves Persians (Parsis), yet unfortunately do not know the Persian language. When perusing the manuscript, the translator thought the same was worth placing before these English-reading members of his community. Hence his effort. Necessarily a translation, however free it may be, never reads as well as the original. Let not the reader therefore judge the author by the mere translation.

Our thanks are due to Ervad Bomanji N. Dhabhar, M.A., for going through the proofs of the Avestan text of the Gathas.

D. J. Irani.

Bombay, 23rd July 1927.

thus a demand from the enlightened portion of Persia and Zoroastrian India has supplied it under the auspices of the Irani Zoroastrian Anjuman of Bombay and the "Iran League". Poet Poure Davoud has on his part earned congratulations, at the very least, on his sane decision not to emasculate the Persian language by the futile self-denying ordinance of ostracising words of Arabic origin from his vocabulary. To a superficial observer he would seem to lean, doubtless inadvertently, rather to the opposite when he writes of Azar-Gushasb and Gushtasb. Very charming prose of a nation has been often written, as in the case of Dryden, by its illustrious minstrels and Poet Poure Davoud has made under the patronage of the Parsis, a highly important contribution to the modern Persian literature, the value of which as the first attempt at Avesta exegesis in the Persian language will endure as an outstanding landmark.

3, Victoria Cross Rd.,
Mazagaon, Bombay,
20th August 1927.

his writings, especially by the prominence accorded to them by the late Professor Edward G. Browne of Cambridge, before most members of my community interested in Iran. This bold and most accomplished poet's encomiums on Zoroastrian Iran, as I have shewn on diverse occasions, sound astounding in the mouth of a Moslem. That a Persian Musalman should honestly harbour, and give expression to, views regarding Zoroastrianism such as Aga Poure Davoud has repeatedly enunciated is heartening evidence of the spirit of rejuvenated Iran.

This is not the place for a critical estimate of his work. That he has gone to most available sources in the European languages is manifest. He may not be fluent with English or may not know Gujarati in which a good deal of Parsi semi-religious commentorial and exegetical writings of later times are embodied. But he has laboriously covered the field as far as the better known of the European Orientalists and American authorities are concerned.

As to a translation of the Gathas, I hardly think that our philological and historical researches have yet reached a stage when an authoritative rendering can be confidently attempted. Professor Ed. Meyer at one time doubted if the "Ahuna Variya" was wholly intelligible. He would seem to have some support from Parsi scholars, who have drawn up seven diverging translations of a sacred fragment. Meillet's picture of the chaotic condition of our present Zoroastrian writings and Geldner's most penetrating indication of the interpolations, errors and negligence of Parsi scribes in India, the criticism of scholars like Lommel, who investigate and reconstruct the metrical portion of the Avesta and the theories of Andreas and Wackernagel on the original pronunciation of the Avesta, have all claims on the consideration of those who place the service of science and the inexorable demand of scholarship above the works of traditional piety. And to my mind to present to the very critical Persian public, a version of the extremely difficult import of the Gathas without copious elucidatory commentary, which must depend at every stage upon reasoned conjecture, is an enterprise whose failure would have been insured in less erudite hands.

These realities notwithstanding, we have to consider that a section of young Iran, as I indicated above, longs for the attainment of higher verity and restitution of the old country's right to freedom of religious thought, which should not be confused with free thought. Sympathisers with the struggling country like Sir Arnold Wilson have before now accurately felt the throbbing pulse of the new generation. There is

تقریظ

INTRODUCTORY NOTE

By Mr. G. K. Nariman.

It is difficult at first sight to appreciate the object of requesting my association with this pioneer work in the Persian language. I hold that translations of all ancient and holy writs are a double-edged weapon, capable of being used with effect by friend and opponent alike. On the other hand the number of those is increasing who perceive the truth beyond and behind the word. To them the translation will prove the needed stand-by. The Irani is exceeding proud of his country and genuinely resents adverse criticism of it; though not loath to settle abroad, and liable to neglect his Persian mother tongue, and often to adopt facile alien usages. It has been so from the days of Herodotus. Yet, he has an abiding love for his country and any criticism is resented with unfeigned vehemence. I must, however, except the Armenian from my observations. He has distinguished himself from the rest of the Irani world by a steadfast and romantic adherence to his mother tongue, which he carries to any quarter of the globe, where he establishes his industrious home. And as to the strength of his religious faith, history testifies to his noble martyrdom to Christianity under, for example, Shahpur. The man in the street of Iran would rather have a small factory, a working water-mill or the realization of one of those numerous economic schemes which have been mooted from time to time, than books on religious themes. Like the apocryphal bishop, who claimed that he could always preach temperance with most effective vigour after a peg of whisky, the Irani denounces the futility of words and still more words as opposed to living deed in diction of surpassing eloquence. But there are men and women of Iran above prejudice, whose culture exceed the average and to them the Gathas, correctly interpreted, must make a powerful appeal.

As regards the author of the Persian version of the Gathas and his work, the former is acknowledged as one of the finest products of Iran's liberalised modernity. I fancy I knew Poure Davoud by repute and

in the Faith of those Arabs that brought about the downfall of the great country of Iran, should devote his time to the study of the great ancient religion of the land and write about Zoroaster, the ancient Prophet of Iran, seems to me to be a sign of the coming times, a sign of mutual understanding and goodwill, a sign of the broad-mindedness suggested and shown by the liberal-minded spirit of the present administration of Persia. Persia has seen many revolutions, and the coming to power of a new dynasty, the Pahlavi dynasty, is also a kind of revolution, but very few countries in the history of the world present a blood-less revolution liks this, a peaceful revolution, in which not a single drop of blood is shed for the purpose. All honour to His Imperial Majesty Reza Shah Pahlavi for so peacefully and intelligently bringing about the revolution, in a way so as to show that it was more an evolution than a revolution. His Imperial Majesty is as it were the founder of the Renaissance of Persia, and our learned author's work, coming, as it does, from the pen of an Islamic son of the country, serves as an evidence of that Renaissance. May God bless the present work of our author which evidences the Renaissance. پاینده باد ایران
Vive la Perse!

Colaba, Bombay,
15th July 1927.

JIVANJI JAMSHEDJI MODI.

تقریظ

A FOREWORD.

IT is with great pleasure that I have looked into this book of Aga Poure Dawood. I had the pleasure of making the acquaintance of this young learned author at Hotel Maude in Bagdad in the end of October 1925, when he was just on the eve of starting for Bombay to study Parseeism in its headquarters. The impression he then made on my mind was that of a young man of intelligent, reflective, meditative nature. That impression has been confirmed by what I have seen and known of him here in India, where he has passed his long stay as a recluse, engulfed in his quiet studies, away from the hubbub and glare of too much light.

Our learned author had a long stay in Europe where he studied French and German and where he had his early lessons in Avestan lore under European Orientalists. The volume before us is an excellent result of all these and further studies. In it, I find an honest, learned attempt on the part of the author to be a faithful exponent in Persian of views expressed by various scholars on Zoroaster and Zoroastrianism, and of Zoroaster's own views of life as given in his Gathas. This book will, I fully trust, bring into closer contact,—contact of head and heart—the Zoroastrians of Persia and India, with the Mahomedans of Persia. We, the Zoroastrians of Persia and India, and the Mahomedans of Persia, are the modern children of the self-same stock, the children of the same fatherland or motherland. Vicissitudes of fortune have led our Mahomedan brethren of Persia to forget us a little; and there was somewhat of a gap. Aga Poure Dawood's effort in this book is a noble, pious and liberal-minded effort to fill up the gap and remove the separation. May Ahura Mazda bless that effort. May the Holy Fravashi of Zarathushtra bless the effort.

This book seems to me to be a landmark in the religious history of Persia—Persia that once ruled over twelve times or more, the extent of the country that it rules over at present. That a son of the soil, born

P. D. MARKER AVESTAN SERIES
VOL. I.

Published under the joint auspices of the Iranian Zoroastrian Anjuman and the Iran League, Bombay.

Printed by Hosang T. Anklesaria, at the Fort Printing Press, 1, Parsi Bazaar Street, Fort, Bombay, and Published by Rustom Khodadad Kuchebiogi, Jt. Hon. Secy., The Iranian Zoroastrian Anjuman, at Shapur House, Cawasji Patel Street, and K. A. Fitter, Secy., The Iran League, at 4, Cama St., Hornby Road, Fort, Bombay.

INTRODUCTION

TO THE

HOLY GÂTHÂS

BY

POURE DAVOUD

Translated by

D. J. IRANI.

1927
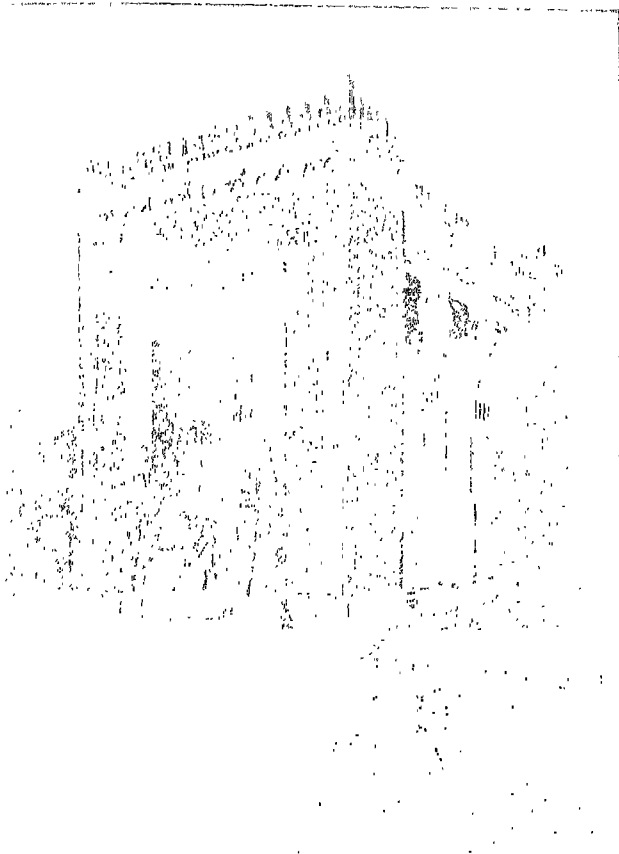
دروازه قصر خشایارشا در پارس (تخت جمشید) در وقت آبادی
از روی نقشه شیپیز

THE ROYAL GATE OF XERXES AT PERSEPOLIS
(RESTORATION BY CHIPIEZ)